ایشان‌را برکت میداد که از ایشان جدا گشته بسوي آسمان بلند شد
(۵۲) و آنها اورا سجده نموده با فرحِ بسیار بسوي اُورِشَلِیمْ برگشتند (۵۳) و پیوسته
در هیکل مانده خدارا حمد و سپاس مینمودند * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ لُوقا

کتابِ انجیلِ یُوحَنّا
مشتمل بر
بیست و یك باب

(بابِ اوّل مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزدِ خدا بود و آن کلمه خدا بود (۲) و همان
در ابتدا نزدِ خدا بود (۳) و هر چیز بوساطتِ او موجود شد و بغیر از او هیچ
چیز ازچیزهائي که موجود شده است وجود نیافت (۴) در او حیات بود و آن
حیات روشنائیء انسان بود (۵) و آن روشنائی در تاریکي میدرخشید و تاریکي
در نمي‌یافتَش * (۶) شخصي بود که از جانبِ خدا فرستاده شده که اسمَش
یَحْیِيٰ بود (۷) و او براي شهادت آمد تا آنکه شهادت بر آن نور دهد تا
آنکه همه بوساطتِ او ایمان آورند (۸) و او خود روشنائی نبود بلکه آمده
بود که بر آن روشنائي شهادت بدهد * (۹) و روشنائيء حقیقي آن است
که هر کس‌را که بجهان در مي‌آید منوّر میگرداند (۱۰) و این در جهان بود
و جهان بوساطتِ او پدید گشت و جهانَش نمي‌شناخت (۱۱) و بسوي خاصانِ

خویش آمد و ایشان نپذیرفتندَش (۱۲) و چندي که پذیرفتندَش ایشان‌را
رتبه داد که فرزندانِ خدا بشوند و ایشان بودند که باسمَش ایمان آوردند
(۱۳) و تولّدِ ایشان از اخلاط و از خواهشِ جسماني و خواهشِ نفساني نبود
بلکه مجرّد از خدا بود (۱۴) و آن کلمه مجسّم شده درمیانِ ما قرار گرفت
و تجلّيء اورا ما دیدیم و آن تجلّي بود که شایستهء یگانهء پدر بود و پُر از
مهرباني و راستي بود * (۱۵) و یَحیَي در حقِّ او گواهي داد و بآوازِ بلند گفت
که این همان کس است که ذکرَش‌را کردم که پس از من مي آید و پیش
از من است زیرا که پیش از من بود (۱۶) و از تمامیّتِ او نعمتهاي پي در
پي بمجموعِ ما رسید (۱۷) زیرا که هرچند بوساطتِ موسي آئین قرار داد شده
بود و لیکن نعمت و راستي بوساطتِ عیسيء مسیح رسید (۱۸) و خدارا هیچ
کس گاهي ندید امّا فرزندِ یگانه که در آغوشِ پدر بود اورا نمودار کرد *
(۱۹) و گواهيء یَحیَي این است که چون یهودْ کاهنان و لِوِئیانرا از اُورشَلیمْ فرستادند
تا ازاو پرسند که تو کیستي (۲۰) اقرار کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح
نیستم (۲۱) پس پرسیدند از او که چگونه است آیا تو اِلیِیاهْ هستي گفت نیستم
گفتند آیا تو آن پیغمبر هستي بپاسخ گفت نه (۲۲) پس گفتند باو که تو
کیستي که به آنان که مارا فرستادند جواب بدهیم و تو در حقِّ خود چه
میگوئي (۲۳) گفت من آوازِ آن کس هستم که در بیابان فریاد میکند که راهِ
خداوندرا درست کنید چنانچه اِشعَیاهِ پیغمبر گفته است (۲۴) و آنکساني
که فرستاده شده بودند از فَرِیسیانْ بودند (۲۵) پرسیدند ازاو و گفتند که هرگاه
تو مسیح نیستي و اِلیِیاهْ و آن پیغمبر نیستي پس چرا غسل میدهي
(۲۶) یَحیَي بایشان در جواب گفت که من بآب غسل میدهم امّا شخصي
درمیانِ شما ایستاده است که شما اورا نمي‌شناسید (۲۷) همان است که پس از
من مي‌آید و پیش از من است و من شایستهٔ آن نیستم که دوالِ نعلینَشرا باز
کنم (۲۸) این گذارش در بَیتِ‌عَبّاراهْ در آن طرفِ رودِ اَردَنْ در جائي که

یَحْیِي غسل میداد واقع شد * (۲۹) روزِ دیگر یَحْیِي دید عیسيرا که بطرفِ خود مي‌آمد گفت اینک برّهٔ خدا که گناهِ خلقِ جهان‌را رفع میکند (۳۰) این است آن که درحقِّ او گفتم که شخصي پس از من مي‌آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است (۳۱) و من خود اورا نشناختم لیکن بجهتِ آنکه او بر اِسْرائیلْ ظاهر گردد آمده ام و بآب غسل میدهم (۳۲) و یَحْیِي شهادت داد که من روح‌را دیدم که از آسمان پائین مي‌آمد مانندِ کبوتر و بر او مي‌نشست (۳۳) و من اورا نشناخته بودم لیکن آن کس که مرا فرستاده است که بآب غسل دهم مرا گفت که هر کس‌را که به بیني که روح بر او نازل میشود و بر او مي نشیند همان کس است که بروح‌القدس غسل میدهد (۳۴) و من همان‌را دیدم و شهادت دادم که این است پسرِ خدا * (۳۵) روزِ دیگر باز یَحْیِي و دو نفر از شاگردانش ایستادند (۳۶) و عیسي‌را که میخرامید نگاه کرده گفت اینک برّهٔ خدا (۳۷) و آن دو شاگرد سخنِ اورا مي‌شنیدند و در دنبالِ عیسي افتادند * (۳۸) عیسي برگردیده ایشانرا دید که بعقبش مي‌آیند آنهارا گفت که چه اراده دارید شما آنها گفتند رَبِّي که ترجمه‌اش آن است که اي استاد کجا میباشي (۳۹) بایشان گفت بیائید و به بینید و ایشان آمدند و دیدند که در کجا میباشد و آن روز نزدِ او درنگ کردند و آن ساعت تخمیناً ساعتِ دهم از روز بود (۴۰) و یکي از آن دو نفر که سخنِ یَحْیِي‌را شنیده بعقبِ او افتادند اَنْدْرِیاسْ برادرِ شِمْعُونِ پِطْرُسْ بود (۴۱) و نخست برادرِ خود شِمْعُون‌را دیده اورا گفت که ما مسیح‌را که ترجمهٔ آن کِرِسْطُوسْ میباشد یافتیم (۴۲) پس اورا بنزدِ عیسي بُرده عیسي در او نگریست و گفت تو شِمْعُونِ پسرِ یُونَاهْ هستي و تورا به کِیفَاسْ که ترجمهٔ آن سنگ است ندا خواهند کرد * (۴۳) روزِ دیگر عیسي خواهش نمود که بقصدِ جَلِیلْ بیرون رود فِیلِپّوس‌را یافت و اورا گفت که از عقبِ من آمده باش (۴۴) و فِیلِپّوس از بَیْتِ‌صَیدا که شهرِ اَنْدْرِیاسْ و پِطْرُسْ است بود (۴۵) فِیلِپّوس نَاثَانائیلْ‌را

یافته باو گفت کسي‌را که موسيٰ از وَیْ در توریت و پیغمبران نوشته اند ما
یافته ایم و او عیسيٰءِ پسرِ یُوسِفْ است که از نَاصَرِةٌ است (۴۶) و ناثانائِیلْ
باو گفت که آیا ممکن است که بیرون آید چیزِ خوبي از نَاصَرِةْ فِیلِپّوسْ
اورا گفت بیآ و ببین (۴۷) عیسيٰ ناثانائِیلْ‌را دید که بنزدِ خود میآید در حقِّ
او گفت این است کسی که در حقیقت اِسْرائیلي است و در او غشی نیست
(۴۸) ناثانائِیلْ باو گفت که تو مرا ازکجا میشناسي عیسيٰ در جوابِ وَیْ گفت که
پیش از آنکه فِیلِپّوسْ تورا بخواند در وقتي که در زیرِ درختِ انجیر بودي من
تورا دیدم (۴۹) ناثانائِیلْ وَیْرا در جواب گفت رَبِّي توئي پسرِ خدا و توئي
پادشاهِ اِسْرائِیلْ (۵۰) عیسيٰ باو جواب داده گفت که تو بعلّتِ آنکه من
گفتم که تورا در زیرِ درختِ انجیر دیدم ایمان مي‌آري و حال آنکه از اینها
کارهاي عظیم‌تر خواهي دید (۵۱) پس باو گفت که هرآینه من بشما راست
میگویم که بعد از این شما آسمان‌را کشاده و فرشته‌گانِ خدارا که بر فرزندِ
انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) در روزِ سیوم در قاناي جَلِیلْ سوري واقع شد و مادرِ عیسيٰ در آنجا
بود (۲) و هم عیسيٰ و شاگردانَش‌را در آن عیش خوانده بودند (۳) و چونکه
شراب کم شد مادرِ عیسيٰ وَیْرا گفت که شراب ندارند (۴) و عیسيٰ باو
گفت که اي زن مرا با تو چه کار است هنوز وقتِ من نرسیده است
(۵) و مادرَش بخادمان گفت که هر چه بشما بفرماید عمل نمائید (۶) و در
آن خانه شش کوزهٔ سنگی بود که براي طهارتِ یِهودِیانْ گذارده بودند هر
یك از آن کوزه‌ها دو سه من میگرفت (۷) و عیسيٰ آنهارا گفت که کوزه‌هارا
از آب پُر کنید پس آن کوزه‌هارا از آب مملوّ کردند (۸) بایشان گفت که
حالا قدري از این بردارید بنزدِ میرِ مجلس ببرید پس بردند (۹) و چون میرِ
مجلس آن آب‌را که شراب شده بود چشید خود ندانست که آن شراب

از کجا آمد مگر خادمان که آبرا برداشته بودند دانستند پس آن میرِ مجلس دامادرا مخاطب ساخته (۱۰) و باو گفت که همهٔ مردم شرابِ خوبرا اوّل حاضر میسازند و بعد از آنکه بسیار خورده باشند شرابِ بدرا لیکن تو شرابِ خوبرا تا حال نگاه داشتی (۱۱) این معجزه‌را که نخستین معجزه‌اَش بود عیسی در قانای جَلِیلْ نمود و جلالِ خودرا جلوه داد و شاگردانَش بر او ایمان آوردند * (۱۲) و بعد از آن خود و مادرَش و برادرانَش و شاگردانش به کَپِرناحُومْ آمدند و در آنجا مدّتِ قلیل درنگ کردند * (۱۳) و از آنجا که عیدِ فصحِ یِهُودْ نزدیک بود عیسی به اُورِشَلِیمْ رفت (۱۴) و کسانی که گاو و گوسفند و کبوتر میفروختند و صرّافان‌را در هیکل نشسته یافت (۱۵) پس تازیانه از زه ساخته و همهٔ مردم‌را با گوسفندان و گاوان از هیکل بیرون دوانید و زرهای صرّافان‌را بریخت و تختهارا زیر و زبر کرد (۱۶) و کبوترفروشان‌را گفت که این چیزهارا بیرون برید و خانهٔ پدرم‌را تجارت خانه مسازید (۱۷) شاگردانَش‌را بیاد آمد که چنین نوشته بود که غیرتِ خانهٔ تو مرا فرا گرفته است * (۱۸) آنگاه یِهُودِیانْ آغاز نموده باو گفتند تو که این اموررا مرتکب میشوی چه علامت بما نشان میدهی (۱۹) عیسی در جواب ایشان‌را گفت که این هیکل‌را خراب کنید که من آنرا بعد از سه روز بلند خواهم ساخت (۲۰) یِهُودِیانْ گفتند که این هیکل در چهل و شش سال ساخته شده است و تو آنرا در سه روز میسازی (۲۱) امّا او در بارهٔ هیکلِ بدنِ خود گفتگو می‌نمود (۲۲) پس چون از میانِ مرده‌گان بر خاست شاگردانَش‌را بیاد آمد که او آنهارا همین گفته بود پس کتاب‌را و سخنی که عیسی فرموده بود باور کردند * (۲۳) و در اوانی که در اُورِشَلِیمْ بود و عیدِ فصح بود بسیاری از مردم چون معجزه‌هائی که مینمود دیده بر نامَش ایمان آوردند (۲۴) امّا عیسی از آنها مطمئین نشد زیرا که تمامیِ مردم‌را می‌شناخت (۲۵) و احتیاج

تآنکه کسی معرّفيء مردم‌را نماید نداشت زیرا که خود میدانست که در
مردمان چیست *

(بابِ سیوم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و شخصي از فَرِیسیانْ بود که نِیقُودِیمُسْ نام داشت و او یکي از بـزرگانِ
یِهُودْ بود (۲) آن شخص در شب نزدِ عیسيٰ آمده وَیْرا گفت رَبِّي ما میدانیم
که تـو از جانبِ خدا از براي تعلیم آمدهٔ زیرا که هیچ کس این معجزات‌را
که تو مي‌نمائي نمي تواند نمود جز اینکه خدا با وَيْ باشد * (۳) عیسيٰ
اورا جواب داده گفت که هرآینه بتو راست میگویم که تا کسي تولّدِ تازه
نیابد ملکوتِ خدارا نمي تواند دید * (۴) نِیقُودِیمُسْ باو گفت که شخصی
که پیر باشد چگونه متولّد میشود آیا مي‌تواند شد که بارِ دیگر در شکمِ مادرِ
خویش در آمده متولّد بشود * (۵) عیسيٰ جواب داد که بتحقیق که من بـتو
راست میگویم که تا کس از آب و روح متولّد نشود در ملکوتِ خدا
نمي تواند آمد (۶) و آنچه از جسم متولّد شده جسم است و آنچه از روح
متولّد شده روح است (۷) حیران مباش که تورا گفتم که باید شما تولّدي
تازه بیابید (۸) و باد هر جا که مي‌خواهد میوزد تو آوازَش‌را میشنوي لیکن
نمیداني که از کجا میآید و بکجا میرود همچنین است هر کسي که از روح
متولّد شده است * (۹) نِیقُودِیمُسْ اورا جواب داد و گفت که این چیزها
چگونه مي‌تواند شد * (۱۰) عیسيٰ در جواب وَیْرا گفت آیا تو اِسْرائیلْ‌را
معلّم هستي و این چیزهارا نمي یابـي (۱۱) هرآینه من بتو راست میگویم که
ما بآنچه میدانیم حرف میزنیم و بآنچه دیده ایم شهادت میدهیم و شما
شهادتِ مارا نمي‌پذیرید (۱۲) چون من شمارا آن چیزهائی که زمینی است
گفـتم و شما بـاور نمیکنید چگونه اگـر بشما چیزهائي که آسماني است بگویم
بـاور خواهید کرد (۱۳) و هیچ کس بآسمان بالا نرفته است مگر آن کس که از

آسمان پائین آمده است یعني فرزندِ آدم که در آسمان هست (۱۴) و چنانکه مُوسيٰ ماريرا در دشت بلند کرد فرزندِ انسان نیز باید که برداشته شود (۱۵) تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندهگيِ جاوید یابد (۱۶) زیرا که خدا آن قدر جهانرا دوست داشت که فرزندِ یگانهٔ خودرا ارزاني فرمود که تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندهگانيِ جاوید یابد (۱۷) چه خدا فرزندِ خودرا بجهان نفرستاد که با جهانیان داوري نماید بلکه تا جهانیان بواسطهٔ او نجات یابند (۱۸) و آن کس که بر او ایمان آورد بر ويٰ حکم نمي شود و آن کس که ایمان نیآورد هنوز بر او حکم شد زیرا که بر اسمِ فرزندِ یگانهٔ خدا ایمان نیآورده است (۱۹) و حکم این است که روشني در جهان در آمده است و مردمان تاریکيرا بیش از روشنائي دوست دارند زیرا که افعالِ ایشان بد بوده است (۲۰) زیرا که هر کس که بکارهاي ناشایسته مشغول است روشنائيرا دشمن دارد و نزدِ روشنائي نميآید مبادا که افعالَش آشکارا گردد (۲۱) و امّا آن کس که راستکردار است بنزدِ روشنائي ميآید تا ظاهر گردد که افعالَشرا با خدا کرده است * (۲۲) و بعد از این مقدّمه عیسيٰ و شاگردانَش در مرزوبومِ یِهُودیَّه آمدند و با آنها در آنجا اوقاف صرف میکرد و غسلِ تعمید میداد (۲۳) و یَحَیيٰ نیز در عِینُونْ نزدِ سالِیمْ غسل میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و خلق در آنجا حاضر شده غسل مييافتند (۲۴) زیرا که یَحَیيٰ هنوز در زندان نیفتاده بود * (۲۵) و در میانِ شاگردانِ یَحَیيٰ و یِهُودِیانْ بخصوصِ تطهیر نزاعي شده (۲۶) و بنزدِ یَحَیيٰ آمده باو گفتند رَبّي آن کس که با تو در آن طرفِ رودِ اَرْدَنْ بود که تو از براي او شهادت دادي اینک غسل میدهد و همهگی بنزدِ او ميآیند * (۲۷) یَحَیيٰ در جواب گفت که انسان خود هیچ چیزرا نمي تواند یافت مگر آنکه از آسمان باو داده شود (۲۸) و شما خود شاهدان براي من هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه فرستاده شده ام که پیشروِ

او باشم (۲۹) داماد کسي است که عروس‌را دارد و دوستِ داماد کسي است
که مي‌ایستد و آوازَش‌را می‌شنود و بشنیدنِ صداي داماد بسیار خوش‌وقت
است پس این خوش‌وقتيء من باتمام رسیده است (۳۰) و اورا باید ترقّي
نماید و مرا باید که تحلیل روم (۳۱) آن کس که از بالا مي‌آید از همه کس
بلندتر است و آن کس که از زمین است زمینی است و از زمین حرف
میزند و آن کس که از آسمان مي‌آید از همه بالاتر است (۳۲) و او بر آنچه
دید و شنید خبر میدهد و هیچ کس حرفَش‌را قبول نمي‌کند (۳۳) و آن کس
که حرفَش‌را قبول کند مُهر کرده است که خدا راست‌گو است (۳۴) زیرا که
آن کس‌را که خدا فرستاد بکلامِ خدا حرف میزند که خدا روح‌را به پیمانه
بويْ نمیدهد (۳۵) پدر پسررا دوست دارد و بدستَش همه چیزهارا داده است
(۳۶) و آن کس که به پسر ایمان آورده است زنده‌گانيء جاودان دارد و آن
کس که سخنِ پسررا نمي شنود زنده‌گاني‌را نخواهد دید بلکه غضبِ الٰهي بر
ويْ میماند *

(بابِ چهارم مشتمل بر پنجاه و چهار آیه)

(۱) و چون خداوندرا خالي شد که فَرِیسیانْ شنیده اند که عیسيٰ بیشْ از
یَحْیيٰ شاگردان پیدا کرده و غسل میدهد (۲) و حال آنکه عیسيٰ خود غسل
نمیداد بلکه شاگردانَش میدادند (۳) پس یَهودِیّه‌را گذاشت باز بسوي جَلِیلْ
برگردید (۴) و اورا مي‌بایست که به شُومِرُونْ عبور کند (۵) پس بشهري از
شُومِرُونْ که سُوخَاْر نام داشت بنزدیکِ آن مقام که یَعقُوبْ بپسرَش یُوسِفْ
داده بود آمد (۶) و چاهِ یَعقُوبْ در آنجا بود چون عیسيٰ از رنجِ راه مشقّت
کشیده بود بی درنگ نزدِ آن چاه بنشست و تخمیناً ساعتِ ششم بود *
(۷) که زنِ شُومِرُونِي بجهةِ برداشتنِ آب آمد عیسيٰ ويْ‌را فرمود که مرا
آبِ خوردن بده (۸) زیرا که شاگردانَش بشهر براي خریدنِ خورش رفته بودند
(۹) زنِ شُومِرُونِي گفت که تو یَهودِي هستی پس چگونه از من آبِ خوردن

میطلبی و حال آنکه من زنِ شُومِرُونِي هستم و یِهُودِیانْ با شُومِرُونِیانْ آمیزش ندارند * (۱۰) عیسىٰ در جواب وِیرا گفت که اگر تو بخششِ خدارا میدانستي و کیست که بتو میگوید مرا آبِ خوردن بده هرآینه تو اورا میخواستي و او بتو آبِ زندهگي میداد (۱۱) زن باو گفت اي خداوند تو دلو نداري و چاه عُمق دارد پس تو آبِ زندهگي‌را از کجا داري (۱۲) آیا تو از پدرِ ما یَعقُوبْ بزرگتري که او چاه‌را بما داد و خود و فرزندانَش و بهائمَش از آن می‌آشامیدند * (۱۳) عیسىٰ باو جواب داده گفت هر کس که از این آب میخورد باز تشنه خواهد شد (۱۴) و هر کس که از آبـي که من باو خواهم داد میخورد گاهي تشنه نخواهد شد بلکه آن آب که من وِیرا خواهم داد چشمهٔ آبـي در میانَش خواهد بـود که تا بزندهگانيِ جاوداني میجهد (۱۵) زن باو گفت اي خداوند ایـن آب‌را بمن ده تا تشنه نشوم و در اینجا براي آب بـرداشتن نیآیم * (۱۶) عیسىٰ باو گفت برو شوهرِ خودرا بخوان و باینجا بیآ (۱۷) زن جواب داده گفت که شوهري ندارم * عیسىٰ باو گفت تو خوب گفتي که شوهري ندارم (۱۸) زیـرا که پنج مرد داشتهٔ و آن کس که حال داري شوهرتَ نیست ایـن‌را راست گفتهٔ (۱۹) زن باو گفت خداوندا فهمیدم که تو پیغمبري (۲۰) پدرانِ ما در این کوه پـرستش مینمودند و شما میگوئید که در اُورِشَلِیمْ مقامی است که در آنجا باید پـرستش نمایند * (۲۱) عیسىٰ باو گفت اي زن سخنِ مرا باور کن که وقت است که نه در ایـن کوه و نه در اُورِشَلِیمْ پدررا خواهید پرستید (۲۲) شما آنچه نمیدانید مي‌پرستید و ما آنچه میدانیم مي‌پرستیم که نجات از میانِ یِهُودْ است (۲۳) بتحقیق که نـزدیك است بلکه رسید آن وقتي که پرستندهگانِ حقیقي پدررا بروح و راستي خواهند پرستید و پدر آنچنان پرستندهگان‌را میخواهد (۲۴) خدا روح است و آن کساني که اورا میپرستند باید که بروح و راستي بپرستند (۲۵) زن باو گفت میدانم که مسیح یعني کِرِسْطُوسْ مي‌آید او چون بیآید مارا بهر چیز خبر خواهد

داد * (۲۶) عیسی باو گفت من که بتو سخن می‌گویم آنم (۲۷) و در همانَدم
شاگردانَش آمدند و حیران شدند که بآن زن حرف میزد لیکن هیچ کس
نگفت که چه چیز می‌طلبی یا چرا باو حرف میزنی (۲۸) پس آن زن کوزهٔ
خودرا بگذاشت و بشهر رفته مردم‌را گفت (۲۹) که بیائید و شخصی‌را به بینید
که هر آنچه کردم بمن گفته است آیا این مسیح نیست (۳۰) پس از شهر
بیرون آمدند و بنزدَش رسیدند * (۳۱) و در این میانه شاگردانَش از او در
خواسته گفتند که رَبّی چیزی بخور (۳۲) بآنها گفت که من خوراکی برای
خوردن دارم که شما آن‌را نمیدانید (۳۳) پس شاگردانَش به یکدیگر گفتند
آیا کسی چیزِ خوردنی به پیشَش آورده است (۳۴) عیسی بآنها گفت که
خورشِ من این است که خواهشِ آن کسی که مرا فرستاده بجا آورم و کارَش‌را
تمام کنم (۳۵) آیا که شما نمیگوئید که بعد از چهار ماهِ دیگر وقتِ دِروکردن
است اینک شمارا میگویم که چشمهای خودرا باز کنید و در کشتها نگاه
کنید که الحال برای دِرَو سفید شده است (۳۶) و دِرَوکننده مزدِ خودرا
می‌یابد و ثمره‌را بقصدِ حیاتِ جاودانی جمع میکند تا که تخم‌ریزنده و
دِرَوکننده با هم شادمان گردند (۳۷) پس در این امر این مثل راست میشود
که تخم‌ریزنده دیگر و دِرَوکننده دیگر است (۳۸) من شمارا فرستادم که آنچه
شما بر آن مشقّت نکشیدید دَروکنید که دیگران مشقّت کشیدند و شما
در مشقّتِ آنها در آمده اید * (۳۹) و شُومِرُونِیانِ بسیاری از اهلِ آن شهر
که بعلّتِ سخنِ آن زن که شهادت میداد که هر چه کردم بمن گفت بر او
ایمان آوردند (۴۰) چون شُومِرُونِیانْ بنزدِ وَیْ آمدند اورا در خواستند که
نزدِ ایشان بماند پس در آنجا دو روز بماند (۴۱) بعلّتِ سخنِ او اکثری بیشتر
از اوّل، ایمان آوردند (۴۲) و بآن زن گفتند که حالا ما نه بعلّتِ گفتنِ تو
ایمان می‌آوریم زیرا که ما خود شنیدیم و دانستیم که فی‌الحقیقت همین
است مسیح نجات دهندهٔ جهان * (۴۳) و بعد از دو روز از آنجا بیرون

آمد و به جَلِیل رفت (۴۴) زیرا که عیسي خود شهادت داد که پیغمبر در
وطنِ خود عزّت ندارد (۴۵) پس چون به جَلِیلْ آمد جَلِیلِیانْ اورا قبول
کردند زیرا که آنها هر چه در اُورشَلِیمْ در عید کرد دیده بودند چه آنها نیز
به عید آمده بودند (۴۶) پس عیسي به قانای جَلِیلْ جائي که آب‌را شراب
ساخت باز آمد * و در آنجا امیري بود که پسرَش در کَپِرْناحُومْ بیمار بود
(۴۷) آن کس چون شنید که عیسي از یِهُودِیَّه به جَلِیلْ آمده است بنزدِ
وَيْ آمد و از او درخواست نمود که آمده پسرَش‌را شفا بدهد زیرا که نزدیك
بود که بمیرد (۴۸) عیسي باو گفت شما اگر علاماتِ غرائب و عجائب
نمي‌بینید ایمان نخواهید آورد (۴۹) آن امیر باو گفت که اي خداوند پیس
از آنکه طفلِ من بمیرد آمده باش (۵۰) عیسي باو گفت برو پسرَت زنده
است آن کس آن سخن‌را که عیسي با وَيْ گفت تصدیق نمود و رفت
(۵۱) و او هنوز در راه بود که خادمانَش از پیش در آمدند و خبر داده گفتند
که پسرَت زنده است (۵۲) و از آنها ساعتي‌را که در آن بهتر شده بود تحقیق
نمود وَيْرا گفتند که دیروز در ساعتِ هفتم تب شکست (۵۳) پدر در یافت
که در همان ساعت بوده که عیسي باو گفت که پسرَت زنده است پس او
خود و تمامِ خاندانِ او ایمان آوردند (۵۴) و این معجزهٔ دویم‌را عیسي چون
از یِهُودِیَّه به جَلِیلْ آمده بود ظاهر ساخت *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) بعد از این مقدّمه یکي از عیدهاي یِهُودْ بود و عیسي به اُورشَلِیمْ رفت
(۲) و در اُورشَلِیمْ در بازارِ گوسفند حوضي است که به عِبْرانِي بَیْتِحَسْدا
خوانند که پنج رواق دارد (۳) در آن رواقها جمعي بسیاري از بیماران و کوران
و شلان و خشکان گذاشته شده بودند که براي جنبشِ آب انتظار میکشیدند
(۴) زیرا که فرشتهٔ گاه گاه در آن حوض پائین مي‌آمد آب‌را میجنبانید
پس نخستین کسي که بعد از جنبشِ آب در آن مي‌آمد از هر مرضي که

داشت شفا مي‌يافت (٥) در آنجا شخصی بود که سي و هشت سال بود که
در حالتِ ناتواني مي‌بود (٦) عیسي اورا خوابیده دید و دریافت نمود که
مدّتي است که در آنجا میباشد بـا وَيْ گفت که میخواهي شفا یابي (٧) مردِ
ناتوان وَيْـرا جواب داد که اي آقاي من کسي‌را ندارم که چون آب
جنبانیده شود مـرا در حوض بیندازد و مادامي که من خود آیم کسي
دیگر پیش از من بآن درمي‌آید (٨) عیسي باو گفت برخیز و چهارپایهٔ
خودرا بردار و بخرام (٩) که فيالفور آن کس شفا یافت و چهارپایهٔ خودرا
برداشت و خرامید و آن روز سَبْت بود * (١٠) پس یِهُودِیانْ آن کس‌را که
شفا یافته بود گفتند که سَبْت است و تورا روا نیست که چهارپایهٔ خودرا
برداري (١١) بآنها جواب داد که آن که مرا شفا بخشید همان بمن گفت که
چهارپایهٔ خودرا بردار و بخرام (١٢) پس اورا پرسیدند که کیست آن شخص
که این‌را بتو گفته است که چهارپایهٔ خودرا بردار و بخرام (١٣) آن مرد که
شفا یافته بود نمي‌دانست که کیست زیرا که عیسي بپنهاني رفته بود بعلّتِ
آنکه جمعي در آنجا بودند (١٤) بعد از این عیسي اورا در هیکل یافت
و بـاو گفت که الحال که شفا یـافـتهٔ بعد از این گناه مکن مبادا که چیزِ بدتر
بر تو واقـع شود (١٥) آن کس رفت و به یِهُودِیانْ خبر داد که عیسي است
آن کس که بمن شفا بخشید (١٦) و از براي این یِهُودِیانْ عیسي‌را زحمت
دادند و خواستند که اورا بکُشند زیرا که این کارهارا در روزِ سَبْت کرده بود *
(١٧) عیسي بایشان گفت که پدرَم تا حال کار میکند و من نیز کار میکنم
(١٨) و بجهتِ این یِهُودِیانْ بیش از اوّل اراده کردند که اورا بکُشند زیرا که
او نـه همین روزِ سَبْت‌را شکست بلکه خدارا پدرِ خود خوانده خودرا بـا خدا
مساوي ساخت * (١٩) پس عیسي بآنها جواب داده گفت که هرآینه من
بشما راست میگویم که پسر از خود هیچ نمي تواند کرد مگر آنچه مي‌بیند
که پدر میکند و هر آنچه او میکند پسر نیز همان‌را مي‌کند (٢٠) زیرا که پدر

پسررا دوست دارد و بهر آنچه خود میکند اورا نشان میدهد و کارهاي بزرگتر از این نشان خواهد داد تا شما حیران بشوید (٢١) زیرا که همچنانکه پدر مردهگانرا بر میخیزاند و زنده میکند بهمان طور پسر نیز هر کرا میخواهد زنده میکند (٢٢) و پدر بر هیچ کس حکم نمي کند بلکه تماميء حکمرانيرا به پسر داده است (٢٣) تا آنکه همهء مردم پسررا عزّت کنند چنانکه پدررا عزّت میکنند آن کس که پسررا عزّت نميکند پدريرا که اورا فرستاده است عزّت نمیکند (٢٤) هرآینه من بشما راست میگویم که آن کس که سخنَمرا میشنود و بر آن کس که مرا فرستاد ایمان آورد زندهگانيء جاوداني دارد و از برای او مواُخذهء نیست بلکه از مرگ نقل بزندهگی کرده است (٢٥) هرآینه من بشما راست میگویم آن ساعت نزدیك است بلکه رسیده است که مردهگان آوازِ پسرِ خدارا بشنوند و شنوندهگان زنده خواهند شد (٢٦) زیرا که چنانچه پدر در ذاتِ خود زندهگاني دارد به پسر نیز داده است که او در ذاتِ خود زندهگاني داشته باشد (٢٧) و قدرت باو داده است که هم حکمراني بکند بعلّتِ آنکه فرزندِ انسان است (٢٨) از این تعجّب مکنید زیرا که آن ساعت ميآید که همهء آنان که در قبرها هستند آوازَشرا بشنوند (٢٩) و بیرون خواهند آمد آناني که نیکوئي کرده باشند از براي قیامتِ حیات و آن کساني که بد کرده باشند براي قیامتِ جزا (٣٠) من از خود هیچ نمیتوانم کرد موافقِ آنچه ميشنوم حکم میکنم و حکمِ من بر حقّ است زیرا که من خواهشِ خودرا نميخواهم بلکه خواهشِ پدرم که مرا فرستاده است ميخواهم (٣١) اگر من در حقِّ خود شهادت بدهم شهادتِ من راست نیست (٣٢) دیگري هست که در حقِّ من شهادت میدهد و میدانم که آن شهادت که در حقِّ من میدهد راست است * (٣٣) شما بنزدِ یَحَیِي فرستادید و او بر راستي شهادت داد (٣٤) لیکن من از انسان شهادت نميخواهم لیکن آنچیزهارا میگویم تا شما نجات یابید (٣٥) و او چراغِ سوزان و درخشان بود

و شما یك مدّت مي‌خواستید که در روشنائيء او خوش‌وقت باشید
(۳۶) و من شهادتي دارم که بزرگتر از شهادتِ یَحْیِی است چه این کارها که
پدر بمن داده است که آنهارا تمام کنم یعني همین کارها که میکنم براي
من شهادت میدهند که پدر مرا فرستاده است (۳۷) و پدري که مرا فرستاد
خود در حقِّ من شهادت داده است و شما گاهي آوازَش‌را نشنیده بودید
و صورتَش‌را ندیده بودید (۳۸) و شما سخنَش‌را در دل جا ندادید زیرا که
بر آن کس که فرستاده است ایمان نیآوردید (۳۹) کتابهارا تفتیش کنید چه
شما خود گمان دارید که در آنها براي شما زنده‌گيء جاوید باشد و اینها
هستند که در حقِّ من شهادت میدهند (۴۰) لیکن شما نمي خواهید بنزدِ
من بیآئید تا زنده‌گاني بیابید (۴۱) من عزّت از جانبِ انسان نمي‌خواهم
(۴۲) و شمارا مي‌شناسم که محبّتِ خدا در دل ندارید (۴۳) من باسم پدرِ
خود آمده ام و شما مرا قبول نمیکنید اگر دیگري باسمِ خود بیآید اورا قبول
خواهید کرد (۴۴) شما که عزّت از یکدیگر قبول میکنید و آن عزّت که محض
از خدا میباشد نمي‌طلبید چگونه ایمان مي توانید آورد (۴۵) مَپندارید که
من شکایتِ شمارا پیشِ پدر میکنم هست که شکایت میکند یعني مُوسِي
که باو پناه میجوئید (۴۶) اگر مُوسِي‌را باور میکردید هرآینه مرا باور میکردید
زیرا که او در حقِّ من نوشت (۴۷) لیکن چون نوشتَهاي اورا باور نمي‌کنید
چگونه سخنانِ مرا باور خواهید کرد *

(بابِ ششم مشتمل بر هفتاد و یك آیه)

(۱) بعد از این عیسي بآن طرفِ دریاي جَلِیلْ یعني دریاي تِبرِیاسْ رفت
(۲) و گروهي بسیار از عقبِ او رفتند زیرا که آن معجزهائي که او با بیماران
مي‌نمود میدیدند (۳) و عیسي بر بالاي کوهي رفت و در آنجا با شاگردانِ
خود بنشست (۴) و عیدِ فصحِ یِهُودْ نزدیك بود (۵) و عیسي چونکه نگاه کرد
گروهي بسیار دید که نزدِ او مي‌آیند فِیلِپُّوسْ‌را گفت ما از کجا نان بخریم

تا اینها بخورند (۶) و این‌را برای امتحان کردنِ او فرمود زیرا که خود میدانست
چه خواهد کرد (۷) فیلِپّوس باو جواب داد که دویست دینار نان برای آنها
کافی نیست تا هر کس از آنها قلیلی بخورد (۸) یکی از شاگردانَش یعنی
اَنْدَرِیاسِ برادرِ شِمعُونِ پِطرُس باو گفت (۹) در اینجا جوانی است که پنج
نانِ جَوین و دو ماهیءِ کوچک دارد لیکن این قلیل برای این جمعیّت چه
میشود (۱۰) عیسی فرمود آدم‌هارا بنشانید و در آن مقام گیاه بسیار بود و مردم
تخمیناً پنج هزار نفر بودند که نشستند (۱۱) عیسی آن نان‌هارا گرفت و شکر
بجا آورد و بشاگردان قِسمت کرد و شاگردان بنشسته‌گان و بهمان طور از
ماهیان آنچه می‌خواستند داد (۱۲) چون سیر شدند بشاگردانِ خود فرمود
که پاره‌هائی که زیاد آمده است جمع کنید تا هیچ چیز از آن ضایع نشود
(۱۳) پس جمع کردند و از پاره‌های جَوین که آن پنج نان از پیشِ آنها که
خورده بودند زیاد آمده بود دوازده طبق‌را پُر کردند * (۱۴) آن مردم چون
معجزه‌را که عیسی نمود دیدند گفتند بتحقیق همان است آن پیغمبر که
لازم بود که بجهان بیآید (۱۵) عیسی در یافت که خواهند آمد و اورا خواهند
گرفت تا اورا پادشاه سازند پس باز بتنهائی بکوهی رفت * (۱۶) چون وقتِ
شام رسید شاگردانَش بکنارِ دریا آمدند (۱۷) و در کشتی سوار شده بآن طرفِ
دریا بسوی کَپَرْناحُوم میرفتند و وقت تاریک شده بود و عیسی هنوز بایشان
نرسیده بود (۱۸) و دریا بعلّتِ وزیدنِ بادِ شدید به آشوب در آمد (۱۹) و چون
که آنها بقدرِ بیست و پنج یا آنکه سی پرتابِ تیر کَشیدند عیسی‌را دیدند
که بر روی دریا راه میرود و بنزدِ کشتی می‌آید پس ترسیدند (۲۰) امّا بآنها
گفت که منَم مترسید (۲۱) پس آنها بخواهش اورا بکشتی در آوردند و فی‌الفور
کشتی بزمینی که بسوی آن میرفتند رسید * (۲۲) روزِ دیگر گروه که بر آن
طرفِ دریا مانده بودند دیدند که کشتی دیگر در آنجا نیست مگر کشتی که
شاگردانَش بر آن سوار بودند و اینکه عیسی با شاگردانِ خود در کشتی داخل

نشده بود بلکه شاگردانَش تنها رفته بودند (۲۳) امّا کشتیهاي دیگر از تِبِرِیاس
نزدیكِ آنجائـي که ببرکتِ خداوند نان‌را خورده بودند آمده بود (۲۴) پس
چون آن گروه ملاحظه کردند که نه عیسيٰ و نه شاگردانَش در آنجا هستند
آنها نیز برکشتیها سوار شدند و در تفحّصِ عیسيٰ به کَپِرنَاحُومْ رسیدند (۲۵) و اورا
در طرفِ دیگرِ دریا یافته باو گفتند رِبّـي تو کَيْ در اینجا آمدي * (۲۶) عیسيٰ
بآنها جواب داد و گفت که هرآینه من بشما راست میگویم که شما در
تفحّصِ من هستید نه از آنجا که شما معجزه‌هارا دیدید بلکه از آن سبب
که نان‌هارا خوردید و سیر گردیدید (۲۷) براي خوراكِ فاني تصدیع مَکشید
بلکه براي آن خوراك که در زنده‌گئِ جاوید باقي مي‌مانَد و آن‌را فرزندِ انسان
بشما خواهد داد زیرا که خداي پدر اورا مهر کرده است (۲۸) باو گفتند چه
کنیم تا کارهاي خدارا بجا آریم (۲۹) عیسيٰ بآنها جواب داده گفت که
کارِ خدا این است که بر آن کس که او فرستاده است ایمان آورید (۳۰) باو
گفتند پس چه معجزه میکني تا ما به بینیم و تورا باور کنیم تو چه کار
میکني (۳۱) پدرانِ ما در دشت منّ خورده اند چنانکه نگارش یافته که
نان براي خوردن از آسمان بآنها داد * (۳۲) عیسيٰ بآنها گفت هرآینه من
بشما راست میگویم که موسيٰ بشما نانِ آسماني نداده است بلکه پدرَم نانِ
آسمانئِ حقیقي بشما میدهد (۳۳) که نانِ خدا آن است که از آسمان پائین
مي‌آید و بجهان زنده‌گي مي‌بخشد (۳۴) باو گفتند ای آقا همیشه این نان‌را
بما بده (۳۵) عیسيٰ بآنها گفت مَنَم نانِ حیات آن کس که بنزدِ من می‌آید
هرگـز گرسنه نخواهد شد و آن کس که بر من ایمان آورد گاهي تشنه نخواهد
شد (۳۶) لیکن بشما گفتم که مرا دیدید و باور نکردید (۳۷) هر چه پدر بمن
میدهد بنزدِ من خواهد آمد و آن کس که بنزدِ من مي‌آید من هرگـز اورا
بیرون نخواهم کرد (۳۸) زیرا که من از آسمان پائین آمدم نه براي آنکه
خواهشِ خودرا بجـا آورم بلکه خـواهشِ آن کس کـه مرا فرستاده است

(۳۹) و خواهشِ پدر که مرا فرستاد این است که هر چه بمن بخشید من هیچ چیز آن‌را ضایع نکنم بلکه در روزِ باز پسینَش برخیزانم (۴۰) و خواهشِ آن کس که مرا فرستاد این است که هر کس که پسررا به بیند و بر او ایمان بیآورد مالكِ زنده‌گانیء جاوداني شود و من اورا در روزِ باز پسین خواهم برخیزانید * (۴۱) آنگاه یِهُودِیانْ در بارهء او همهمه کردند زیرا که گفت من آن نانَم که از آسمان پائین آمد (۴۲) گفتند که آیا این شخص عیسيٰء پسرِ یُوسِفْ نیست که ما پدر و مادرَش‌را مي‌شناسیم پس او چگونه میگوید که از آسمان پائین آمده ام (۴۳) پس عیسيٰ بآنها جواب داده گفت که شما با یکدیگر همهمه مَکنید (۴۴) هیچ کسی بنزدِ من نمیتواند آمد مگر آنکه پدري که مرا فرستاد اورا بکَشد و من اورا در روزِ باز پسین خواهم برخیزانید (۴۵) در کتابهاي پیغمبران اینچنین نگارش یافته که خدا همهٔ آنهارا خواهد آموخت پس هر کس که از پدر شنیده است و آموخته است بنزدِ من می‌آید (۴۶) این نیست که کسي پدررا دیده باشد مگر آن کس که از جانبِ خدا هست آن است که پدررا دیده است (۴۷) بدرستي که بشما راست میگویم که آن کس که بر من ایمان آورد زنده‌گانيء جاوداني مي‌یابد (۴۸) مَنَم نانِ حیات (۴۹) پدرانِ شما در دشت منّ خوردند و مُردند (۵۰) آن نان که از آسمان پائین آمده آنچنان است که اگر کسي از آن بخورد نمي‌میرد (۵۱) مَنَم آن نانِ زنده‌گي که از آسمان پائین آمده است اگر کسي از این نان بخورد تا ابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسمِ من است که مَنَش براي زنده‌گیء جهان خواهم داد * (۵۲) آنگاه یِهُودِیانْ با همدیگر نزاع کردند و گفتند که این کس جسمِ خودرا چگونه براي خوردن بما میتواند داد (۵۳) پس عیسيٰ بآنها گفت بدرستي که من بشما راست میگویم که اگر شما جسمِ فرزندِ انسان‌را نخورید و خونَش‌را نیآشامید زنده‌گي در شما نخواهد بود (۵۴) آن کس که جسمِ مرا میخورد و خونِ مرا

میآشامد حیاتِ ابدي دارد و من اورا در روزِ باز پسین خواهم برخیزانید
(۵۵) زیرا که جسمِ من فی الحقیقت خوردني است و خونِ من فی الحقیقت
آشامیدني است (۵۶) و آن کس که جسمِ مرا میخورد و خونِ مرا میآشامد
در من مي‌ماند و من در وي (۵۷) آنچنان که پدرِ زنده مرا فرستاد و من
بسببِ پدر زنده هستم آن کس نیز که مرا میخورد بسببِ من خواهد زیست
(۵۸) پس آن نان که از آسمان پائین آمده است این است و این مثلِ آن
منّ نیست که پدرانِ شما آن‌را خورده مُردند چه آن کس که این نان‌را
میخورد تا ابد خواهد زیست (۵۹) این چیزهارا در مجمع وقتي که در
کَپِرْناحُومْ وعظ می‌کرد گفت * (۶۰) پس بسیاري از شاگردانَش شنیده گفتند
که این کلام سخت دشوار است کیست که آن‌را بتواند شنید (۶۱) عیسي
بخود دانست که شاگردانَش در بارهٔ آن غوغا مي‌کنند پس بآنها گفت آیا
این سخن شمارا مزاحم مي‌گردد (۶۲) پس چگونه اگر شما فرزندِ انسان را
به بینید که بآنجا که پیشتر در آن بود بالا میرود (۶۳) روح است آنچه زنده
میکند و جسم هیچ فائده ندارد سخنهائي که من بشما میگویم روح است
و حیات است (۶۴) لیکن بعضی از شما هستند که ایمان نه آورند که
عیسي از آغاز دانسته بود که کیان اند آنان که ایمان نمي‌آورند و آن کس
کیست که اورا بگرفتاري خواهد انداخت (۶۵) و گفت هم از این جهة بشما
گفتم که هیچ کسي بنزدِ من نمیتواند آمد مگر آنکه از جانبِ پدرَم باو
داده شود (۶۶) از آن وقت بسیاري از شاگردانَش عقب رفتند و دیگر با وَي
راه نمیرفتند (۶۷) عیسي با آن دوازده نفر گفت آیا شما نیز میخواهید بروید
(۶۸) شِمعُونِ پِطرُس باو جواب داد اي خداوند بنزدِ کدام کس برویم آن کلام
که زنده‌گانيِ جاوید دارد نزدِ تُست (۶۹) و ما باور کرده ایم و دانسته ایم که
تو مسیحِ پسرِ خداي زنده هستي (۷۰) عیسي بآنها جواب داد که آیا من
شما دوازده نفررا بر نگزیدم و حال آنکه یکی از شما خائن است (۷۱) و قصدِ

او یهوداه اِسکَریوطیء پسرِ شِمعُون بود زیرا که این کس بود که بعد اورا تسلیم
کرد و یکی از آن دوازده نفر بود *

(بابِ هفتم مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) بعد از این عیسی در جَلیل سَیر میکرد زیرا که نمیخواست در یهودیّه
سَیر نماید بعلّتِ آنکه یهودیان اراده داشتند که اورا بکشند * (۲) و عیدِ
خیمه‌بندانِ یهود قریب بود (۳) آنگه برادرانَش باو گفتند از اینجا نقلِ مکان
کن و در یهودیّه برو تا شاگردانَت کارهائي که میکني به بینند (۴) زیرا که
هیچ کس کاري پنهان نمیکند و میخواهد که خودش نمودار باشد چونکه تو
این کارهارا میکني خودرا بجهانیان نمودار ساز (۵) چه برادرانَش نیز بر او
ایمان نیاورده بودند (۶) عیسی بآنها گفت که وقتِ من هنوز نیامده است
و امّا وقتِ شما همیشه حاضر است (۷) جهان با شما کینه نمي تواند
ورزید امّا با من کینه مي ورزد زیرا که من در بارهء ایشان شهادت میدهم
که افعالِشان قبیح است (۸) شما بجهتِ این عید بروید و من براي عید
الحال نمیروم زیرا که وقتَم هنوز تمام نشده است (۹) این سخنهارا با آنها
گفته در جَلیل ماند (۱۰) و چون برادرانَش رفته بودند آنگاه خودش نه در
ظاهر بلکه گویا که پنهاني براي عید رفت * (۱۱) پس یهودیان اورا در عید
تفحّص کردند و گفتند او کجا است (۱۲) و همهمهء عظیم در بارهء او در میانِ
خلق برخاست چه بعضی گفتند که خوب شخصي است و دیگران گفتند
نه بلکه مردمرا فریب میدهد (۱۳) لیکن بعلّتِ آنکه از یهود ترسیدند هیچ
کس در بارهء او ظاهراً گفتگوئي نمیکرد * (۱۴) آخر در وسطِ عید عیسی بهیکل
رفت و تعلیم کردن گرفت (۱۵) و یهودیان حیران شدند و گفتند این کس
چگونه علم دارد با وجودِ آنکه تعلیم نگرفته است (۱۶) عیسی بآنها جواب
داده گفت که تعلیم کردنَم از آنِ من نیست بلکه از آن کس است که
مرا فرستاده است (۱۷) و کسي که میخواهد خواهشِ اورا بجا آورد او این

تعلیمِ مرا خواهد دریافت که آیا از خدا هست یا آنکه من از پیشِ خود
میگویم (۱۸) آن کس که از پیشِ خود میگوید عزّتِ خودرا مي طلبد و امّا
آن کس که عزّتِ آن که اورا فرستاده است طلب میکند راست است و در
او غشّي نیست (۱۹) آیا موسي نیست که شمارا شریعت داده است لیکن
هیچ کس از شما آنرا بجا نمي‌آورد چرا میخواهید مرا بکشید (۲۰) آن گروه
در جواب گفتند که با تو دیوي هست کیست که میخواهد تورا بکشد
(۲۱) عیسي جواب داده ایشان‌را گفت که من یك کار کرده ام و شما همه
حیران هستید (۲۲) که موسي بشما امر بختنه کرده و حال آنکه از موسي
نیست بلکه از آبا است و شما در روزِ سَبت هم آدم‌را ختنه مي کنید
(۲۳) پس چون کسي در سَبت ختنه مي‌یابد مبادا که آئینِ موسي شکسته
شود پس چرا شما بر من خشم میگیرید از آنکه من شخصی‌را بالتّمام در
سَبت شفا بخشیدم (۲۴) موافقِ ظاهر حکم مکنید بلکه حکم بعدل بکنید *
(۲۵) بعضي از اورشلیمیان گفتند که آیا این آن کسی نیست که در پيِ
قتلش هستند (۲۶) و اینك در ظاهر تکلّم میکند بوَي هیچ چیز نمیگویند
شاید که بزرگان براستي دریافتند که این است في‌الحقیقت مسیح (۲۷) لیکن
این کس‌را میدانیم از کجا هست و مسیح چون بیآید هیچ کس نمیداند که
از کجا هست * (۲۸) عیسي در هیکل در تعلیمِ خود فریاد کرد و گفت شما
مرا مي شناسید و میدانید که من از کجا هستم من از پیشِ خود نیآمده
ام امّا آن کسي که مرا فرستاده است حقّ است و شما اورا نمي شناسید
(۲۹) لیکن من اورا مي‌شناسم زیرا که من از جانبِ او هستم و او مرا فرستاده
است (۳۰) پس اورا خواستند گرفتار نمایند لیکن هیچ کس بر او دست
نینداخت زیرا که وقتش هنوز نرسیده بود (۳۱) و بسیاري از خلق بر او ایمان
آوردند و گفتند آیا چون مسیح بیآید معجزه‌هاي بیش از معجزه‌هائي که
این کس نموده است خواهد نمود * (۳۲) و فریسیان مي‌شنیدند این

همهمه‌را که خلق در بارهٔ او می‌کردند پس فرستادند فَرِیسِیان و کاهنانِ بزرگ
سرهنگان‌را تا اورا بگیرند (۳۳) عیسی گفت من مدّتِ قلیلی دیگر با شما
هستم بعد از آن بنزدِ آن کس که مرا فرستاده است میروم (۳۴) شما مرا
جستُجو خواهید نمود و نخواهید یافت زیرا که آنجائی که من هستم شما
نمي‌توانید آمد (۳۵) یهُودیان با یکدیگر گفتند که او بکجا خواهد رفت که ما
اورا نیابیم مگر بنزدِ پراکنده‌گانِ یُونانی خواهد رفت و یُونانیان‌را تعلیم خواهد
داد (۳۶) این چه سخن است که گفته است که شما مرا جستُجو خواهید
کرد و نخواهید یافت و جائی که من هستم شما نمي‌توانید آمد * (۳۷) در
روزِ آخر که روزي بزرگ است از آن عید عیسي بایستاد و فریاد کرده گفت
که هر کس که تشنه است بنزدِ من آمده بیآشامد (۳۸) و آن کس که بر من
ایمان بیآورد از درونِ او چنانکه کتاب گفته است رودهاي آبِ زنده‌گي
خواهد ریخت (۳۹) این سخن‌را در بارهٔ روح گفت که آنهائي که بر او ایمان
آورده باشند مقرّر بود که بیابندَش و هنوز روح‌القُدس نیآمده بود زیرا که
عیسي هنوز بجلال نرسیده بود (۴۰) و بسیاري از آن جماعت سخنَش‌را
شنیده گفتند که بدرستي که این همان پیغمبر است (۴۱) و بعضي گفتند
که این مسیح است و بعضي گفتند که آیا مسیح از جَلیل می‌آید (۴۲) آیا
که کتاب نگفته است که از نسلِ داوُد از بَیتِ لِحِم از آن ده که در آنجا
داوُد بود مسیح مي‌آید (۴۳) پس بسببِ وَي در میانِ آن جماعت اختلاف
افتاد (۴۴) بعضي از آنها خواستند که اورا بگیرند لیکن هیچ کس دست بر
او نَینداخت * (۴۵) پس سرهنگها به پیشِ کاهنانِ بزرگ و فَرِیسیان برگشته
بایشان گفتند که چرا اورا نَیآوردید (۴۶) سرهنگان جواب دادند که گاهي
آدمی حرف نزده است آنچنانکه این شخص میزنند (۴۷) فَرِیسیان بآنها
جواب داده گفتند که آیا شما نیز فریفته شده اید (۴۸) آیا که هیچ کس از
بزرگان یا از فَرِیسیان بر او ایمان آورده است (۴۹) و این جماعت که

شریعت‌را نمیدانند موردِ لعنت هستند (۵۰) نیقُودیمُس آن که در شب
به پیشش آمده بود ویکي از آنها بود بآنها گفت (۵۱) آیا که آئینِ ما برشخصی
پیش از آنکه از او بشنود و دریابد که چه میکند حکم میکند (۵۲) باو در
جواب گفتند که آیا تو نیز از جَلِیل هستي تفتیش کن و ببین که پیغمبري
از جَلِیل گاهي مبعوث نشده است (۵۳) و هرکس بسوي خانهٔ خود راه
گرفت *

(بابِ هشتم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) و عیسي بطرفِ کوهِ زیتون رفت (۲) و صبح باز در هیکل حاضر شد
و همه‌گيء مردم بنزدَش آمده پس نشست و آنهارا تعلیم داد (۳) و نویسنده‌گان
و فَرِیسیان زني‌را که در زنا گرفته شده بود به پیشَش آوردند و اورا در میان
بر پا داشته (۴) باو گفتند که اي استاد این زن در وقتِ فعلِ زنا گرفته شده
است (۵) و در توریت مُوسي بما فرموده است که اینچنین زنها سنگسار
بشوند پس تو چه میگوئي (۶) و آنها این سخن‌را بر سبیلِ امتحان میگفتند
تا جاي شکایت کردن بر او بیابند امّا عیسي خم شده بر زمین بانگشتِ
خود نوشت (۷) چونکه در پرسیدن اصرار کردند راست نشسته بآنها گفت
که آن کس که از شما بي‌گناه باشد بر او نخستین سنگ بیَندازد (۸) بارِ
دیگر خم شده بر زمین نوشت (۹) آنها این سخن‌را شنیده از شناختِ
خود ملزم شدند و ابتدا از بزرگان شده تا آخرین یك یك همه بیرون
رفتند و عیسي تنها باقي ماند و آن زن در میان ایستاده بود (۱۰) عیسي
راست نشسته هیچ کس‌را سواي آن زن ندید باو گفت اي زن آن مدّعیانِ
تو کجا رفتند آیا که هیچ کس بر تو حکم نکرده است (۱۱) گفت که اي آقا
هیچ کس پس عیسي باو گفت که من نیز بر تو حکم نمیکنم برو و دیگر گناه
مکن * (۱۲) و باز عیسي بایشان فرموده گفت که من نورِ جهانَم و آن کس
که مرا پیروي نماید در تاریکي راه نخواهد رفت بلکه نورِ زنده‌گي‌را خواهد

داشت (۱۳) پس فَرِیسِیانْ باو گفتند که تو در بارهٔ خود شهادت میدهي پس شهادتِ تو درست نیست (۱۴) عیسيٰ بآنها جواب داده گفت که با وجودي که من در بارهٔ خود شهادت میدهم شهادتَم درست است زیرا که میدانم از کجا آمده ام و بکجا میروم و شما نمیدانید که من از کجا آمده ام و بکجا میروم (۱۵) و شما بر حَسَبِ جسم حکم میکنید و من بر هیچ کس حکم نمیکنم (۱۶) و هرگاه که من حکم بکنم حکمِ من راست است زیرا که من تنها نیستم بلکه مَنَم و پدر که مرا فرستاده است (۱۷) و در آئینِ شما نیز نوشته شده است که شهادتِ دو کس درست است (۱۸) من یك هستم که در بارهٔ خود شهادت میدهم و پدر که مرا فرستاد نیز در بارهٔ من شهادت میدهد (۱۹) باو گفتند که پدرَت کجاست عیسيٰ جواب داد که شما نه مرا میشناسید و نه پدرِ مرا اگر مرا مي شناختید پدرِ مرا نیز مي شناختید * (۲۰) این سخنهارا عیسيٰ در خانهٔ خزانه وقتي که در هیکل تعلیم میداد گفت و هیچ کس اورا گرفتار نکرد زیرا که وقتَش هنوز نرسیده بود * (۲۱) و عیسيٰ باز ایشان‌را فرمود که من میروم و شما مرا جستُجو خواهید نمود و در گناهِ خود خواهید مُرد و جائي که من میروم شما نمي توانید آمد (۲۲) یِهودِیانْ گفتند که آیا خودرا خواهد کُشت که میگوید جائي که من میروم شما نمي توانید آمد (۲۳) و بآنها فرمود شما از تحتاني هستید و من از فوقاني هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم (۲۴) و من از آن سبب گفتم بشما که در گناه‌هاي خود خواهید مُرد زیرا که اگر شما ایمان نیآورید که مَنَم در گناه‌هاي خود خواهید مُرد (۲۵) باو گفتند که تو کیستي عیسيٰ بآنها گفت که من آن کسَم که بشما در ابتدا گفتم (۲۶) بسیار چیزها در بارهٔ شما دارم که بگویم و شمارا حکم کنم لیکن او که مرا فرستاده است راست است و من هر آنچه از او شنیدم بجهانیان میگویم (۲۷) و آنها ندانستند که قصدِ او از این حرفها پدر بود * (۲۸) عیسيٰ بآنها فرمود که چون

شما فرزندِ انسان‌را بلند کردید آنگاه خواهید یافت که من هستم و از پیشِ
خود هیچ نمیکنم بلکه موافقِ آنچه پدرَم بمن تعلیم کرده است حرف میزنم
(۲۹) و آن کس که مرا فرستاد با من است مرا پدر تنها نگذاشته است زیرا
که هر چه رضاي اوست من علي‌الدّوام بجا مي آورم * (۳۰) وقتي که او این
سخنهارا میگفت بسیاري بر او ایمان آوردند (۳۱) پس عیسي بآن یِهودیانْ
که اورا باور کرده بودند گفت که اگر شما در کلامِ من استوار بمانید شما
شاگردانِ حقیقیءِ من هستید (۳۲) و راستی‌را خواهید فهمید و راستي شمارا
آزاده‌گي خواهد بخشید (۳۳) باو جواب دادند که ما نسلِ اِبْراهیمْ هستیم
و گاهي بنده‌گانِ کسي نبوده ایم پس چگونه میگوئي که آزاد خواهید گردید *
(۳۴) عیسي بآنها در جواب فرمود هرآینه من بشما راست میگویم که هر کس
که گناه میکند بندهء گناه است (۳۵) بنده در خانه همیشه نمي‌ماند امّا پسر
همیشه میماند (۳۶) پس اگر پسر شمارا آزاد بسازد شما في‌الحقیقت آزاد
خواهید بود (۳۷) من میدانم که شما نسلِ اِبْراهیمْ هستید لیکن میخواهید
مرا بکُشید زیرا که کلامَم در دلِ شما جا نمیگیرد (۳۸) من آنچه از جانبِ
پدرَم دیده ام میگویم و شما آنچه از پدرِ خود دیده اید مي‌کنید (۳۹) باو
جواب داده گفتند که پدرِ ما اِبْراهیمْ است * عیسي بآنها گفت که اگر
شما فرزندِ اِبْراهیمْ میبودید هرآینه کارهاي اِبْراهیمْ‌را بجا مي‌آوردید (۴۰) اکنون
شما در پيِ قتلِ من هستید و حال آنکه من کسی هستم که این راستي‌را
که از جانبِ خدا شنیده ام بشما گفتم اِبْراهیمْ اینچنین نمیکرد (۴۱) شما
کارهاي پدرِ خودرا مي‌کنید باو گفتند که ما از زنا متولّد نشده ایم یك پدر
داریم که خداست * (۴۲) عیسي ایشان‌را گفت که اگر خدا پدرِ شما میبود
مرا دوست داشتید زیرا که من از خدا بیرون شدم و آمدم زیرا که من
نه از خود آمده ام بلکه او مرا فرستاده است (۴۳) چرا شما گفتگوي مرا در
نمي‌یابید سبب این که شما قابلیّت ندارید که سخنِ مرا بشنوید (۴۴) شمارا

شیطان پدر است و خواهشهاي پدرِ خودرا میخواهید بجا آرید او از آغاز مردم‌کُش بود و در راستي نماند زیرا که راستي در او نیست چون دروغ میگوید از چیزهاي مختصِ بخود میگوید زیرا که او دروغ گو است و پدرِ دروغها است (۴۵) و من از آنجا که راست میگویم مرا باور نمي‌کنید (۴۶) کیست از شما که مرا بگناه ملزم کند و در صورتي که راست میگویم شما چرا مرا باور نمي‌کنید (۴۷) آن کس که از خداست سخنِ خدارا مي‌شنود از این سبب شما نمي‌شنوید که از خدا نیستید (۴۸) یِهُودِیانْ ویرا در جواب گفتند آیا که ما خوب نمي‌گوئیم که تو شُومِرُونِـي هستي و در تو دیـوي میباشد * (۴۹) عیسيٰ جواب داد که در من دیـوي نیست بلکه پدرِ خودرا عزّت میکنم و شما مرا بي حرمتي میکنید (۵۰) و من حرمتِ خودرا نمی‌طلبم و هست کسی که می‌طلبد و حکم مي‌کند (۵۱) هرآینه من بشما راست می‌گویم که اگر کسي کلامِ مرا حفظ کند هرگـز تا بابد مرگـرا نخواهد دید (۵۲) پس یِهُودِیانْ باو گفتند که حالا در یافتیم که دیوي در تو میباشد اِبْرٰاهِیمْ مرده است و پیغمبران نیز مرده اند تو میگوئي که اگر کسي کلامِ مرا حفظ دارد او هرگـز مرگـرا نخواهد چشید (۵۳) آیا که تو بزرگتر از پدرِ ما اِبْرٰاهِیمْ هستي او مرده است و پیغمبران مرده اند تو خویش‌را چه کس مي‌پنداري * (۵۴) عیسيٰ جواب داد که اگر من خودرا ستایش میکنم شأنِ من هیچ نیست پدرِ من است که مرا عزّت میدهد که شما میگوئید او خداي شماست (۵۵) لیکن شما اورا نمی‌شناسید من اورا مي‌شناسم و اگر بگویم که من اورا نمي‌شناسم مثلِ شما دروغ‌گو میباشم لیکن من اورا مي‌شناسم و کلامَش‌را یاد دارم (۵۶) اِبْرٰاهِیمْ پدرِ شما بسیار خواهشمند بود که روزِ مرا به بیند پس دید و خوش‌وقتي کرد (۵۷) پس یِهُودِیانْ باو گفتند که تو هنوز پنجاه سال نداري و اِبْرٰاهِیمْ‌را دیده‌ء * (۵۸) عیسيٰ بآنها گفت که بدرستي که من بشما راست میگویم که پیشتر از آنکه اِبْرٰاهِیمْ شد من هستم

(۵۹) آنگاه سنگهارا برداشتند تا بر او بیندازند لیکن عیسیٰ پنهان گشت و از
وسطِ آنها آمده از هیکل بیرون رفت و همچنین گذشت *

(بابِ نهم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) و در بینِ راه رفتن مردیرا دید که کور مادر زاد بود (۲) و شاگردانش اورا
پرسیده که رَبّی کدام کس گناه کرده است این کس یا والدینش که کور متولّد
شده است (۳) عیسیٰ جواب داد که نه این کس گناه کرد و نه والدینِ او
لیکن تا کارهای خدا در او آشکارا گردد چنین شد (۴) سزاوار است مرا که
تا وقتی که روز است بکارهای آن کسی که مرا فرستاده است مشغول باشم
که شب می‌آید و در آن هیچ کسی نمی‌تواند بشغلی پرداخت (۵) چند
وقتی که در جهان میباشم نورِ جهانم (۶) این سخنها گفته بر زمین آبِ دهن
افکنده از آن آب گِل ساخت و بر چشمهای آن کور گِلرا مالید (۷) باو گفت
برو و در حوضِ سِیلُوحا که ترجمهٔ آن است فرستاده شده غسل کن پس
رفت و غسل کرد و بینا پس آمد * (۸) پس همسایگان و آنان که اورا پیشتر
دیده بودند که کور بود گفتند آیا این آن کس نیست که می‌نشست و سؤال
میکرد (۹) بعضی گفتند همین است و دیگران گفتند که مثلِ اوست او گفت
من همانم (۱۰) باو گفتند که چشمهای تو چگونه کُشاده شده است (۱۱) او
جواب داده گفت شخصی که عیسیٰ نام دارد گِل ساخت و بر چشمهای
من مالیده بمن گفت بحوضِ سِیلُوحا برو و غسل بکن پس رفته غسل کرده
بینا شدم (۱۲) پس باو گفتند که او در کجا است گفت نمیدانم * (۱۳) پس
اورا که کور بود بنزدِ فَرِیسیانْ آوردند (۱۴) و سَبت بود آن روزی که عیسیٰ
گِلرا ساخته چشمهای اورا روشن کرد (۱۵) باز فَرِیسیانْ اورا پرسیدند که
چگونه بینا شدی بآنها گفت که گِل بر چشمهای من گذاشت و من غسل
کرده بینا شدم (۱۶) بعضی از فَرِیسیانْ گفتند که این شخص از جانبِ خدا
نیست زیرا که روزِ سبترا نگاه نمیدارد دیگران گفتند که مردِ گناهکار

ایچنین معجزاترا چگونه ميتواند نمود پس درمیانِ آنها اختلاف افتاد (۱۷) باز بآن کور گفتند که تو در بارهٔ او چه میگوئي که چشمهاي تورا کُشاده است او گفت که او پیغمبر است (۱۸) یِهُودیانْ در حقِّ او باور نکردند که کور بود و بینا شد تا والدینِ آن بینا شدهرا خواندند (۱۹) و آنهارا بدین مضمون پرسیدند آیا این پسرِ شما است که میگوئید که او کور متولّد شد پس حال چگونه ميبیند (۲۰) والدینِ او جواب داده ایشانرا گفتند که ما میدانیم این پسرِ ما هست و کور متولّد شده است (۲۱) لیکن حال چگونه ميبیند نمیدانیم و کیست که چشمهاي اورا باز کرد هم نمیدانیم او خود بالغ است اورا پرسش کنید او خود در بارهٔ خود حرف خواهد زد (۲۲) والدینِ او اینرا گفتند بعلّتِ آنکه از یِهُودْ ترسیدند زیرا که یِهُودیانْ پیش از آن عهد با یکدیگر کرده بودند که اگر کسي اقرار کند که او مسیح است او از مجمع بیرون کرده شود (۲۳) بهمین علّت والدینِ او گفتند که خود بالغ است اورا پرسش کنید * (۲۴) پس بارِ دیگر آن کسرا که کور بود خواندند و باو گفتند سپاس کن خدارا که ما میدانیم که این کس گناهکار است (۲۵) او جواب داده گفت که اگر گناهکار است یا نیست نمیدانم اینرا میدانم که کور بودم و حالا بینا هستم (۲۶) باز باو گفتند که او تورا چه کرد چگونه چشمهاي تورا کُشاد (۲۷) بآنها جواب داد که من شمارا یك بار گفتم و شما نشنیدید چرا بارِ دیگر میخواهید بشنوید آیا شما نیز میخواهید که شاگردانِ او بشوید (۲۸) اورا دشنام دادند و گفتند تو شاگردِ او هستي و ما شاگردانِ مُوسي هستیم (۲۹) و میدانیم که خدا با مُوسي تکلّم کرد و این کسرا نمیدانیم که از کجا است (۳۰) آن کس جواب داده ایشانرا گفت که بدرستي که این عجب است که شما نمیدانید که او از کجا هست با وجودِ اینکه چشمهاي مرا کُشاده است (۳۱) و میدانیم که خدا حرفِ گناهکارانرا نمي شنود امّا در صورتي که کسي خداپرست باشد و خواهشْشرا بجا آورد خواهشِ اورا

مي‌شنود (۳۲) و از ابتداي عالَم نشنیدهٔ شد که چشمهاي کسی‌را که کور
متولّد شد کسي کُشادهٔ باشد (۳۳) پس اگر این شخص از طرفِ خدا نمي‌بود
هیچ نمی توانست کرد (۳۴) باو جواب دادهٔ گفتند که تو بالّتمام در گناه
متولّد شدهٔ پس تو مارا تعلیم میدهي آنگاه اورا بیرون کردند * (۳۵) و عیسي
شنید که اورا بیرون کردند اورا برخورد و باو گفت آیا تو بر پسرِ خدا ایمان
مي‌آوري (۳۶) جواب دادهٔ گفت که اي آقا او کیست که من بر او ایمان
آورم (۳۷) عیسي وَیرا گفت تو اورا دیدهٔ و آن کس که با تو گفتُگو میکند
همان است (۳۸) باو گفت خداوندا ایمان آوردم و اورا پرستید (۳۹) عیسي
گفت که من براي قضا در این جهان آمدهٔ ام تا آن کسان که نمي‌بینند
به بینند و آن کسان که مي‌بینند کور شوند * (۴۰) و بعضي از فَرِیسیاں که
با وَيّ بودند این چیزهارا شنیدند و باوگفتند آیا ما نیز کور هستیم (۴۱) عیسي
بآنها گفت اگر شما کور میبودید گناه نمي‌داشتید و حالا که میگوئید که
مي‌بینید پس گناهِ شما ثابت است

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) بدرستی که من بشما راست میگویم که هر کس که در محلِّ گوسفندان
از دَرّ در نمي‌آید بلکه از طرفِ دیگر بالا میرود او دُزد و راهزن است (۲) و امّا
آن کس که از دروازه درمي‌آید پاسبانِ گوسفندان است (۳) و دَربان براي
او دَرّرا میکُشاید و گوسفندان آوازِ اورا مي‌شنوند و او گوسفندانِ خودرا بنام
میخواند و آنهارا بیرون مي‌آورد (۴) و چونکه گوسفندانِ خودرا بیرون
مي‌آورد پیشِ آنها میرود و گوسفندان درپَي او مي‌افتند زیرا که آوازَش‌را
مي‌شناسند (۵) امّا در عقبِ غیرِ او نخواهند رفت بلکه از او خواهند گریخت
زیرا که آوازِ غیررا نمي‌شناسند (۶) عیسي آن مثل‌را بآنها گفت لیکن آنها
ندانستند که چه چیز بود که بایشان میگفت * (۷) باز عیسي بآنها
گفت بدرستي که من بشما راست میگویم که من دروازهٔ گوسفندانَم

(۸) و همهء آن کسان که پیش از من آمدند دُزدها و راهزنها هستند لیکن گوسفندان سخنِ آنهارا نشنیدند (۹) و من دروازه هستم که هر کس که از من بدرون بیآید ناجي خواهد شد و او بدرون خواهد آمد و بدَر خواهد رفت و عیش خواهد یافت (۱۰) دُزد نمي‌آید مگر براي آنکه دُزدي کند و ذبح نماید و هلاك گرداند و من آمده ام تا که حیات از براي آنها بوده باشد و آن‌را افزون دارند (۱۱) من شبانِ خوب هستم شبانِ خوب جانِ خودرا در راهِ گوسفندان می نهد (۱۲) امّا مزدور و آن کس که شبان نیست و گوسفندان از آنِ او نیست چون گرگ‌را مي‌بیند که مي آید گوسفندهارا ترك میکند و میگریزد پس گرگ گوسفندان‌را بچنگ مي‌آرد و آنهارا پراکنده میکند (۱۳) و مزدور میگریزد زیرا که مزدور ست و براي گوسفندان نمي اندیشد (۱۴) و من شبانِ خوب هستم و خاصّهء خویش‌را مي‌شناسم و خاصّهء من مرا مي‌شناسند (۱۵) آنچنان که پدر مرا مي‌شناسد من نیز پدررا مي‌شناسم و من جانِ خودرا براهِ گوسفندان مي نهم (۱٦) گوسفندانِ دیگر دارم که از این گلّه نیست مرا بایست که آنهارا نیز بیآورم و آوازِ مرا خواهند شنید پس یك گلّه خواهند بود و یك گلّه‌بان (۱۷) از این جهة پدر مرا دوست دارد که من جانِ خودرا میدهم تا آن‌را باز گیرم (۱۸) هیچ کس آن‌را از من نمیگیرد بلکه من خود جان‌را میدهم و من بر گذاشتنش اختیار دارم و اختیار دارم که آن‌را باز گیرم و این حکم‌را از پدرِ خود یافتم * (۱۹) پس بارِ دیگر در میانِ یهودیان بجهةِ این سخنها اختلاف افتاد (۲۰) بسیاري از آنها گفتند که او دیو دارد و دیوانه هست چرا سخنِ اورا مي‌شنوید (۲۱) بعضي گفتند که این سخنها سخنهاي دیوانه نیست آیا که دیوي میتواند که چشمهاي کوران‌را بینا کند * (۲۲) آنگاه عیدِ تجدید در اُورشَلیم بود و زمستان بود (۲۳) و عیسي در هیکل در رواقِ سُلَیمان تردّد میکرد * (۲۴) یهودیان بگردِ او در آمدند و باو گفتند تا کَیْ تو مارا در معرضِ شك گرفتار میکني اگر تو مسیح هستي

بما روشن بگو (۲۵) عیسي بآنها جواب داد که من شمارا گفتم و شما باور
نکردید آن کارهائي که من باسمِ پدرِ خود میکنم بـراي من شهادت میدهد
(۲۶) لیکن شما باور نمي کنید بعلّتِ اینکه شما از گوسفندانِ من نیستید
چنانچه بشما گفتم (۲۷) و گوسفندانِ من آوازِ مرا مي شنوند و من آنهارا
مي‌شناسم و آنها در عقبِ من مي‌آیند (۲۸) و من بآنها زندهگيء جاوداني
میدهم و آنها هرگـز تا ابد هلاك نخواهند شد و هیچ کس آنهارا از دستِ
من نخواهد کَشید (۲۹) و پدرِ من که آنهارا بمن داده است بـزرگتر از همه
هست و هیچ کس نمي‌تواند که از دستِ پدر بیرون کند (۳۰) من و پدر یك
هستیم * (۳۱) و یهُودِیانْ سنگهارا باز برداشتند تا اورا سنگسار کنند (۳۲) عیسي
بآنها جواب داد که من بسیار کارهاي خوب‌را از جانبِ پدرِ خود بشما
نموده ام بجهةِ کدام از آنها است که شما مرا سنگسار میکنید (۳۳) یهُودِیانْ
باو جواب داده گفتند براي کارِ خوب تورا سنگسار نمیکنیم بلکه بجهةِ کفر
و بجهةِ اینکه تو انسان هستي و خودرا خدا میگرداني (۳۴) عیسي بآنها جواب
داد آیا در آئینِ شما نـگارش نیافته است که من گفتم شما خداها هستید
(۳۵) پس چون آنهارا که کلامِ خدا نـزدِ آنها آمد خداها گفت و کتاب قابلِ
نقصان نیست (۳۶) آیا شما بآن کس که پدر اورا منزّه کرده و بجهان فرستاده
میگوئید که تو کفر میگوئي از آنجا که گفتم من پسرِ خدا هستم (۳۷) اگر من
کارهاي پدرِ خودرا بجا نمي‌آرم مرا باور مکنید (۳۸) و اگر بجا آرم هرچند
که مرا باور نـکنید کارهاي مرا باور کنید تا شما بدانید و باور کنید که پدر در
من است و من در وَيْ * (۳۹) و باز خواستند که اورا بگیرند و لیکن از دستِ
آنها بیرون رفت (۴۰) باز بآن طرفِ رودِ اَرْدَنْ بآنجا که یَحْیي اوّل غسل
میداد برگشت و در آنجا بماند (۴۱) بسیاري بنـزدَش آمدند و گفتند بدرستي
که یَحْیي هیچ معجزه نه نمود امّا همه سخنها که یَحْیي در بارهٔ او گفت
راست بـود (۴۲) و بسیاري در آنجا بر او ایمان آوردند *

(باب یازدهم مشتمل بر پنجاه و هفت آیه)

(۱) و کسي که لَعَازَر نام داشت و از بَیْتِ عَنِیَاه قریهء مَرْیَم و خواهرش مَرْثَا بود بیمار بود (۲) مریَم آن زن بود که خداوندرا بعطر معطّر ساخت و پایهاي اورا بمویهاي خود خشك کرد برادرِ همان زن لَعَازَر بیمار بود (۳) پس آن خواهران بنزدِ او فرستادند و گفتند خداوندا اینك آن کس که تو دوست داری بیمار است * (۴) عیسي شنیده گفت که این بیماري تا بموت نیست بلکه براي بزرگيء خدا است تا پسرِ خدا بوسیلهء آن بزرگی یابد (۵) عیسي مَرْثَا و خواهرش و لَعَازَررا دوست میداشت (۶) پس چون شنید که بیمار است در جائي که می‌بود دو روز ماند (۷) بعد از این بشاگردانِ خود گفت که باز بیهودِیَّه میرویم (۸) شاگردان باو گفتند که رَبّي یهودیان الحال خواستند که تورا سنگسارا کنند آیا که تو بآنجا باز میگردي (۹) عیسي جواب داد که آیا در روز دوازده ساعت نیست اگر کسی در روز بخرامد لغزش نمیکند زیرا که نورِ این جهان‌را مي‌بیند (۱۰) امّا کسی که در شب بخرامد لغزش مي‌یابد زیرا که روشني در او نیست (۱۱) اینچنین فرمود و بعد از آن بآنها گفت که دوستِ ما لَعَازَر خوابیده است امّا میروم تا آنکه اورا بیدار کنم (۱۲) شاگردانَش گفتند اي آقا اگر خوابیده است رستگار خواهد شد (۱۳) عیسي در بارهء مرگش حرف میزد و آنها گمان میداشتند که در بارهٔ آرامِ خواب میفرمود (۱۴) آنگاه عیسي بآنها روشن فرمود که لَعَازَر مرده است (۱۵) و بعلّتِ شما یعني تا آنکه ایمان آورید من خوش هستم که در آنجا نبودم و حال بنزدي برویم (۱۶) تُومَا که دِیدِمُس‌را میگویند بهم‌پیشه‌گانِ خود گفت که ما هم برویم که تا با وَي بمیریم * (۱۷) و عیسي آمده یافت که او حال چهار روز است که در قبر است (۱۸) و بَیْتِ عَنِیَاه نزدیك باُورشَلِیم قریب بپانزده تیرپرتاب بود (۱۹) و بسیاري از یهود بنزدِ مَرْثَا و مَرْیَم آمده بودند تا آنهارا در بارهء برادرِ آنها تسلّي دهند (۲۰) مَرْثَا چون شنید که عیسي مي‌آید اورا

استقبال کرد و مَرْیَمْ در خانه نشسته ماند (۲۱) مَرْثَا به عیسیٰ گفت که ای
آقا اگر تو در اینجا میبودی برادرِ من نمیمُرد (۲۲) لیکن الحال میدانم که
هر چه تو از خدا بخواهی خدا بتو خواهد داد (۲۳) عیسیٰ باو گفت که برادرِ
تو خواهد برخاست (۲۴) مَرْثَا باو گفت میدانم که در قیامت در روزِ باز
پسین خواهد برخاست (۲۵) عیسیٰ باو فرمود که من قیامت و حیاتم آن
کس که بر من ایمان می‌آورد با وجودِ اینکه بمیرد زنده خواهد بود (۲۶) و هر
آن کس که زنده است و بر من ایمان می آورد تا ابد نخواهد مُرد آیا که
تو این‌را باور میکنی (۲۷) باو گفت بلی خداوندا من باور کرده ام که تو
مسیح هستی پسرِ خدا که آمدنِ او در جهان لازم بود * (۲۸) و این سخنهارا
گفته باز گشت و خواهرِ خود مَرْیَم‌را بپنهانی خواند و گفت استاد آمده است
تورا میخواند (۲۹) و او چون شنید بزودی برخاسته بخدمتَش رسید (۳۰) عیسیٰ
بآن قریه هنوز نرسیده بود بلکه در آنجا بود که مَرْثَا اورا استقبال کرد
(۳۱) یِهُودِیانْ که با وَیْ در خانه بودند و اورا تسلّی می دادند چون دیدند
که مَرْیَمْ بزودی برخاست و بیرون رفت در پَیِ او آمدند و گفتند که بر سرِ
قبر میرود تا در آنجا بگرِیَد (۳۲) پس مَرْیَمْ چون به آنجا که عیسیٰ بود آمد
و اورا دید بر پایهای او افتاد و باو گفت ای خداوند اگر تو در اینجا میبودی
برادرِ من نمیمُرد (۳۳) عیسیٰ چون اورا دید که میگرِیَد و یِهُودِیانْ‌را که همراهِ
او بودند دید که می‌گرِیَند آهِ سردی کَشیده متألّم گردید (۳۴) و گفت شما
اورا کجا گذاشته اید باو گفتند ای آقا بیآ و به‌بین (۳۵) و عیسیٰ بگریست
(۳۶) و یِهُودِیانْ گفتند که ببین چه قدر اورا دوست میداشته است (۳۷) بعضی
از آنها گفتند که آیا این کس که چشمهای آن کوررا روشن کرد قدرت
نداشت که باعث شود که این کس نمیرد (۳۸) عیسیٰ بارِ دیگر آهِ سردی
کَشیده بقبر آمد غاری بود و سنگی بر آن گذارده بودند (۳۹) عیسیٰ فرمود
سنگ‌را بردارید مَرْثَا خواهرِ آن مُرده باو گفت ای خداوند این حالا بد بو

است که چهار روز است که مرده است (۴۰) عیسي بويَ فرمود که آیا من
تورا نگفتم که اگر باور کني بزرگيِ خدارا خواهي دید (۴۱) پس آن سنگ را
از جائي که مُرده در آن گذاشته شده بود برداشتند و عیسي چشمهارا بالا
کرد و گفت اي پدر تورا شکر میکنم که تو خواهشِ مرا شنیدهٔ (۴۲) و من
دانسته ام که تو خواهشِ مرا همیشه میشنوي لیکن بعلّتِ این گروه که بدَور
ایستاده اند گفتم تا آنکه باور کنند که تو مرا فرستادهٔ (۴۳) و این سخنهارا
گفته بآوازِ بلند بانگ زد اي لَعاَزرَ بیرون بیآ (۴۴) و آن مُرده بیرون آمده
پایها و دستهاي او بکفن پیچیده و چهرهَاش به رومال ملفوف بود عیسي
بآنها گفت اورا کُشائید و اورا بگذارید برَود * (۴۵) پس بسیاري از یِهُودیانْ
که بنزدِ مَریَمْ آمده بودند و آنچه عیسي کرده بود دیدند بر او ایمان آوردند
(۴۶) و بعضي از آنها بنزدِ فَرِیسِیانْ آمدند و آنهارا بآنچه عیسي کرده بود
اطّلاع دادند * (۴۷) پس کاهنانِ بزرگ و فَرِیسِیانْ در مجلسي با هم جمع
گردیدند و گفتند که ما چه کنیم زیرا که این شخص معجزههاي بسیار مینماید
(۴۸) اگر ما باین قِسم اورا وا گذاریم همه معتقدِ او خواهند شد و رُومِیانْ
خواهند آمد و مقام و قومِ مارا خواهند بر گرفت (۴۹) و یکي از آنها که
قِیاَفا نام داشت و کاهنِ بزرگِ آن سال بود بآنها گفت شما هیچ نمیدانید
(۵۰) و تصوّر نمیکنید که برای ما مفید است که یك کس براي قوم بمیرد
و تمامِ قوم هلاك نشود (۵۱) و اینرا از خود نگفت بلکه بجهةِ آنکه کاهنِ
بزرگِ آن سال بود خبر داد که عیسي براي آن قوم خواهد مُرد (۵۲) و نه
براي آن قوم بتنهائی بلکه تا آنکه فرزندانِ پراکندهٔ خدارا به یك جا جمع
کند * (۵۳) پس آنها از آن روز مشورت کردند تا اورا بکُشند (۵۴) از آن
سبب عیسي دیگر در میانِ یِهُودْ ظاهرًا سَیر نمیکرد بلکه از آنجا بجائی که
نزدیك بدشت بود بشهري که اِفْرَیِمْ نام داشت رفته در آنجا با شاگردانِ
خود بسر میبردْ * (۵۵) و فصحِ یِهُودْ نزدیك بود پس بسیاري از آن زمین

پيش از فصح بُاورشلِيمْ رفتند تا خودرا طاهر سازند (٥٦) و عيسيٰ‌را تفحّص
ميكردند و در هيكل ايستاده با يكديگر ميگفتند كه شما چه گمان داريد كه به
عيد نخواهد آمد (٥٧) كاهنانِ بزرگ و فَرِيسِيانْ حكم داده بودند كه اگر كسي
بداند كه او در كجاست نشان بدهند تا اورا گرفتار كنند *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه آيه)

(۱) شش روز قبل ازعيدِ فصح عيسيٰ به بَيْتِ عَنِياهْ بمكانِ لَعاٰزَرِ مرده كه از
ميانِ مردهگان اورا برخيزانيده بود آمد (۲) و در آنجا براي او طعام آماده
كردند و مَرْثا خدمت ميكرد و لَعاٰزَرْ يكي از همنشينان بود * (۳) مَرْيَمْ رطلِ
عطرِ سنبلِ خاصِّ گران قيمت‌را گرفته بپايهاي عيسيٰ ماليد و پايهاي اورا
بمويهاي خود خشك كرد و خانه به بوي آن عطر پُر شد (۴) آنگاه يكي از
شاگردانَش يعني يِهُوداٰهِ اِسْكَرْيُوطِيء پسرِ شِمْعُونْ كه بعد به او خيانت كرد
گفت (۵) كه اين عطر چرا به سيصد دينار فروخته نشد كه بفقيران داده شود
(۶) و گفتنِ او اين‌را نه از آنجا بود كه براي فقيران مي‌انديشيد بلكه از اين
سبب بود كه دُزد بود و كيسه ميداشت و آنچه‌را كه در آن مي‌افتاد مي‌بُرد
(۷) عيسيٰ فرمود كه اورا بگذار كه اين‌را براي دفنِ من نگاه داشته است
(۸) زيرا كه فُقَرا هميشه با شما هستند و من هميشه با شما نيستم *
(۹) گروهيء بسيار ازيِهُودْ يافتند كه او در آنجا هست پس آمدند نه براي
عيسيٰ وبس بلكه تا لَعاٰزَرْرا كه اورا از مردهگان برخيزانيده بود نيز به بينند
(۱۰) پس كاهنانِ بزرگ مشورت كردند كه لَعاٰزَرْرا نيز بقتل برسانند (۱۱) زيرا
كه بسياري ازيِهُودْ بسببِ او برگشتند و بر عيسيٰ ايمان آوردند * (۱۲) روزِ
ديگر گروهِ انبوه كه به عيد آمده بودند چون شنيدند كه عيسيٰ باُورشَلِيمْ مي‌آيد
(۱۳) شاخهاي نخل‌را گرفتند و براي استقبالِ او بيرون آمده فرياد كردند كه
هُوشَعنَا مبارك باد آن كس‌را كه باسمِ خداوند مي‌آيد و پادشاهِ اِسْرائيلْ
است (۱۴) و عيسيٰ خري‌را يافته بر او نشست چنانكه نوشته شده است

(۱۵) که اي دخترِ صِيّونْ مترس اينك پادشاهِ تو بر كرّهٔ خري نشسته بنزدِ تو مي‌آيد (۱۶) شاگردانِ او اين چيزهارا نخستين نفهميدند ليكن چون عيسي بجلالِ خود آمد آنهارا ياد آمد كه اين سخنها براي او نوشته شده بود واينكه آن كارهارا براي او كرده بودند * (۱۷) و گروهي كه با وَيْ بودند شهادت ميدادند كه لَعَازَررا از قبر خواند و اورا از ميانِ مردگان بر خيزانيد (۱۸) از اين جهة گروهي اورا استقبال كردند زيرا كه شنيده بودند كه اين معجزه‌هارا نموده بود (۱۹) و فَرِيسِيانْ بيكديگر گفتند آيا مي‌بينيد كه هيچ نفعي نديده ايد اينك جهان در عقبِ او رفته است * (۲۰) و از آنان كه آمده بودند كه در عيد پرستش كنند بعضي يُونانِي بودند (۲۱) اينها بنزدِ فِيلِپّوسْ كه از بَيْتِ صَيْدَاي جَلِيلْ بود آمدند اورا سؤال كرده گفتند كه اي آقا ما ميخواهيم كه عيسي‌را ديده باشيم (۲۲) فِيلِپّوسْ آمد و به اَنْدْرِيَاسْ گفت باز اَنْدْرِيَاسْ و فِيلِپّوسْ به عيسي گفتند (۲۳) عيسي بآنها جواب داده گفت كه وقت رسيده است كه فرزندِ انسان بجلالِ خود آيد (۲۴) و بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه دانهٔ گندم اگر در زمين نَيفتد و نميرد همان مي‌ماند و اگر بميرد بسيار ميوه بار مي آورد (۲۵) آن كس كه جانِ خودرا دوست دارد آن‌را ضايع خواهد كرد و آن كس كه جانِ خودرا در اين جهان دشمن دارد آن‌را تا بحياتِ جاوداني نگاه خواهد داشت (۲۶) اگر كسي مرا خدمت كند مرا پيروي بنمايد و در آنجاي كه من هستم خادمِ من نيز خواهد بود و اگر كسي مرا خدمت كند پدر اورا عزّت خواهد داد * (۲۷) اكنون جانِ من مضطرب گرديده است و من چه بگويم اي پدر مرا از اين ساعت رهائي ده ليكن براي همين تا با اين ساعت رسيده ام (۲۸) اي پدر اسمِ خودرا جلال ده آنگاه آوازي از آسمان آمد كه جلال داده ام و هم خواهم داد (۲۹) و گروهي كه ايستاده بودند شنيده گفتند كه رعد شد ديگران گفتند كه فرشته‌ٔ باو حرف زد (۳۰) عيسي جواب داده گفت كه اين آواز براي من

نشده است بلکه براي شما است (۳۱) اکنون بر این جهان حکم میشود و اکنون
رئیسِ این جهان افکنده خواهد شد (۳۲) و من چون از زمین بلند شوم
همه‌را بنزدِ خود خواهم کَشید (۳۳) او این سخن‌را گفت تا اشارتي کرده
باشد که بچه قِسم خواهد مُرد * (۳۴) گروهي در جوابِ او گفتند از شریعتِ
ما شنیده ایم که مسیح تا بابد مي‌ماند و تو چگونه میگوئي که فرزندِ انسان
میباید که بلند کرده بشود کیست این فرزندِ انسان (۳۵) عیسيٰ بآنها فرمود
که مدّتِ قلیلي دیگر نور با شما هست پس راه روید مادامي که نور دارید
مبادا که تاریکي شمارا گیرد و آن کس که در تاریکی میخرامد نمیداند
بکجا میرود (۳۶) مادامی که نور دارید بر نور ایمان آرید تا آنکه ابناي نور
شوید عیسيٰ این سخنهارا گفته رفت و از آنها پنهان گردید * (۳۷) امّا با
وجودي که او اینقدر معجزه‌را در پیشِ آنها نموده بود بر او ایمان نیاوردند
(۳۸) تا آن سخنِ اِشَعْیاهِ پیغمبر مکمّل گردد که گفت خداوندا کیست که
گفتهٔ مارا باور کرده است و بازوي خداوند بر کِه هویدا شده است (۳۹) هم
از این علّت باور نتوانستند کرد که اِشَعْیاهْ باز گفته است (۴۰) که او چشمهاي
آنهارا کور کرده است و دلهاي آنهارا سخت مبادا که بچشمها به بینند
و بدِل بفهمند و بر گردند و من آنهارا شفا بخشم (۴۱) اِشَعْیاهْ این سخنهارا
گفت در آن هنگام که جلالش‌را مشاهده نمود که در بارهٔ او حرف زد
(۴۲) هرچند بسیاري از بزرگان نیز بر او ایمان آوردند لیکن بعلّتِ فَرِیسیانْ
اقرار نمي‌کردند که مبادا خارج از مجلس شوند (۴۳) زیرا که آنها عزّتِ مردم‌را
بیشتر از عزّتِ خدا دوست میداشتند * (۴۴) عیسيٰ فریاد کرد و گفت که
آن کس که بر من ایمان آورد بر من ایمان نیاورده است بلکه بر آن کس
که مرا فرستاده است (۴۵) و آن کس که مرا بیند آن کس‌را که مرا فرستاده
مي‌بیند (۴۶) من در جهان نوري آمدم تا که هر کس که بر من ایمان آوَرَد
در تاریکي نمانَد (۴۷) و اگر کسي سخنهاي مرا بشنود و باور نکند من بر او

حكم نميكنم زيرا كه من آمده ام نه از براي اينكه بر جهان حكم كنم بلكه
براي آنكه جهان‌را نجات دهم (۴۸) و آن كس كه مرا خوار مي‌كند و سخنهاي
مرا نمي‌پذيرد حكم‌كننده‌ء دارد آن سخني كه من گفتم همان اورا در روزِ
باز پسين حكم خواهد كرد (۴۹) زيرا كه من از خود حرف نزده ام بلكه پدر
كه مرا فرستاده است بمن فرمان داد كه من چه گويم و بچه حرف بزنم
(۵۰) و من ميدانم كه فرمانِ او حياتِ جاويد است پس هر آنچه من ميگويم
همان‌را موافقِ آنچه پدر بمن گفته است ميگويم *

(بابِ سيزدهم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) قبل از عيدِ فصح عيسيٰ چونكه دانست كه وقتِ انتقالِ او از اين
جهان بپدر آمده است آنچنان كه خويشانِ خودرا در جهان دوست داشته
بود همان طور تا به انتها آنهارا دوست داشت (۲) پس چون شام خوردند
اِبْلِيس در دلِ يهوداهِ اِسْكَريوطِيء پسرِ شِمْعُون انداخته بود كه به او خيانت
كند (۳) عيسيٰ از آنجا كه دانست كه پدر همه چيزهارا بدستِ او داده
است و آنكه از نزدِ خدا آمده است و بسوي خدا بر ميگردد (۴) از نانِ
شام برخاست و رختهارا گذاشت و دستمالي گرفته كمرِ خودرا بست (۵) بعد
از آن آب‌را در لگن ريخت و بشُستنِ پايهاي شاگردان و خشك كردن بآن
دستمال كه بر كمر داشت آغاز نمود (۶) پس بنزدِ شِمْعُونِ پِطْرُس آمده
او بويَ گفت اي خداوند آيا تو پايهاي مرا مي‌شوئي (۷) عيسيٰ باو جواب
داده گفت كه آنچه ميكنم تو بِالْفِعل نميداني ليكن بعد از اين خواهي
دانست (۸) پِطْرُس باو گفت كه تو هرگز گاهي پايهاي مرا نخواهي شُستن
عيسيٰ باو جواب داد كه اگر من تورا نشويم از براي تو با من هيچ نصيبي
نخواهد بود (۹) شِمْعُونِ پِطْرُس باو گفت اي خداوند نه پايهاي مرا وبس بلكه
دستها و سررا نيز (۱۰) عيسيٰ باو گفت آن كس كه غسل كرده است احتياج
ندارد اِلّا پايهارا بشويد بلكه بِالْكُلّ پاك است و شما پاك هستيد ليكن نه همه

(۱۱) زیرا که تسلیم کنندهٔ خودرا مي‌شناخت و از همین جهة گفت که شما
همه پاك نیستید * (۱۲) پس چون پایهاي آنهارا شُست رختهاي خودرا
گرفته باز بنشست و بآنها گفت بفهمید که من بشما چه کرده ام (۱۳) شما
مرا به استاد و آقا مخاطب میسازید و خوب میگوئید زیرا که هستم (۱۴) پس
چون من که آقا و استادَم پایهاي شمارا شُسته ام شمارا نیز باید که پایهاي
یکدیگررا بشوئید (۱۵) که من بشما نمونهٔ دادم تا آنچنانچه من بشما کردم
شما نیز بکنید (۱۶) بدرستي که من بشما راست ومیگویم که بنده از آقاي
خود بزرگتر نیست و نه رسول از آن کسي که اورا فرستاده است بزرگتر است
(۱۷) در صورتي که شما این چیزهارا میدانید خوشحالِ شما اگر آنهارا بجا
آورید (۱۸) من در بابتِ همه‌گيء شما حرف نمي‌زنم و من میدانم کساني‌را
که برگزیده ام لیکن تا آنکه کتاب کامل گردد آن کس که با من نان میخورد
پاشنهٔ پاي خودرا بر من بلند کرده است (۱۹) من شمارا الحال قبل از وقوع
خبر مي‌دهم تا که چون واقع شده باشد باور کنید که من هستم (۲۰) بدرستي
که من بشما راست میگویم که هر کس که قبول کند کسي‌را که من میفرستم
مرا قبول کرده است و هر کس که مرا قبول کرده است قبول کرده است
کسي‌را که مرا فرستاده است * (۲۱) چون عیسي اینچنین گفت در دل
مضطرب گردید و شهادت داد و گفت بدرستي که من بشما راست میگویم
که یکي از شما مرا خیانت خواهد نمود (۲۲) آنگاه شاگردان بیکدیگر نگاه کردند
و در تردید بودند که آیا قصدَش کدام خواهد بود (۲۳) و یکي از شاگردان بود
که در پهلوي عیسي مي‌نشست و اورا عیسي دوست میداشت (۲۴) پس
شِمعُونِ پِطرُس باو اشارت کرد که تا بپرسد آیا کدام یك‌را قصد کرده است
(۲۵) پس او بر سینهٔ عیسي افتاده باو گفت خداوندا کدام است (۲۶) عیسي
جواب داد همان است که من لقمه‌را تر کرده باو بدهم پس لقمه‌را تر
کرده به یِهُوداهِ اِسکَریُوطيء پسرِ شِمعُون داد (۲۷) بعد از لقمه شیطان در او

داخل شد پس عیسی باو گفت آنچه میکنی زود بکن (۲۸) لیکن هیچ یك از حاضران ندانستند که این‌را از چه سبب باو فرموده بود (۲۹) بعضی گمان داشتند که از آنجا که یهوداه کیسه‌را داشت عیسی باو گفت که چیزی از آن چیزها که ما برای عید محتاج هستیم بخر یا آنکه بفقرا چیزی بدهد (۳۰) پس او لقمه‌را گرفته فی الفور بیرون رفت و شب بود * (۳۱) چون بیرون رفت عیسی گفت فرزند انسان اکنون جلال یافت و خدا نیز بوی جلال یافت (۳۲) چونکه خدا بوی جلال یافت خدا نیز اورا بخود جلال خواهد داد و اورا بزودی جلال خواهد داد (۳۳) ای طفلان هنوز دمی دیگر با شما هستم شما مرا تفحص خواهید کرد و آنچنان که من به یهودیان گفتم جائی که من میروم شما نمی توانید آمد بشما نیز حال میگویم (۳۴) و من بشما حکم تازه میکنم که شما یکدیگررا دوست دارید آنچنان که من شمارا دوست داشته ام زینهار که شما نیز یکدیگررا دوست دارید (۳۵) و بهمین تمامی خواهند دانست که شما مرا شاگردان هستید اگر در شما دوستیء یکدیگر باشد * (۳۶) شمعون پطرس باو گفت ای خداوند تو کجا میروی عیسی باو جواب داد که جائی که میروم تو اکنون در عقب من نمی توانی آمد لیکن بعد تو در عقب من خواهی آمد (۳۷) پطرس باو گفت ای خداوند من چرا نمی توانم که اکنون در عقب تو بیآیم من جان خودرا در راه تو خواهم نهاد (۳۸) عیسی باو جواب داد تو جان خودرا برای من خواهی نهاد بدرستی که من بتو راست میگویم که خروس بانگ نخواهد زد تا وقتی که تو مرا سه بار انکار کرده باشی *

(باب چهاردهم مشتمل بر سی و یك آیه)

(۱) دل شما مضطرب نشود شما بر خدا ایمان می‌آرید بر من نیز ایمان آرید (۲) در خانهء پدر من آبادی بسیار است و اگر نه بشما میگفتم میروم تا جائی برای شما آماده کنم (۳) و من چون رفته باشم و جائی برای شما

مهيّا كرده باشم باز مي آيم و شمارا بنزدِ خود خواهم بُرد تا در جائي كه من
هستم شما نيز باشيد (۴) و شما جائي كه ميروم ميدانيد و راه‌را مي‌شناسيد *
(٥) تُومَا بوي گفت اي خداوند ما نميدانيم تو بكجا ميروي پس راه‌را چگونه
مي‌توانيم دانست (٦) عيسي باو گفت كه من راه و راستي و حياتم هيچ
كسي بنزدِ پدر بغير از وسيلهٔ من نمي‌آيد (٧) اگر شما مرا مي‌شناختيد پدرِ
مرا نيز مي‌شناختيد و از اين بعد اورا مي‌شناسيد و اورا ديده ايد *
(٨) فِيلِپّوس باو گفت اي خداوند پدررا بما نشان بده كه براي ما كافي است
(٩) عيسي باو گفت اي فِيلِپّوس من اينقدر مدّت با شما هستم تو مرا
نشناختهٔ آن كس كه مرا ديده است پدررا ديده است تو چگونه ميگوئي
كه پدررا بما نشان بده (١٠) آيا تو باور نميكني كه من در پدر هستم و پدر
در من سخنهائي كه من بشما ميگويم از خود نميگويم بلكه پدر كه در من
است همان اين كارهارا ميكند (١١) مرا باور كنيد كه من در پدر هستم و پدر
در من و الّا بعلّتِ اين كارها مرا باور كنيد (١٢) هرآينه من بشما راست
ميگويم كه آن كس كه بر من ايمان آورَد اين كارهارا كه من ميكنم او نيز
خواهد كرد بلكه بزرگتر از اين نيز خواهد كرد زيرا كه من بنزدِ پدرِ خود
ميروم (١٣) و هر آنچه باسمِ من در خواهيد خواست آنرا من خواهم كرد تا
آنكه پدر بسببِ پسر جلال يابد (١۴) اگر چيزي‌را باسمِ من بخواهيد بدهم
(١٥) اگر شما مرا دوست داريد احكامِ مرا نگاه داريد (١٦) و من از پدر خواهم
خواست و او تسلّي دهندهٔ ديگر بشما خواهد داد كه تا ابد با شما خواهد
ماند (١٧) روحِ راستي كه اورا جهان نمي تواند پذيرفت زيرا كه اورا نمي
بيند و نمي‌شناسد امّا شما اورا مي‌شناسيد زيرا كه نزدِ شما مي‌ماند و در
شما خواهد بود (١٨) شمارا يتيم نخواهم گذاشت بنزدِ شما خواهم آمد
(١٩) اندكي ديگر هست كه جهانْ ديگر مرا نمي‌بيند امّا شما مرا مي‌بينيد
از آنجا كه من زنده ام شما نيز زنده خواهيد بود (٢٠) و در آن روز شما خواهيد

دانست که من در پدرِ خود هستم و شما در من و من در شما (۲۱) آن کس که
احکامِ مرا دارد و آنهارا نگاه دارد آن است که مرا دوست دارد و آن که مرا
دوست دارد محبوبِ پدرم خواهد شد و من اورا دوست خواهم داشت و خودرا
بر او نمودار خواهم نمود * (۲۲) یهوداه نه آن اِسکریوطِي بوَيْ گفت اي خداوند
چگونه هست که تو خودرا بر ما نمودار خواهي کرد نه بر جهانیان (۲۳) عیسي باو جواب
داده گفت که اگر کسي مرا دوست دارد کلامِ مرا نگاه خواهد داشت و پدرِ
من اورا دوست خواهد داشت و ما بنزدَش خواهیم آمد و با وَيْ قرار خواهیم
کرد (۲۴) آن کسي که مرا دوست ندارد کلامِ مرا نگاه نخواهد داشت و حال
آنکه کلامي که مي‌شنوید از آنِ من نیست بلکه از آنِ پدري است که
مرا فرستاده است * (۲۵) من این سخنهارا چونکه نزدیکِ شما بودم بشما
گفته ام (۲۶) لیکن آن تسلّي دهنده یعني روحُ القدس که پدر اورا باسمِ من
خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا
گفتم بیادِ شما خواهد آورد (۲۷) آرام براي شما میگذارم بل آرامِ خودرا
بشما میدهم نه چنانکه جهان میدهد من بشما میدهم دلِ شما مضطرب نشود
و ترسان نباشد (۲۸) شنیدید که من بشما گفتم که میروم و بنزدِ شما مي‌آیم
اگر شما مرا دوست میداشتید خوش میشدید از آنجا که گفتم من بنزد
پدر میروم زیرا که پدرِ من از من بزرگ‌تر است (۲۹) و حالا قبل از وقوعَ
بشما خبر دادم تا که چون وقوع یابد باور کنید * (۳۰) دیگر بسیار با شما
گفتگو نخواهم نمود زیرا که رئیسِ این جهان مي‌آید و در من حصّهٔ ندارد
(۳۱) لیکن تا آنکه جهان بداند که من پدررا دوست میدارم من آنچنانکه
پدر فرموده است بهمان طور میکنم برخیزید تا از اینجا برویم *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) من تاکِ حقیقي هستم و پدرِ من باغبان است (۲) هر شاخي که در
من میوه نیآرد آن‌را بر میدارد و هر شاخي که میوه آرد آن‌را صاف میکند

تا آنکه میوه بیشتر بیآرد (۳) الحال شما بعلّتِ آن سخن که من بشما گفته
ام صاف هستید (۴) شما درمن بمانید و من در شما زیرا که آنچنان که
شاخ میوه از خود نمي تواند آورد مگر آنکه در تاك بماند بهمان طور شما
نیز اگر در من نمي مانید بـي ثمر خواهید بود (۵) و من آن تاك هستم
و شما شاخها و آن کس که درمن مي ماند و من در وَيْ او میوهٔ بسیار
مي آرد زیرا که شما جدا ازمن هیچ نمي توانید کرد (۶) اگر کسي در من
نمي ماند او مثلِ شاخ بیرون انداخته مي شود که خشك مي شود و آنهارا
جمع مي کنند و در آتش مي‌اندازند و سوخته مي شود (۷) اگر درمن بمانید
و کلامِ من در شما بماند هر چه خواهید در خواهید خواست و براي شما
خواهد شد (۸) و پدرِ من بهمین جلال مي یابد که شما میوهٔ بسیار بیآورید
و مرا شاگردان خواهید بود * (۹) آنچنانکه پدر مرا دوست دارد من شمارا
دوست دارم و در دوستيِ من ثابت باشید (۱۰) اگر شما احکامِ مرا نگاه
دارید در دوستيِ من خواهید ماند چنانچه من فرمانهاي پدرَمرا نگاه داشتم
و در دوستيِ او ثابت هستم * (۱۱) این سخنهارا من بشما گفته ام تا که
خوشوقتيِ من در شما بماند و خوشوقتيِ شما کامل شود (۱۲) فرمانِ من
این است که شما یکدیگررا دوست دارید چنانچه من شمارا دوست داشته ام
(۱۳) دوستی‌را بیشتر از این هیچ کس ندارد که کسي جانِ خودرا براهِ محبوبانِ
خود بنهد (۱۴) شما دوستانِ من هستید اگر هر چه بشما میفرمایم بجا آرید
(۱۵) دیگر شمارا بنده‌گان نمیگویم زیرا که بنده نمیداند که آقاي او چه میکند
و شمارا دوستان گفته‌ام زیرا که هر چه از پدرِ خود شنیده‌ام شمارا اطّلاع بر
آن داده ام (۱۶) شما مرا بر نگزیدید بلکه من شمارا برگزیدم و شمارا مقرّر
کردم تا بروید و میوه بیآورید و میوهٔ شما بماند تا آنکه هر چه از پدر باسمِ
من در خواهید خواست بشما به بخشد (۱۷) این سفارش‌را بشما میفرمایم
که شما یکدیگررا دوست دارید * (۱۸) اگر جهان با شما عداوت کند شما

میدانید که پیش از شما با من عداوت کرده است (۱۹) اگر شما از جهان مي بودید
جهان خویشِ خودرا دوست میداشت امّا از آنجا که شما از جهان نیستید
بلکه من شمارا ازجهان برگزیدم بهمین علّت جهان شمارا دشمن میدارد
(۲۰) آن سخن‌را که من بشما گفتم بیاد آورید که بنده از آقاي خود بزرگتر
نیست اگر مرا زحمت دادند شمارا نیز زحمت خواهند داد اگر کلامِ مرا
نگاه داشتند کلامِ شمارا نیز نگاه خواهند داشت (۲۱) لیکن ایشان همهٔگيء
این چیزهارا بعلّتِ اسمِ من بشما خواهند کرد زیرا که آن کس‌را که مرا
فرستاده است نمي‌شناسند (۲۲) اگر من نیآمده بودم و بایشان حرف نزده
بودم ایشان گناهي نمیداشتند امّا حال عذري براي گناهِ خود ندارند
(۲۳) آن کس که مرا دشمن دارد پدرِ مرا نیز دشمن دارد (۲۴) اگر من در
میانِ ایشان آن کارهائي که هیچ کسِ دیگر نکرده است نکرده بودم گناهي
نمي‌داشتند و حال که دیدند هم مرا و هم پدرِ مرا دشمن داشتند
(۲۵) و اینچنین میشود تا که آن سخن که در آئینِ آنها نوشته شده است
کامل گردد که مرا بي سبب دشمن کرده اند * (۲۶) و چون آن تسلّي دهنده
بیآید که من از جانبِ پدر بشما خواهم فرستاد یعني روحِ راستي که از طرفِ
پدر مي‌آید او در بارهٔ من شهادت خواهد داد (۲۷) و شما نیز شهادت
خواهید داد زیرا که از آغاز شما با من بوده اید *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) من این سخنهارا بشما گفتم که مبادا شما بلغزید (۲) شمارا از مجامع
خارج خواهند کرد بلکه وقت مي‌آید که هر کس که شمارا مي کُشد گمان
دارد که خدارا بندهٔگي میکند (۳) و این چیزهارا بشما خواهند کرد بعلّتِ
آنکه نه پدررا شناخته اند و نه مرا (۴) امّا این چیزهارا بشما گفتم تا که
چون وقت بیآید بیاد آرید که من بشما گفتم و این چیزهارا از آغاز بشما
نگفتم زیرا که من خود با شما بودم (۵) لیکن حالا بنزدِ آن کسي که مرا

فرستاده است میروم و هیچ کس از شما مرا نمي پرسد که تو بکجا میروي
(۶) بلکه از آنجا که این چیزهارا بشما گفتم اندوه دلِ شمارا پُر کرده است *
(۷) لیکن بشما راست میگویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من
نروم آن تسلّي دهنده بنزدِ شما نخواهد آمد امّا اگر بروم اورا بنزدِ شما
خواهم فرستاد (۸) و او چون بیآید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم
خواهد ساخت (۹) بگناه زیرا که برمن ایمان نمي آرند (۱۰) بصدق زیرا که
بنزدِ پدرِ خود میروم و شما مرا دیگر نمي بینید (۱۱) به انصاف زیرا که بر
رئیسِ این جهان حکم جاري شده است * (۱۲) و دیگر چیزهاي بسیار دارم
که بشما بگویم لیکن حالا نمي توانید متحمّل شد (۱۳) امّا چون او یعنی روحِ
راستی بیآید او شمارا بتماميء راستي ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیشِ
خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه مي شنود خواهد گفت و شمارا به
آینده خبر خواهد داد (۱۴) و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه‌را زانِ
من است خواهد یافت و شمارا خبر خواهد داد (۱۵) هر آنچه پدر دارد از
آنِ من است از همین سبب گفتم که آنچه از آنِ من است خواهد یافت
و شمارا خبر خواهد داد (۱۶) اندك مدّتي شما مرا نمي بینید و باز اندکي
دیگر مرا خواهید دید زیرا که بنزدِ پدر میروم * (۱۷) بعضي از شاگردانَش
بیکدیگر گفتند که آیا این چه خبر است که بما میدهد که اندك مدّتي
شما مرا نخواهید دید و باز اندکي دیگر مرا خواهید دید و نیز اینکه از آنجا
که بنزدِ پدرمیروم (۱۸) پس گفتند این چه چیز است که بما میگوید که
اندکي نمیدانیم چه میگوید (۱۹) و عیسي دریافت که خواستند که اورا
به پرسند بآنها گفت آیا که در بارهء این سخن بیکدیگر تفحّص میکنید که
من گفتم اندکي دیگر شما مرا نمي بینید و باز اندکي مرا خواهید دید
(۲۰) بدرستي که من بشما راست میگویم که شما خواهید گریست و ناله
خواهید کرد امّا جهانیان خوش حال خواهند بود و شما اندوهناك خواهید

بود لیکن اندوهِ شما بخوشي مبدّل خواهد شد (۲۱) و زني چون دردِ زه دارد اندوه دارد از آنجا که وقتِ او رسیده است و چون طفل‌را زائید دیگر اَلَم‌را یاد نیآرد بعلّتِ فرحی که انساني بجهان آمده است (۲۲) شما نیز حالا اندوه دارید لیکن من شمارا باز خواهم دید و دلِ شما خوش خواهد شد و خوشنودئِ شمارا از شما هیچ کس بر نمي دارد (۲۳) و در آن روز از من هیچ سؤال نخواهید کرد هرآینه من بشما راست میگویم که هر آنچه پدررا باسمِ من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید (۲۴) تا حال شما هیچ چیز باسمِ من نخواستید بخواهید که خواهید یافت تا که خوشئِ شما کامل باشد * (۲۵) من این چیزهارا بشما در مثلها گفتم امّا آن وقت مي آید که دیگر در مثلها بشما حرف نخواهم زد بلکه در بارهٔ پدر در ظاهر خبر بشما خواهم داد (۲۶) و در آن روز شما باسمِ من در خواهید خواست و شمارا نمیگویم که من در بارهٔ شما از پدر سؤال خواهم کرد (۲۷) زیرا که پدر خود شمارا دوست دارد بعلّتِ آنکه شما مرا دوست داشته اید و باور کرده اید که من از جانبِ خدا آمده ام (۲۸) از نزدِ پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز جهان‌را میگذارم و بنزدِ پدر میروم * (۲۹) شاگردانَش باو گفتند اینک حالا در ظاهر حرف میزني و تو هیچ مثل نمیگوئي (۳۰) حالا دانستیم که همه چیزهارا میداني و احتیاج نداري که کس تورا بپرسد و بهمین ما باور میکنیم که تو از خدا بیرون آمدي (۳۱) عیسي بآنها گفت که آیا حالا باور می‌کنید (۳۲) اینک وقت نزدیك است بلکه رسیده است که هر یك از شما نزدِ خویشان پراکنده خواهید شد و مرا تنها خواهید گذاشت و من تنها نیستم زیرا که پدر با من است (۳۳) این سخنهارا بشما گفته ام تا که در من آرام بگیرید و در جهان تصدیع خواهید کَشید لیکن خاطرجمع باشید من جهان‌را زبون کرده ام *

(بابِ هفدهم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) عیسی این سخنان‌را گفت و چشمهای خودرا بسوی آسمان بلند کرد
و گفت ای پدر وقت رسیده است پسرِ خودرا جلال بده تا آنکه پسر نیز
تورا جلال بدهد (۲) چنانچه تو اورا بر همهٔ بشر قدرت دادهٔ تا هر آنچه‌را
تو بوی دادهٔ او بآنها حیاتِ ابدی به بخشد (۳) و حیاتِ ابدی این است
که از تو که خدای واحدِ حقیقی و از عیسیِٔ مسیح که تو اورا فرستادهٔ واقف
باشند (۴) من تورا بر زمین جلال داده ام و آن کاری که بمن داده بودی
تا بکنم تمام کردم (۵) و حالا ای پدر بآن جلالی که پیش از بنای عالَم
نزدِ تو داشتم مرا در نزدِ خویش مزیّن کن * (۶) من اسمِ تورا بر مردمانی که
مرا از جهان داده بودی آشکارا کرده ام و تورا بودند و آنهارا بمن بخشیدهٔ
و کلامِ تورا نگاه داشتند (۷) حالا دانسته اند که همهٔ چیزهائی که تو
بمن دادهٔ از جانبِ تو است (۸) زیرا که کلامی که تو بمن دادهٔ من بآنها
داده ام و آنها نیز پذیرفته اند و براستی دانستند که از جانبِ تو آمده ام
و باور کردند که تو مرا فرستادی (۹) و من برای آنها سؤال میکنم و سؤال
برای جهان نمی‌کنم بلکه برای آنهائی که بمن بخشیدهٔ بعلّتِ آنکه تورا
هستند (۱۰) و هر آنچه مراست توراست و آنچه توراست مراست و من در
آنها جلال یافته ام (۱۱) و من دیگر در جهان نیستم امّا اینها در جهان هستند
و من بنزدِ تو می آیم ای والدِ مقدّس آنهائی که بمن بخشیدهٔ باسمِ خود
نگاه دار تا یك باشند چنانچه ما یك هستیم (۱۲) و هنگامی که من با
آنها در جهان بودم من آنهارا باسمِ تو نگاه داشتم و آن کسانی که بمن
بخشیدهٔ حفظ کرده ام و هیچ کس از آنها هلاك نشده است مگر فرزندِ
هلاکت که تا کتاب کامل گردد (۱۳) و حالا من بنزدِ تو می آیم و این سخنهارا
در جهان میگویم تا سُرورِ مرا در خود کامل دارند * (۱۴) و من کلامِ تورا
بآنها داده ام و جهان آنهارا عداوت کرد زیرا که چنانچه من از جهان نیستم

آنها نيز از جهان نيستند (۱۵) من طالبِ آن نيستم كه تو آنهارا از جهان برداري بلكه آنهارا از شرّ نگاه داري (۱۶) آنچنان كه من از جهان نيستم آنها نيز از جهان نيستند (۱۷) تو آنهارا براستيء خود مقدّس ساز و كلامِ تو راستي است (۱۸) آنچنان كه تو مرا بجهان فرستادهء من نيز آنهارا در جهان فرستادم (۱۹) و من براي آنها خودرا منزّه ميكنم تا آنكه آنها نيز براستي منزّه باشند * (۲۰) و من در بارهء اينها وبس سؤال نمي‌كنم بلكه براي آنهائي كه بجهةِ كلامِ اينها بر من ايمان خواهند آورد (۲۱) تا آنكه همه يك باشند آنچنان كه تو اي پدر در من هستي و من در تو آنها نيز در ما يك باشند تا آنكه جهان باور كند كه تو مرا فرستادي (۲۲) و آن جلالي‌را كه تو بمن دادهء من بآنها داده ام تا آنچنان كه ما يك هستيم آنها نيز يك باشند (۲۳) من در آنها و تو در من تا آنكه باتّحاد كامل برسند و تا آنكه جهان بداند كه تو مرا فرستادي و اينكه دوست داشتي ايشان‌را آنچنان كه مرا دوست داشتي * (۲۴) والدا كساني كه بمن بخشيدهء ميخواهم جائي كه من هستم آنها نيز با من باشند تا جلالِ مرا كه تو بمن دادهء به بينند زيرا كه تو مرا قبل از بناي عالَم دوست داشتي (۲۵) اي پدرِ عادل حال آنكه جهان تورا نشناخت من تورا شناخته ام و اينها دانستند كه تو مرا فرستادي (۲۶) و من معرفتِ اسمِ تورا بر آنها نمودار ساختم و خواهم ساخت تا آنكه دوستي كه با من كردهء در آنها باشد و من در آنها باشم *

(بابِ هجدهم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و عيسي اين سخنان‌را گفته با شاگردانِ خود بآن طرفِ رودِ قِدْرُونْ رفت آنجا باغي بود كه او و شاگردانَش در آن در آمدند (۲) يِهُوداهْ نيز كه اورا خيانت كرد آن مقام‌را دانسته بود چه عيسي بارها در آنجا با شاگردانِ خود جمع شده بود (۳) پس يِهُوداهْ دستهءرا و سرهنگانِ كاهنانِ بزرگ و فَرِيسيانْ‌را با خود برداشته با فانوس و مشعل و يراق در آنجا آمدند *

(۴) و عیسي از آنجا که هر آنچه بروي واقع میشد میدانست بیرون آمده
بآنها گفت که شما کرا جستجو میکنید (۵) باو جواب دادند که عیسيء
ناصري‌را عیسي بآنها گفت که من هستم یهوداه نیز که اورا خائن بود با
آنها ایستاده بود (۶) پس چون بآنها گفت که من هستم بعقب رفتند و بر
زمین افتادند (۷) باز آنهارا پرسید که شما کرا جستجو میکنید گفتند عیسيء
ناصري‌را (۸) عیسي فرمود من بشما گفتم که من هستم پس اگر شما مرا
جستجو میکنید اینهارا بگذارید که بروند (۹) تا آنکه آن سخن که گفته بود
کامل گردد که از آنهائي که بمن بخشیدهء من هیچ کس‌را ضایع نکردم *
(۱۰) آنگاه شمعون پطرس که شمشیري داشت آن‌را کشید و خادم کاهن
بزرگ‌را زد و گوش راستش‌را برید اسم آن خادم ملخس بود (۱۱) عیسي
به پطرس گفت شمشیر خودرا در غلاف کن آیا پیالهء که پدر بمن داده
است من آن‌را نیآشامم * (۱۲) آنگاه آن دستهء سپاهي و مینباشي و سرهنگان
یهود عیسي‌را گرفته بستند (۱۳) و اورا نخستین بنزد حنّاس که کاهن بزرگ
آن سال قیافارا پدرزن بود آوردند (۱۴) قیافا آن کسی بود که به یهود مشورت
کرد که هلاك شدن یك کس براي قوم مفید است * (۱۵) شمعون پطرس
و شاگرد دیگري در عقب عیسي رفتند و آن شاگرد بنزد کاهن بزرگ معروف
بود پس با عیسي در ایوان کاهن بزرگ آمد (۱۶) امّا پطرس نزد در بیرون
ایستاده بود و آن شاگرد دیگر که در پیش کاهن بزرگ معروف بود بیرون
آمد و بدربان سخن گفته پطرس‌را باندرون آورد (۱۷) و آن کنیز که دربان
بود به پطرس گفت آیا که تو نیز یکی از شاگردان این کس هستي او گفت
من نیستم (۱۸) آنگاه خادمان و سرهنگان آتش کرده ایستاده بودند زیرا که
هوا سرد بود و خودرا گرم مي کردند پطرس نیز با آنها ایستاد و خودرا گرم
میکرد * (۱۹) پس کاهن بزرگ عیسي‌را در بارهء شاگردانش و تعلیمش پرسش
کرد (۲۰) عیسي باو جواب داد که من جهان‌را در ظاهر گفتم من همیشه در

مجمع و در هیکل که یهودیان همیشه در آنجا جمع میشوند تعلیم میدادم
و در پنهان هیچ نگفتم (۲۱) تو مرا چرا پرسش میکني آنهارا که شنیدند پرسش
کن که من بآنها چه چیز گفتم اینك اینها میدانند که من چه گفتم
(۲۲) چون این سخنهارا گفت یکي از سرهنگان که نزدیك ایستاده بود
عیسي‌را طپانچه زد و گفت آیا که تو باین طور کاهنِ بزرگ‌را جواب میدهی
(۲۳) عیسي ویرا گفت اگر من بد گفتم در بارهٔ آن بدي شهادت بده و اگر
خوب گفتم چرا مرا میزني (۲۴) آنگاه حنّاس اورا بسته بنزدِ کاهنِ بزرگ
قیافا فرستاد * (۲۵) شمعونِ پطرس ایستاد و خودرا گرم میکرد پس باو گفتند
که تو نیز از شاگردانش هستي انکار کرد و گفت من نیستم (۲۶) یکي از
خادمانِ کاهنِ بزرگ که یکي از خویشانِ آن کس بود که پطرس گوشِ اورا
بُرید گفت که آیا من تورا با او در باغ ندیدم (۲۷) بارِ دیگر پطرس انکار کرد
که دفعتاً خروس بانگ زد * (۲۸) پس عیسي‌را از جانبِ قیافا بدیوان‌خانه
آوردند و صبح بود پس آنها خود در دیوان‌خانه در نیآمدند تا آنکه آلوده
نشوند بلکه قابلِ خوردنِ فصح باشند (۲۹) پس پیلاطس بنزدِ آنها آمد و گفت
چه شکایت بر این شخص میکنید (۳۰) باو جواب دادند و گفتند که اگر
این کس بدکار نمي‌بود اورا بتو تسلیم نمي‌کردیم (۳۱) پیلاطس بآنها گفت
شما خود اورا بگیرید و بر حسبِ آئینِ خود بر او حکم کنید یهودیان ویرا
گفتند مارا جائز نیست که کسي‌را بکُشیم (۳۲) این بوقوع رسید تا سخنِ
عیسي که اشارتاً بکیفیّتِ مرگِ خود تکلّم نموده بود کامل گردد (۳۳) باز
پیلاطس در دیوان خانه آمد و عیسي‌را خوانده باو گفت آیا تو پادشاهِ یهود
هستي (۳۴) عیسي باو جواب داد که آیا تو این‌را از خود میگوئي یا دیگران
در بارهٔ من تورا گفتند (۳۵) پیلاطس گفت که آیا من یهودي هستم قومِ
تو و کاهنانِ بزرگ تورا بمن تسلیم کردند تو چه کار کردهٔ (۳۶) عیسي جواب
داد که پادشاهيِ من ازاین جهان نیست و اگر پادشاهيِ من ازاین جهان

مي‌بود خادمانِ من ستيزه مي‌کوردند تا من به يِهودْ تسليم کرده نشوم و حالا
پادشاهيء من از اين طرف نيست (۳۷) پِيلاطُس باو گفت پس تو پادشاه
هستي عيسيٰ جواب داد که تو خود ميگوئي من پادشاه هستم من براي
اين متولّد شدم و براي همين بجهان آمدم که براستي شهادت بدهم و هر
کس که صاحبِ راستي هست سخنِ مرا مي‌شنود (۳۸) پِيلاطُس باو گفت که
راستي چه چيز است * و اين‌را گفته باز بنزدِ يِهوديانْ بيرون رفت و بآنها
گفت که من هيچ عيب در او نمي‌يابم (۳۹) شمارا رسمي است که يك
کس براي شما در فصح رهائي دهم پس مي‌خواهيد که من براي شما پادشاهِ
يِهودْرا رهائي دهم (۴۰) آنها همه فرياد کردند و گفتند نه اين‌را بلکه بَرَاَبّاسْ‌را
و اين بَرَاَبّاسْ دُزد بود *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر چهل و دو آيه)

(۱) پس پِيلاطُس عيسيٰ‌را گرفته تازيانه زد (۲) و سپاهيان تاجي‌را از خارها
بافته بر سَرَش نهادند و لباسِ سرخي‌را در او پوشانيدند (۳) و گفتند السّلام
اي پادشاهِ يِهودْ و اورا طپانچه مي‌زدند (۴) پِيلاطُس باز بيرون آمده بآنها
گفت اينك من اورا بنزدِ شما بيرون مي‌آرم تا دريابيد که من در او هيچ
علّت نمي‌يابم (۵) پس عيسيٰ تاجِ خار و لباسِ سرخ در بَرَش بوده بيرون
آمد و [پِيلاطُس] بآنها گفت اينك آن مرد (۶) پس چون کاهنانِ بزرگ
و سرهنگان اورا ديدند فرياد کردند و گفتند صليب کن صليب کن پِيلاطُس
بآنها گفت شما خود اورا بگيريد و صليب کنيد من در او علّتي نمي‌يابم
(۷) يِهوديانْ باو گفتند که ما آئيني داريم و بر حَسَبِ آئينِ ما بايد که
بميرد زيرا که خودرا پسرِ خدا خوانده است * (۸) پس چون پِيلاطُس اين
سخن‌را شنيد بيشتر از اوّل ترسيد (۹) و باز در ديوان‌خانه درآمده به
عيسيٰ گفت تو از کجا هستي عيسيٰ باو جواب نداد (۱۰) پِيلاطُس باو گفت
آيا تو با من حرف نمي زني نمي‌داني که من قدرت دارم که تورا صليب

کنم و قدرت دارم که تورا رهائي دهم (۱۱) عیسي جواب داد که تو بر من هیچ قدرت نمي‌داشتي اگر بتو از بالا داده نمي‌شد از این سبب آن کس که مرا بتو تسلیم کرد بیشتر گناه دارد * (۱۲) از این وقت پِیلاطُس تفحّص میکرد که اورا رهائي بدهد لیکن یهُودیان فریاد کردند و گفتند اگر تو این‌را رهائي دهي تو قَیصَررا دوست نیستي هر کس که خودرا پادشاه مي‌نامد مخالفِ قَیصَر است (۱۳) پس پِیلاطُس این سخن‌را شنیده عیسي‌را بیرون آورده بر محکمه در جائي که صُفه نام داشت و در عِبرِي گَبّثه گویند نشست (۱۴) و وقتِ تَهیِئَهٔ فصح و قریب بساعتِ ششم بود پس به یِهود گفت اینك پادشاهِ شما (۱۵) آنها فریاد کردند که بَبَر بَبَر و اورا صلیب کن پِیلاطُس بآنها گفت پادشاهِ شمارا صلیب کنم کاهنانِ بزرگ جواب دادند که دیگر پادشاهي نداریم مگر قَیصَر (۱۶) آنگاه اورا بآنها تسلیم کرد تا که صلیب کرده بشود * عیسي‌را گرفتند و بردند (۱۷) و او صلیبِ خودرا بُرده بجائي آمد که آنجارا کاسهٔ سَرو در عِبرِي گُلگُثا میگویند (۱۸) در آنجا اورا صلیب کردند و با او دو نفر دیگررا در این طرف و آن طرف و عیسي در میان مي‌بود * (۱۹) پِیلاطُس خطي نوشته بر صلیب چسپانید چنین نوشته شده بود که عیسيِ ناصَرِيِ پادشاهِ یِهود (۲۰) و این نامه‌را بسیاري از یِهود مطالعه کردند زیرا جائي که عیسي صلیب کرده شد بشهر نزدیك بود و به عِبرِي و یُونانِي و رُومِي نوشته شده بود (۲۱) و کاهنانِ بزرگِ یِهود به پِیلاطُس گفتند که پادشاهِ یِهود منویس بلکه بنویس که این کس گفت که پادشاهِ یِهودَم (۲۲) پِیلاطُس جواب داد که آنچه نوشتم نوشتم * (۲۳) پس سپاهیان چون عیسي‌را صلیب کردند رختهاي اورا گرفتند و چهار پاره کردند براي هر یك سپاهي یك پاره پیراهن‌را نیز گرفتند و پیراهن یك پارچهٔ بي درز بود که از بالا سراسر بافته شده بود (۲۴) پس بیکدیگر گفتند که آنرا پاره نکنیم بلکه براي آن قرعه افکنیم که از آنِ کِه خواهد شد این بوقوع آمد تا آن کتاب که میگوید رختهاي مرا در

میانِ خود قِسمت کردند و بر پیراهنِ من قرعه افکندند کامل گردد و سپاهیان
چنین کردند * (۲۵) و نزدِ صلیبِ عیسيِ مادرَش و خواهرِ مادرَش و مَریمِ
زنِ کِلیُوپا و مَریَمِ مَگْدَلِیَّه ایستاده بودند (۲۶) و عیسيِ مادر و آن شاگردیرا
که دوست میداشت ایستاده دید بمادرِ خود گفت اي زن اینك پسرِ
تُست (۲۷) و بعد بشاگرد گفت اینك مادرِ تو و همان ساعت آن شاگرد
اورا بنزدِ خویش آورد * (۲۸) بعد از این عیسيِ دانست که حالا همه تمام
شده است براي آنکه کتاب کامل گردد گفت که من تشنه هستم (۲۹) ظرفيء
پُر از سرکه آنجا بود و آنها اسفنجرا بسرکه مخلوط کرده و بر زوفا گذاشته تا
بدهانَش رسانیدند (۳۰) چون عیسيِ سرکه‌را چشید گفت که تمام شد پس
سررا بزیر انداخته روحرا تسلیم نمود * (۳۱) و یِهودیانْ بجهتِ آنکه بَدَنهاي
کُشتها در صلیب نمانند زیرا که وقتِ تَهْیِئَهٔ عید بود که آن روزِ سبت
روزِ بزرگ بود از پیلاطُس در خواستند که ساقهاي آنهارا شکسته و آنها بر
داشته شود (۳۲) پس سپاهیان آمده ساقهاي نخستینرا شکستند و آن یك
نفر دیگررا نیزکه با او صلیب شده بود شکستند (۳۳) چون نزدِ عیسيِ آمدند
از آنجا که اورا مرده دیدند ساقهاي اورا نشکستند (۳۴) لیکن یکي از سپاهیان
نیزه بپهلوي او فرو کرد فيالفور خون و آب بیرون آمد * (۳۵) آن کس که
دید شهادت داده است و شهادتَش درست است و او میداند که راست
میگوید تا که شما باور کنید (۳۶) که این چیزها واقع شد تا آنکه کتاب کامل
گردد که یکی از استخوانهاي او شکسته نخواهد شد (۳۷) و باز کتابِ دیگر
میگوید که در آن کس که اورا فرو کردند نگاه خواهند کرد * (۳۸) بعد از این
یُوسُف که از اَرِیمَثِیَّه بود و یکي از شاگردانِ عیسيِ و لیکن از ترسِ یهود
مخفی بود از پیلاطُس اجازت خواست تا تنِ عیسيرا بردارد پیلاطُس
اجازت داد پس آمد و بدنِ عیسيرا برداشت (۳۹) و نِقُدِیمُس همان که
بنزدِ عیسيِ نخستین در شب آمد دوائی که مرکّب از مُرّ و صبر بود قریب

بصد رطل با خود گرفته آمد (۴۰) پس تنِ عیسيرا برداشتند و با بوهاي
خوش بکفن آنچنان که رسمِ دفن کردنِ یهود است بستند (۴۱) و در جائي
که صلیب کرده شد باغي بود و در آن باغ قبريء نو بود که در آن هیچ
کسيرا هنوز نگذاشته بودند (۴۲) پس آنجا بسببِ تهیهء یهود عیسيرا
گذاشتند که قبر نزدیک بود *

(باب بیستم مشتمل بر سي و یک آیه)

(۱) و در روزِ یکشنبه مریمِ مگدلیّه صبح وقتي که هنوز تاریک بود بقبر آمد
و دید که سنگ از سرِ قبر برداشته شده است (۲) پس دوید و بنزدِ شمعونِ
پطرس و آن شاگردِ دیگر که عیسي اورا دوست داشت آمد و بآنها گفت
که آقارا از میانِ قبر برداشته اند و نمیدانیم اورا کجا گذاشته اند (۳) پس
پطرس و آن شاگردِ دیگر بیرون آمدند و بسوي قبر روان شدند (۴) و آن دو
نفر باهم دویدند و آن شاگردِ دیگر از پطرس پیش افتاده و اوّل بقبر رسید
(۵) و خم شده دید که کفن هست لیکن بدرون نرفت (۶) و شمعونِ پطرس
پس از او رسید و بقبر درآمده دید که لفافهاي کفن گذاشته است
(۷) و رومال که بر سرش بود با کفن نبود بلکه در جاي دیگر پیچیده گذارده
شده بود (۸) آنگاه آن شاگردِ دیگر که نخستین بقبر آمده بود در آمد و دید
و باور کرد (۹) چه هنوز کتابرا ندانسته بودند که اورا لازم بود که از مردهگان
بر خیزد (۱۰) پس آن شاگردان بنزدِ خویشان باز گشتند * (۱۱) امّا مریم در
پیشِ قبر گریان ایستاد پس چون میگریست بسوي قبر خم شد (۱۲) دو
فرشتهء سفیدپوش دید که جائي که تنِ عیسي گذاشته شده بود نشسته اند
یک نزدِ سرِ او و یک نزدِ پاي او (۱۳) آنها باو گفتند اي زن تو چرا میگرئي
بآنها گفت زیرا که آقايِ مرا برداشته اند و نمیدانم که اورا کجا گذاشته اند
(۱۴) و اینرا گفته بعقب نگریست عیسيرا ایستاده دید و ندانست که
عیسي است (۱۵) عیسي باو گفت اي زن تو چرا میگرئي تو کرا میجوئي او

از آنجا که گمان داشت که باغبان است باو گفت اي آقا اگر تو اورا
برداشتهٔ بمن بگو که اورا کجا گذاشتهٔ که من اورا خواهم برداشت (١٦) عیسي
باو گفت مَرْیَمْ او برگشته باو گفت رَبُّونِي که عبارت از استاد است
(١٧) عیسي باو گفت که مرا دست مگذار زیرا که هنوز بنزدِ پدرِ خود بالا
نرفته ام بلکه بنزدِ برادرانِ من برو و بآنها بگو که من بنزدِ پدرِ خود و پدرِ
شما و خداي خود و خداي شما بالا میروم (١٨) پس مَرْیَمْ مَگْدَلِیَّه آمد
و شاگردان‌را خبر داد که او خداوندرا دیده بود و آنکه او باو چنین گفت *
(١٩) در همان روز که روزِ یکشنبه بود وقتِ شام هنگامي که دروازه‌هاي
آنجا که شاگردان باهم نشسته بودند از ترسِ یِهُودْ بسته شده بود عیسي آمد
و در میان ایستاده بآنها گفت که سلام علیکم (٢٠) و این‌را گفته دست و پهلوي
خودرا بآنها نمود پس شاگردان خداوندرا دیده خوش‌وقت گردیدند (٢١) عیسي
باز بآنها گفت که در امان باشید آنچنان که پدر مرا فرستاده است من نیز
شمارا میفرستم (٢٢) این‌را گفته دمید و بآنها گفت روحِ اَلْقُدس‌را بیابید
(٢٣) هر کس‌را که گناهانِ اورا می‌آمرزید از براي او آمرزیده شد و هر کسي
که آنهارا بگناهانِشان میگیرید گرفته شد * (٢٤) تُوما که یکي از آن دوازده
نفر بود همان است که دِدِمُسْ نام دارد وقتي که عیسي آمد با آنها نبود
(٢٥) پس شاگردانِ دیگر باو گفتند که ما خداوندرا دیده ایم او بآنها گفت تا
من نشانِ میخهارا در دستَش نه بینم و انگشتِ خودرا در نشانِ میخها
نیندازم و دستِ خودرا در پهلوي او نگذارم باور نخواهم کرد * (٢٦) و بعد
از هشت روز شاگردانَش باز اندرون بودند و تُوما با آنها بود وقتي که دَرْ
بسته شده بود عیسي آمد و در میان ایستاده گفت سلام علیکم (٢٧) بعد
از آن به تُوما گفت انگشتِ خودرا باینجا بیآور و دستهاي مرا ببین و دستِ
خودرا بیآور و در پهلوي من بگذار و بي‌ایمان مشو بلکه ایمان دار (٢٨) تُوما
باو جواب داد که خداوندِ من و خداي من (٢٩) عیسي باو گفت اي تُوما

از این جا که تو مرا دیدهٔ ایمان آوردهٔ خوشا حالِ آنان که ندیده باشند و ایمان آورده باشند * (۳۰) و عیسي در پیشِ شاگردانِ خود بسیار معجزه‌هاي دیگر نمود که در این کتاب نوشته نشده است (۳۱) لیکن این چیزها نگارش یافته است تا که باور کنید که عیسي بدرستي مسیحِ پسرِ خداست و تا آنکه ایمان آورده باسمِ او حیات یابید *

(باب بیست و یکم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) بعد از این عیسي بارِ دیگر خودرا بشاگردان بر لبِ دریاي تِبرِیاس نمودار کرد و باین نمط نمایان گشت (۲) که شِمعُونِ پِطرُس و تُوما که همان دِدِمُس است و ناثانائیلْ که از قاناي جَلِیلْ بود و پسرانِ زِبدِي و دو نفر دیگر از شاگردانَش باهم بودند (۳) شِمعُونِ پِطرُس بآنها گفت که من براي شکارِ ماهي میروم باو گفتند که ما نیز با تو مي‌آئیم پس بیرون رفتند و في‌الفور بر کشتي سوار شدند و در آن شب هیچ چیز بچنگ نیاوردند * (۴) و صبح شده بود که عیسي در ساحل ایستاده بود لیکن شاگردانَش ندانستند که عیسي هست (۵) عیسي بآنها گفت اي اطفال چیزي براي خوردن دارید جواب دادند که نه (۶) بآنها گفت که دام‌را در طرفِ راستِ کشتي بَیندازید که خواهید یافت پس انداختند و از کثرتِ ماهیان آنرا نمي‌توانستند کَشید (۷) آن شاگرد که عیسي اورا دوست داشت بپِطرُس گفت که خداوند هست شِمعُونِ پِطرُس چون شنید که خداوند هست لُنگ‌را بر بست زیرا که برهنه بود و خودرا در دریا انداخت (۸) و شاگردانِ دیگر در کشتي (نشسته بخشکي) آمدند و دامِ ماهي‌را کَشیدند زیرا که از زمین دور نبودند بلکه بقدرِ دویست ذرع (۹) پس چون بخشکي آمدند دیدند که آتشي است و ماهي بر آن و نان است (۱۰) عیسي بآنها گفت که از ماهیهائي که حال بچنگ آورده اید بیآرید (۱۱) شِمعُونِ پِطرُس رفت و دام‌را بر زمین کَشیده و آن از دویست و پنجاه و سه ماهيِ بزرگ پُر شده بود و با وجودي که این

قدر بود دام پاره نشد * (۱۲) عیسي بآنها گفت بیآئید چاشت بخورید
لیکن هیچ یك از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستي زیرا که
دانسته بودند که خداوند هست (۱۳) عیسي آمد و نان‌را گرفت و بآنها داد
و بهمان طور ماهي‌را (۱۴) این مرتبهٔ سیوم است که عیسي از مرده‌گان
برخاسته بشاگردانِ خود نمودار شد * (۱۵) و بعد ازچاشت عیسي بشِمعُونِ
پِطرُس گفت که اي شِمعُونِ پسرِ یونّا آیا تو مرا بیشترِ از اینها دوست
میداري ویرا گفت آري اي خداوند تو میداني که من تورا دوست دارم باو
گفت برّه‌هاي مرا بچران (۱۶) باز بارِ دیگر باو گفت شِمعُونِ پسرِ یونّا مرا
دوست میداري باو گفت آري اي خداوند تو میداني که من تورا دوست
میدارم باو گفت گوسفندانِ مرا شباني کن (۱۷) بارِ سیوم باو گفت شِمعُونِ
پسرِ یونّا تو مرا دوست میداري پِطرُس اندوهناك بود که اورا بارِ سیوم گفت
آیا تو مرا دوست میداري پس باو گفت اي خداوند تو از همه چیز آگاه
هستي تو میداني که من تورا دوست میدارم عیسي باو گفت گوسفندهاي
مرا بچران (۱۸) بدرستي که من بتو راست میگویم که چون تو جوانتر بودي
تو کمرِ خودرا مي‌بستي و جائي که میخواستي میخرامیدي و چون پیر
خواهي شد دستهاي خودرا باز خواهي کرد و دیگري تورا خواهد بست
و جائي که تو نمي خواهي خواهد بُرد (۱۹) باین سخن نشان میداد که بچه
قِسم از مرگ خدارا جلال خواهد داد و چون چنین گفته باو فرمود که
پیرويِ من بکن * (۲۰) پِطرُس رو گردانیده دید آن شاگردي‌را که از عقب
مي‌آید و که عیسي اورا دوست داشت و در وقتِ شام خوردن در پهلوي
او مي‌نشست گفت اي خداوند کیست آن کس که تورا خیانت میکند
(۲۱) پِطرُس این کس‌را دیده بعیسي گفت که اي خداوند این کس‌را چه
میشود (۲۲) عیسي باو گفت که اگر خواهش داشته باشم که او تا آمدنِ من
بماند تورا چه کار تو در عقبِ من بیآ (۲۳) پس این خبر درمیانِ برادران

مشهور شد که آن شاگرد نمي‌میرد و حال اینکه عیسي باو نگفت که
نمي‌میرد بلکه اگر خواهشِ من باشد که او تا آمدنِ من بماند تورا چه کار *
(۲۴) این همان شاگرد است که در بارهٔ این چیزها شهادت میدهد و این
سخنهارا نوشت و ما میدانیم که شهادتش درست است (۲۵) و دیگر کارهاي
بسیار است که عیسي کرد که اگر یك یك نوشته شود گمان دارم که آن
صُحُف در همهٔ جهان نتواند گنجید * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ یُوحنّا

کتابِ اعمالِ حواریان

مشتمل بر

بیست و هشت باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) اي ثِیُوفِلُس کتابِ نخستین تصنیف کردم در بارهٔ آن همه چیزهائي
که عیسي شروع بعمل نمودن و تعلیم دادن کرد (۲) تا آن روز که به حواریانِ
برگزیدهٔ بروحِ القدس فرمان دادهٔ صعود نمود (۳) و او بهمان کسان خودرا بعد
از وفاتش زندهٔ بنشانیهاي بسیار نمود که تا مدّتِ چهل روز بر ایشان هویدا
بود و بملکوتِ خدا تکلّم میفرمود (۴) و بآنها ملاقات نمودهٔ قدغن کرد که
از اُورِشَلِیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید
منتظر باشید (۵) بدرستی که یَحیَي بآب غسل میداد امّا شما چند روز
بعد از این بروحِ القدس غسل خواهید یافت * (۶) پس ایشان با هم جمع

بنزدِ این گروه برو و بگو که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و پیوسته
خواهید نگریست و نخواهید دید (۲۷) زیرا که دلِ این قوم سخت شد
و گوشها گران گردید و چشمهاي خودرا بسته اند که مبادا بچشمان به بینند
و بگوشها بشنوند و بدِل بفهمند وبرگردند و من ایشان‌را شفا بخشم (۲۸) پس
شمارا معلوم باد که بقبائل فرستاده شده است نجاتِ خدا و ایشان خواهند
شنید (۲۹) و چون این‌را گفت یهودیانْ در رفتند و با یکدیگر بسیار مباحثه
نمودند * (۳۰) و پَولُس در خانهٔ کرایهٔ خود دو سالِ تمام توقّف نمود و همهٔ
کساني‌را که بنزدِ وَيْ می‌آمدند می‌پذیرفت (۳۱) و بملکوتِ خدا ندا مي‌کرد
و در بارهٔ خداوند عیسيٰ مسیح در کمالِ بی‌پروائي تعلیم میداد و هیچ کس
اورا منع نمي‌نمود *

تمام شد کتابِ اعمالِ حواریان

نامهٔ پَولُسِ حواري باهلِ رُومْ

مشتمل بر

شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) پَولُس بندهٔ عیسيٰ مسیح حوارِئ خوانده شده و اختصاص یافته برسانیدنِ
مژدهٔ خدائي (۲) که بوساطتِ پیغمبرانِ خود در کُتُبِ مقدّسه بآن وعده
کرده بود (۳) در بارهٔ فرزندِ خود که هرچند او به جسمیّت از نسلِ داؤُدْ
هویدا گشت (۴) امّا از مُرده‌گان برخاستنش مُبرهن کرد اینکه او پسرِ خداست
با قوّتِ روح‌القُدسي یعني خداوندِ ما عیسيٰ مسیح (۵) که از جانبِ وَيْ

توفیق و مرتبهٔ رسالت یافتیم بهمه‌گیءِ قبائل باسمِ او تا آنکه آنها ایمان‌را
مطیع شوند (۶) و شما نیز در آن میان خوانده شده‌گانِ عیسیءِ مسیح هستید
(۷) بتمامیءِ آنانی که در رُوم محبوبانِ خدا و خوانده شده‌گان و مقدّسان
هستند که از جانبِ پدرِ ما خدا و خداوندِ ما عیسیءِ مسیح توفیق و آرام
بر شما باد * (۸) نخست شکر می‌نمایم خدای خودرا بوساطتِ عیسیءِ مسیح
در بارهٔ همه‌گیءِ شما که ایمانِ شما در تمامیءِ عالَم مذکور است (۹) و خدائی
که من بروحِ خود اورا در مژدهٔ پسرَش بنده‌گی مینمایم شاهد است مرا
که چگونه شمارا پیوسته یاد می‌نمایم و همواره در دعاهای خود (۱۰) استدعا
مینمایم که اگر ممکن باشد الحال بمشیّتِ خدا سَفَرِ خیریّت‌اثر نموده
بنزدِ شما آمده باشم (۱۱) که بسیار آرزو دارم که با شما ملاقات نموده تا
آنکه شمارا قدری در انعام‌های روحانی با خود شریک سازم که موجبِ
استقامتِ شما گردد (۱۲) و مقصود اینست که از ایمانِ هر دو یعنی شما
و من تسلّیءِ طرفین حاصل شود * (۱۳) ای برادران من میخواهم که شما
آگاه باشید که من بارها ارادهٔ آمدن نزدِ شمارا کرده ام هرچند که تا حال
تعویق افتاده است که در میانِ شما ثمری حاصل نمایم چنانچه در قبائلِ
دیگر حاصل نموده ام (۱۴) و من بدهکارم یُونانیانْ و غیرِ یُونانیانْ و دانایان
و نادانان‌را (۱۵) پس مستعدّ هستم که شمارا که در رُومْ میباشید نیز بقدرِ
مقدورِ خود خبر بانجیل داده باشم * (۱۶) چه من مطلقا شرمنده نیستم از
مژدهٔ مسیح زیرا که آن قوّتِ نجات‌بخشِ خداست هرکس‌را که ایمان آرد
نخست یهودی و یُونانی‌را نیز (۱۷) زیرا که عدالتِ خدائی که از ایمان است
در آن مژده برای آوردنِ ایمان ظاهر میشود چنانچه نگارش یافته است که
عادل از ایمان حیات خواهد یافت * (۱۸) چه غضبِ الٰهی ظاهر است از
آسمان بر مجموعِ بی‌دینی و ناراستیءِ مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت
دارند (۱۹) از آنجا که آنچه از خدا فهمیدنی است بر آنها ظاهر است چه

خدا خود بر آنها نمودار کرده است (۲۰) چه نامرئیهاي او یعني قدرتِ نامُتَناهي و خداوندگاریَش از خِلقتِ عالَم به تعقّل در اشیاء مصنوعه بحیثیّتي روشن میشود که ایشان‌را یاراي عذر نیست (۲۱) که با وجودِ آنکه شناختند خدارا اورا بخدائی تمجید ننمودند و شکرِ نعمتَش ادا نکردند بلکه در خیالاتِ خود باطل گردیده و دِلهاي جاهلِ ایشان‌را ظلمت گرفت (۲۲) و ادّعاي حکمت مینمودند و ابله بودند (۲۳) و تبدیل نمودند جلالِ خداي باقي‌را بشبیهِ صورتِ آدمِ فاني و تمثالِ پرنده‌گان و بهائم و حشراتِ ارض * (۲۴) و بجهةِ این خدا بخواهشِ دلِ ایشان آنهارا در ناپاکي واگذاشت تا بدنهاي خودرا با همدیگر تفضیح نمایند (۲۵) و چونکه آنها حقیقتِ خدارا بباطل بَدَل نمودند و آفریده‌را ستایش و بنده‌گي نمودند بیش از آفریننده سُبحانَهُ اليَ الاَبد آمین (۲۶) از آن جهة خدا آنهارا بمیلهاي رسواکننده واگذاشت بنوعي که زنانِ ایشان هم استعمالِ طبعي‌را بغیرِ طبیعي تبدیل نمودند (۲۷) و بهمین قِسم مردان استعمالِ طبیعيِ زنان‌را گذاشتة از خواهش با یکدیگر سوختند که مردان با مردان بکارهاي روسیاهي پرداختند که سزاي شایستهٔ گم‌راهيِ خودرا در خود یافتند (۲۸) که چنانچه ایشان بنگاه داشتنِ معرفتِ خدا راضي نبودند خدا نیز آنهارا با ادراکاتِ غیرِ مرضیّه واگذاشت تا اُمورِ ناشایسته بعمل آرند (۲۹) پس به انواعِ ناراستي و زنا و کینه و طمع و بدذاتي معمور شدند و از حسد و قتل و جنگ‌جوئي و تقلّب و تندخوئي پُر گردیدند (۳۰) و غَمّازان و غیبت‌کننده‌گان و دشمنانِ خدا و ستیزه‌کننده‌گان ومتکبّران و مغروران و مُبدِعانِ بدیها و نافرمانانِ والدین (۳۱) بي‌فهم و بي‌صلح و بي‌الفت و بي‌وفا و بي‌رحم گردیدند (۳۲) و با وجودِ آنکه ایشان قضاي الٰهي‌را میدانند که کننده‌گانِ اینچنین کارها سزاوارِ هلاکت اند نه همین خود میکنند وبس بلکه خوشنود اند از آناني که نیز میکنند *

(باب دويم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) و بهمين جهة تو كه تحكّم مينمائي هر كس كه باشي هيچ بهانه نداري كه بآنچه بر ديگري حكم به بدي مينمائي بر خود فتوي ميدهي زيرا كه خود نيز بهمان شغل مشغولي اي كسي كه حكم مينمائي (۲) و ما ميدانيم كه حكم الهي بر كنندهگانِ اين چنين كارها براستي ميباشد (۳) پس اي كسي كه بر كنندهگانِ اين چنين كارها حكم مينمائي و خود آن كارهارا مينمائي آيا گمان داري كه تو از حكمِ الهي خواهي رُست (۴) يا آنكه غايتِ مِهر و تحمّل و حلمِ اورا ناچيز ميشماري و تدبير نمي‌نمائي كه لطفهاي خدائي تورا بتوبه ميخواند (۵) بلكه بسختي و دلِ بي‌انفعالِ خود غضب‌را ذخيره مينمائي بجهةِ خود در روزِ غضبِ خدا و اظهارِ انصافش (۶) و او خواهد داد بهر كس جزاي اعمالِ اورا (۷) آناني‌را كه به استقرار در اعمالِ شايسته طالبِ جلال و عزّت و بقايند حياتِ جاويداني (۸) و اهلِ لجاجت‌را كه براستي اطاعت نمي‌نمايند بلكه مطيع اند ناراستي‌را خشم و غضب (۹) و عذاب و عقوبت بر هر نَفْسِ بشريء زيان‌كار مقرّر است نخستين بر يهُودْ و بر يُوناني نيز (۱۰) و جلال و عزّت و آرام براي هر كس است كه نيكوكار است نخست يهُودْ و يُوناني‌را نيز * (۱۱) زيرا كه نزدِ خدا ظاهربيني نيست (۱۲) زيرا كه آناني كه بغيرِ شريعت گناه كرده اند برغيرِ شرع هلاك خواهند شد و كساني كه با شريعت گناه كرده اند از آن شريعت حكم خواهند يافت (۱۳) و چنين نيست كه شنوندهگانِ شريعت نزدِ خدا راست باشند بلكه بجا آرندهگانِ شريعت راست شمرده خواهند شد (۱۴) و هرگاه قبائلي كه شريعتي ندارند احكامِ شريعت‌را از روي طبع مي‌نمايند اينها از آنجا كه شريعتي ندارند خود شريعت اند از براي خود (۱۵) چه ايشان ظاهر ميكنند عملِ شريعت‌را كه بر دلِ آنها ثبت شده است چه عقلِ آنها گواهي ميدهد و خيالاتِ بعضي مستدلّ هستند و بعضي مانع (۱۶) در روزي كه خدا بر

خفایاي مردمان حکم خواهد نمود بر حَسَبِ پیغامِ من بوساطتِ عیسيِ مسیح * (۱۷) اي که به یِهُودي ملقّب هستي و بر شریعت تکیّه مینمائي وبخدا فخر میکني (۱۸) و ارادهٔ اَش‌را میداني و بشریعت تربیت یافتهٔ فضائل‌را تمیز میدهي (۱۹) و یقین داري که خود راهنمائيِ کوران و نورِ ظلمت‌گرفته‌گان میباشي (۲۰) و استادِ جُهّال و معلّمِ اطفال هستي و مِعیارِ عِلم و راستي‌را از شریعت داري (۲۱) پس چون است که تو که بدیگران مي‌آموزي خود نمي‌آموزي و تو که اندرز بدُزدي نکردن مي‌نمائي خود میدُزدي (۲۲) تو که منع از زنا مینمائي خود زنا میکني و تو که بُت‌هارا نجس میداني از مسجد دُزدي مینمائي (۲۳) و تو که بشریعت فخر مي‌نمائي بتجاوُزِ شریعت خدارا بي‌حرمتي مینمائي (۲۴) زیرا که بجهةِ شما در قبائل باسمِ خدا کفر گفته میشود چنانچه نوشته شده است * (۲۵) بدرستي که خُتنه فائده دارد اگر تو شریعت‌را نگاه داري امّا چون تو تجاوزِ شریعت نمائي خُتنهٔ تو نامختوني است (۲۶) پس هرگاه نامختون احکامِ شریعت‌را بجا آرد آیا نامختونيِ او خُتنه شمرده نخواهد شد (۲۷) و آن کس که از اصل نامختون است اگر حافظِ شریعت باشد بر تو که با وجودِ نوشته و خُتنه متجاوزِ شریعت هستي آیا حکم نخواهد کرد (۲۸) زیرا که این چنین نیست که یِهُوديِ ظاهري یِهُودي باشد یا خُتنهٔ ظاهري و جسمي خُتنه باشد (۲۹) بلکه یِهُودي آن است که در باطن یِهُودي باشد و خُتنه خُتنهٔ دِل است در روح نه در کلام و عزّتِ آن از خداست نه از انسان *

(بابِ سیوم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) پس آیا فضلِ یِهُودي چیست و یا فائدهٔ مختون بودن چه باشد (۲) بلي بهر وجهه بسیار است خصوصاً که معتمدانِ کلام‌هاي خدا ایشان اند (۳) چه شد هرگاه بعضي ایمان نیآوردند آیا که بي ایمانيِ ایشان راستيِ خدارا معدوم میسازد (۴) حاشا خدا راست‌گو میباشد و هرچند تماميِ انسان دروغ‌گو

باشند چنانچه نوشته شده است تا آنکه تو در کلامِ خود صادق محقّق شوي و در تحکّمِ خود غالب آئي * (۵) و اگر ناراستيِ ما راستيء خدارا ثابت مینماید پس چه گوئیم آیا که خدا ناراست است چون غضب مینماید (این‌را بطریقهء مردم میگویم) (۶) حاشا زیرا که در این صورت خدا چگونه بر جهان حکم خواهد نمود (۷) و اگر راستيء خدا بدروغِ من افزون شود بنهجي که جلالِ او ظاهر گردد پس چون است که حکم بر من مي‌شود چنانچه برگناه‌کار (۸) و چرا نکنیم چنانچه این تهمت بر ما هست و چنانچه بعضي میگویند که ما میگوئیم که بد بکنیم تا که خوبي حاصل گردد حکم براستي بر آنها میشود * (۹) پس غرض چیست آیا که ما افضل هستیم نه مطلقا زیرا که پیش از این ما هم یهود و هم یونانیان‌را ادّعا نمودیم که گناه‌کار اند (۱۰) چنانچه نوشته شده است که هیچ کس راست‌کار نیست یك کس هم نیست (۱۱) و هیچ کس نیست که بفهمد و هیچ کس نیست که طالبِ خدا باشد (۱۲) همه گم‌راه شدند و همه بي‌کاره شدند هیچ کس نیست که نیکوکار باشد یك کس هم نیست (۱۳) گلوي آنها گورِ کشاده است و بزبانهاي خود فریفتند و زهرِ مارِ بالشي در زیرِ لبهاي ایشان است (۱۴) ودهانِشان پُر از فحش و تلخي است (۱۵) و پایهاي ایشان بقصدِ خون ریختن دوان است (۱۶) و پایمالي و خرابي در روشِ آنهاست (۱۷) و راهِ آرام‌را نشناخته اند (۱۸) و در چشمانِ ایشان ترسِ خدا نیست * (۱۹) و مارا محقّق است که هر چه در شریعت گفته میشود براي اهلِ شریعت گفته میشود تا هر دهني بند شود و بر همهء خلقِ جهان حجّتِ خدا تمام شود (۲۰) پس بسببِ اعمالِ شرعي هیچ بشري در نزدَش عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوتِ گناه میشود * (۲۱) امّا حال عدالتِ خدائي در خارج از شریعت نمودار شده است و شریعت و پیغمبران شهادت بآن میدهند (۲۲) آن عدالتِ خدائی که بوساطتِ ایمان بر عیسيء مسیح بر همه‌گي و با همه‌گي که ایمان مي‌آورند میشود بنوعي که

توفیري نباشد (۲۳) بعلّتِ آنکه تمامي گناهکار اند و در ستایشِ خدائي قاصر
اند (۲۴) پس مفت بکَرَم و بوسیلهٔ فدیهٔ عیسیٰء مسیح عادل شمرده میشوند
(۲۵) که خدا اورا در مقامِ کفّاره بوساطتِ اعتماد بر خونَش قرار داده است
تا که عدالتِ خودرا بظهور رساند بآمرزشِ بگناهانِ گذشته که بتعویق
انداخت خدا آنرا (۲۶) نظر به اظهارِ عدالتَش در حال تا آنکه خودش
عادل باشد و عادل شمارد صاحبِ ایمان بعیسیٰرا * (۲۷) پس کجا باقي ماند
تفاخر اخراج کرده شد آن آیا بکدام شریعت بشریعتِ اعمال نَيْ بلکه
بشریعتِ ایمان (۲۸) پس نتیجه این است که شخص با ایمان خارج از
اعمالِ شریعت عادل شمرده میشود (۲۹) آیا او خدايِ یهُودْ است وبس
آیا خدايِ قبائل نیز نیست آري خدايِ قبائل نیز هست (۳۰) چون یکي
است خدائي که صاحبانِ خُتنهرا از ایمان عادل خواهد شمرد و اربابِ
غلافرا نیز از راهِ ایمان (۳۱) آیا که ما شریعترا بایمان باطل میکنیم
حاشا بلکه ثابت مینمائیم شریعترا *

(بابِ چهارم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس چه گوئیم که پدرِما از حیثیّتِ جسم اِبرٰاهِیمْ چه یافته است *
(۲) زیرا که اگر اِبرٰاهِیمْ از اعمال عادل شمرده شد گنجایشِ تفاخر دارد لیکن
پیشِ خدا ندارد (۳) و کتاب چه میگوید میگوید که اِبرٰاهِیمْ ایمان بخدا
آورد و بدان جهت اورا بعدالت منسوب شد (۴) و منسوب نمیشود
کارکنندهرا مزدَش از راهِ کَرَم بلکه اداي دَیْن است (۵) و آن کس که عمل
بجا نمي‌آرد بلکه بر آن کس که بي‌دینانرا بعدالت منسوب میکند ایمان
مي‌آرد همان است که ایمانَش بعدالت منسوب میشود * (۶) چنانچه
داوُدْ نیز ذکر میکند خوشئِ آن کسرا که خدا اورا بعدالت منسوب میکند
بدونِ اعمال (۷) که خوشا حالِ آنان که ناراستئِ آنها آمرزیده شد و گناهانِ
آنها پوشیده گشت (۸) و خوشا حالِ آن کس که خداوند گناهرا بوَيْ منسوب

نمي‌نمايد * (۹) اين تهنيّت آيا بر اهلِ خُتنه است وبس يا بر اهلِ غلاف نيز هست زيرا ميگوئيم كه ايمان بمنزلهٔ عدالت شمرده شد براي اِبْرٰاهِيمْ * (۱۰) پس در چه حالت منسوب شد وقتي كه در خُتنه بود يا در غلاف نه در خُتنه بلكه در غلاف (۱۱) و مُهرِ عدالتِ ايماني‌را كه در غلاف داشت يافت بنشانِ خُتنه تا كه همه‌گيءِ آناني‌را كه در حالتِ نامختوني ايمان مي‌آرند پدر بوده باشد كه عدالت بآنها نيز منسوب گردد (۱۲) و اهلِ خُتنه‌را نيز پدر بوده باشد ليكن نه آناني‌را كه اصحابِ خُتنه باشند وبس بلكه آناني‌را كه بر آثارِ آن ايماني كه پدرِ ما اِبْرٰاهِيمْ در نامختوني داشت رفتار مينمايند * (۱۳) و وعدهٔ كه او وارثِ جهان خواهد بود اِبْرٰاهِيمْ‌را و نسلَش‌را نه بشريعت بود بلكه بعدالتِ ايماني (۱۴) زيرا كه اگر اهلِ شريعت وارثان اند ايمان بي مصرف است و وعده بي‌جا (۱۵) زيرا كه از شريعت خشم بر ميخيزد و جائي كه شريعت نيست تجاوز نيست (۱۶) از اين جهت از راهِ ايمان شد تا كه عطا باشد و تا آنكه وعده بهمه‌گيءِ ذريّه ثابت باشد نه بر ذريّهٔ كه اهلِ شريعت هستند وبس بلكه بر آن ذريّهٔ كه اهلِ ايمانِ اِبْرٰاهِيم هستند و او پدرِ همه‌گيءِ ما ميباشد (۱۷) چنانچه نوشته شده است كه من تورا پدرِ قبائلِ بسيار ساختم از اين جهت كه او كلامِ خدائي‌را كه مرده‌گان‌را زنده ميكند و معدومات‌را چون موجودات مي‌خواند باور مينمود * (۱۸) چه در جائي كه اميد نبود با اميد باور نمود كه بسيار قبائل‌را پدر باشد چنانچه گفته شده است كه نسلِ تو چنين خواهد بود (۱۹) و از آنجا كه سُسْت‌اعتقاد نبود نظر نكرد در بدنِ خود كه پژمرده شده بود كه تخميناً صد سال داشت و نه در افسرده‌گيءِ رحِمِ سٰارٰاهْ (۲۰) و در وعدهٔ خدا شك نه نمود بسببِ بي‌ايماني بلكه قويّ‌الايمان بود و خدارا شكر نمود (۲۱) و يقينِ كلّي داشت كه آنچه‌را باو وعده كرده است بر وفاي آن قادر است (۲۲) و بجهتِ همين عدالت بوَي منسوب گرديد * (۲۳) و اينكه بوَي منسوب گرديد نوشته نشد

براي او وبس (۲۴) بلکه بجهتِ ما نیز که بما نیز منسوب خواهد گردید
چه ما نیز قبول میکنیم که خداوندِ ما عیسیٰء مسیحرا از مردهگان برخیزانید
(۲۵) و او بجهتِ گناهانِ ما وا گذاشته شد و برخاست تا که ما بعدالت
منسوب شویم *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) چون بسببِ ایمان عادل شمرده شدیم لهذا مارا بوسیله خداوندِ ما عیسیٰ
مسیح با خدا صلح افتاد (۲) و بسببِ او مارا از ایمان در این عنایت
مدخلیّت است و در آن پایدار هستیم و بامیدِ جلالِ خدا فخر مینمائیم *
(۳) نه بهمان وبس بلکه بمصیبتها نیز فخر میکنیم که میدانیم مصیبت
صبررا پیدا میکند (۴) و صبر تجربه و تجربه امیدواريرا (۵) و امید شرمندهگيرا
باعث نیست زیرا که از آن روحالقّدس که بما عطا شده است محبّتِ
خدا در دلهاي ما ریخته شده است * (۶) که چون ما ضعیف بودیم مسیح
در وقتِ خود در راهِ بيدینان وفات نمود (۷) زیرا که کم است که کسي
در راهِ مردِ عادل بمیرد و شاید که در راهِ شخصی مهربان کسي از سپردنِ
خودرا بمرگ نترسد (۸) امّا خدا محبّتِ خودرا بر ما ثابت مینماید به
اینکه هنگامي که ما گناهکار بودیم مسیح در راهِ ما وفات نمود (۹) پس بطریقِ
اولي حالا که بسببِ خونَش عادل شمرده شدیم بوساطتَش از غضب نجات
خواهیم یافت (۱۰) وچون از موتِ پسرَش مارا با خدا صلح افتاد هنگامي
که دشمن بودیم پس بطریقِ اولي چون صلح نمودیم از زندهگیَش ناجي
خواهیم بود * (۱۱) و نه همین وبس بلکه بوساطتِ خداوندِ خود عیسیٰء مسیح
که بسببِ او حال صلح یافتیم از خدا فخر مینمائیم * (۱۲) پس چنانچه گناه
بوسیلهٔ یك شخص در جهان پدید شد و بگناه مرگ بهمین قِسم مرگ بر
همهگي طاري گردید از آنجا که در وَيْ همه گناهکار میبودند (۱۳) چه تا
نزولِ شریعت گناه در جهان بود با وجودي که چون شریعت نباشد گناه

بکسي منسوب نمي‌شود (۱۴) ليکن از آدم تا بموسي مرگ تسلّط يافت بر
آنهائي که بمشابهتِ تجاوزِ آدم گناه نورزيدند و او مثالِ آدمِ آينده بود (۱۵) امّا
اينچنين نيست که عطا چون خطا باشد چه هرچند بخطاي يك کس بسي
مُردند ليکن بطريقِ اولي کَرَمِ خدا و آن انعامي که بکرامتِ يك شخص که
عيسيِٰ مسيح باشد بر بسياري افزود (۱۶) و نيست چنين که عطا در مقابلِ
آن يك گناه‌کار باشد زيرا که از يك گناه انصاف به الزام شد امّا حال عطا
بگناهانِ بسيار است تا انتساب بعدالت (۱۷) که چون مرگ بوسيلهٔ يك
شخص و از خطاي يك کس تسلّط يافت بطريقِ اولي آن کساني که افضليّتِ
فضل و بخششِ عدالت‌را مي‌يابند بوساطتِ يك شخص که عيسيِٰ مسيح
است بر حيات تسلّط خواهند يافت (۱۸) خلاصه چنانچه به يك خطا شد
بر همه مردم تا حکم به الزام بهمين طور به يك راست‌کرداري همه مردم‌را
فتوي شده است تا منسوب شدن بعدالتِ زنده‌گي (۱۹) که چنانچه بسببِ
معصيتِ يك شخص بسيار کسان گناه‌کار مقرّر گرديدند بهمين طور بسببِ
اطاعتِ يك شخص بسيار کسان عادل شمرده خواهند شد * (۲۰) امّا شريعت
بميان آمد تا که خطايا زياد گردد ليکن جائي که خطا زياد گشت کَرَم بيش
از آن افزون شده است (۲۱) که چنانچه گناه تا بموت مسلّط شده است
بهمين وضع بوساطتِ عدالت عطا تا بحياتِ سرمدي مسلّط شود بوسيلهٔ
خداوندِ ما عيسيِٰ مسيح *

(بابِ ششم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) پس چه بگوئيم آيا در گناه بمانيم تا که عطا افزون گردد * (۲) حاشا که
چون ما از گناه فاني شديم بعد از آن چگونه در آن زيست نمائيم (۳) آيا
مخبر نيستيد از آنکه هر يك از ما که بغسلِ تعميد داخلِ مسيح عيسيٰ
گرديديم داخل در قتلش نيز شديم (۴) پس بغسل در مرگش داخل شده با
او دفن شديم تا آنچنان که مسيح از ميانِ مرده‌گان با جلالِ پدر برخاست

ما نیز در زندهگیءِ تازه رفتار نمائیم (۵) زیرا که چون در مشابهتِ مرگش
غرس شدیم هر آئینه در مشابهتِ برخاستنِ او هویدا خواهیم بود (۶) چه این‌را
ما میدانیم که شخصِ کُهنهءِ ما با او صلیب شد تا که بدنِ گناهِ ما معدوم
شود بنوعي که بندهگيءِ گناه‌را نکرده باشیم (۷) زیرا که شخصي که مرده است
از گناه خلاصي یافته است (۸) و چون که با مسیح مُردیم یقین میدانیم که
با او نیز زنده خواهیم بود (۹) که میدانیم که مسیح از مردهگان برخاسته است و بعد
نمی‌میرد و دیگر مرگ بر وَيْ تسلّط نخواهد یافت (۱۰) آن کس که مُرد نسبت بگناه
مرده است یك بار وبس و اکنون که زنده است زندهگِیش نسبت بخداست
(۱۱) شما نیز خودرا چنین بدانید که نسبت بگناه مُرده اید و زنده اید نسبت
بخدا در خداوندِ ما مسیح عیسي * (۱۲) پس گناه در بدنِ فانيءِ شما تسلّط نیابد
بنوعي که شما اطاعتِ اورا نمائید بحَسَبِ خواهشهاي او (۱۳) و مگذارید اعضاي
خودرا تا که گناه‌را آلاتِ ناراستي شوند بلکه خودرا پیشِ خدا وا گذارید چون
کساني که از مرگ زنده شده اند و اعضاي شما آلاتِ راستی از براي خدا باشد
(۱۴) که گناه بر شما خداوندي نیابد زیرا که شما نیستید تحتِ شریعت
بلکه تحتِ کَرَم مي‌باشید * (۱۵) پس چه باید کرد آیا گناه کنیم از آنجا
که در تحتِ شریعت نیستیم بلکه موردِ کَرَم هستیم حاشا * (۱۶) آیا نمي
دانید که شما خودرا بخدمتِ هر کس مي‌سپارید از بندهگانِ آن مخدوم
هستید خواه آن گناه بمرگ و خواه اطاعت بعدالت باشد (۱۷) و شکر خدارا
که اگرچه شما بندهگانِ گناه بودید لیکن آن نمونهءِ تربیت‌را که بآن ملصق
شدید از دل مطیع گشتید (۱۸) و از گناه خلاصي حاصل نموده در قیدِ
عدالت میباشید (۱۹) بطورِ انسانیّت سخن میگویم بجهتِ ضعفِ جسمانيءِ
شما که چنانچه اعضاي خودرا شما وا گذاشتید که بندهگانِ ناپاکي تا بمعصیت
باشند بهمان وضع اعضاي خودرا حال باز گذارید تا که عدالت‌را مُنقاد
باشند تا بمرحلهءِ تقدّس (۲۰) و چون بندهگانِ گناه بودید مطلقا وابستگي

بعدالت نداشتید (۲۱) از آن چیزهائي که بالفعل از آنها پشیمان هستید
چه حاصل نمودید بدرستي که انجامِ آن کارها مرگ است (۲۲) امّا حال
که از گناه خلاصي یافته و در بندهگيء خدا راسخ شده اید حاصلِ خودرا در
تقدّس که انجامَش حیاتِ جاوید است یافته اید (۲۳) زیرا که مزدِ گناه
مرگ است و عطاي خدا حیاتِ جاوید است در خداوندِ ما عیسيء مسیح *

(بابِ هفتم مشتمل بر بیست و پنج آیه) .

(۱) اي برادران آیا شما مطّلع نیستید [بکساني که استحضار از شریعت دارند
سخن میگویم] که شریعت بر مردم خداوندي مینماید مادامي که زیست
مینماید (۲) زانرو که زنِ مُزَوَّجه بحَسَبِ شرع بشوهرِ خود بسته شده است
هنگامي که زیست نماید امّا اگر شوهر بمیرد از قَیدِ شوهر خلاصي یافته
است (۳) پس مادامي که شوهرَش زنده است اگر مردِ دیگررا بگیرد زانیه
خواهد بود لیکن چون مرد بمیرد از قَیدَش خلاص شده است بنوعي که
اگر مردِ دیگررا بگیرد زانیه نخواهد بود * (۴) پس اي برادران شما نیز از
شریعت فاني شده اید بسببِ بدنِ مسیح تا بعد از این شما از آنِ دیگري
شوید یعني آن کس که از مردهگان برخاست تا که بجهتِ خدا ثمر آرید
(۵) چه مادامی که جسماني بودیم تمنّاي گناهان که بسببِ شریعت میبود
در اعضاي ما اثر مي‌نمود بنوعي که بجهتِ مرگ ثمر آوردیم (۶) حالا از
شریعت معدوم شدیم بسببِ مرگِ آنچه بآن وابسته بودیم بنهجی که
بندهگي مي‌نمائیم بتازهگيء روح نه بکُهنهگيء نوشته * (۷) پس چه میگوئیم
آیا که شریعت گناه است * حاشا لیکن گناهرا نشناختمی جُز بشریعت
و طمعرا نیافتمي جُز آنکه در شریعت گفته شده است که طمع مکن (۸) لیکن
بسببِ حکم گناه فرصت یافته هر قِسمِ طمعرا در من پدید آورد زانرو که
بدونِ شریعت گناه مُرده است (۹) و من مدّتي بیرون از شریعت زنده
بودم لیکن چون حکم آمد باز گناهکاري زنده گردید و من خود مُردم (۱۰) و

همان حکم که قصدَش حیات بود مرا مرگ گشت (۱۱) زانرو که از حکم گناه فرصت یافته و مرا فریب داده باین نوع هلاك نمود (۱۲) حاصل آنکه شریعت منزَّه است و حکم منزَّه است و راست و نیکوست * (۱۳) پس آیا آنچه خوب است مرا مرگ شد * حاشا بلکه خودِ گناه تا ظاهر گردد که گناه است مرگ‌را بوسیلهٔ چیزِ نیکوئي در من پیدا نمود تا آنکه گناه بوساطتِ حکمِ [شریعت] درِ معصیت اشدّ شود (۱۴) زیرا که محقّق است مارا که شریعت روحاني است و من جسماني و مقهورِ گناه (۱۵) زیرا که آنچه‌را میکنم خوب نمیدانم زانرو که نه آنچه‌را میخواهم میکنم بلکه آنچه‌را دشمن میدارم بجا مي‌آرم (۱۶) پس چون آنچه‌را نمي‌خواهم بجا مي‌آرم بشریعت معتقدم که نیکوست (۱۷) و من حال نیستم فاعلِ فِعل بلکه آن گناه که در من ساکن است اوست (۱۸) زیرا که مي‌یابم که در من یعني در جسمم هیچ چیزِ نیکو ساکن نیست بجهتِ آنکه خواهش در من هست لیکن بجا آوردنِ آنچه‌را خوب است نمي‌یابم (۱۹) نه آن نیکوئي‌را که میخواهم بجا مي آرم بلکه بدي‌را که نمي خواهم میکنم (۲۰) پس چون آنچه‌را که نمي خواهم میکنم البتّه من نیستم که آنرا میکنم بلکه گناهي که در من ساکن است (۲۱) پس اینچنین قَیدي در خود مي‌یابم که چون میخواهم که خوب کنم بدي نزدِ من بظهور میرسد (۲۲) چه من از حیثیّتِ شخصِ باطني از شریعتِ خدا خوشنودم (۲۳) لیکن قَیدي دیگر در اعضاي خود مي‌بینم که با قَیدِ عقلِ من منازعت مینماید و مرا اسیرِ آن قَیدِ گناه که در اعضاي من است میسازد (۲۴) آه که مردِ مستمندَم و کیست که مرا از این بدنِ مرگ رهائي بخشد (۲۵) شکر میکنم خدارا بوساطتِ خداوندِ ما عیسیٰ مسیح خلاصه آنکه من از حیثیّتِ عقلِ خود متابعتِ شریعتِ خدارا مینمایم و بحَسَبِ جسم قواعدِ گناه‌را *

(بابِ هشتم مشتمل بر سي و نه آيه)

(۱) غرض بر آناني که در مسيح عيسي ميباشند که جسمرا نه بلکه روحرا متابعت مينمايند مؤاخذه نيست (۲) که شريعتِ روحِ حيات در مسيح عيسي از قيدِ گناه و مرگ مرا آزاد ساخته است (۳) زيرا آنچه که بسببِ ناتوانائيء جسم شريعترا محال ميبود خدا بفرستادنِ پسرِ خود در صورتِ جسمِ گناهکار و بقرباني از براي گناه در جسم بر گناه تحکّم نمود (۴) تا که راستيء شرعي در ما که جسمرا نه بلکه روحرا متابعت مينمائيم بکمال انجامد (۵) زيرا آنهائي که در قيدِ جسم اند سرشتِ آنها جسماني است و آناني که تابع روح اند مزاجِ روحاني دارند (۶) و سرشتِ جسماني فنارا است و فطرتِ روحاني حيات و آرامرا (۷) زانرو که سرشتِ جسم مبغوضِ خداست که شريعتِ خدارا تابع نميشود بلکه نميتواند شد (۸) و آناني که در جسم اند پسنديدهء خدا نميتوانند شد * (۹) ليکن شما در جسم نيستيد بلکه در روح ميباشيد هرگاه روحِ خدا در شما ساکن باشد و اگر کسي روحِ مسيحرا ندارد زانِ او نيست (۱۰) پس چون مسيح در شما ميباشد هرچند بدن بعلّتِ گناه مرده است ليکن روح بعلّتِ راستي زندهگي است (۱۱) و چون روحِ کسي که عيسيرا از مردهگان بر خيزانيد در شما ساکن ميباشد پس او که مسيحرا از مردهگان برخيزانيد بدنهاي فانيء شمارا بسببِ روحش که در شما ساکن ميباشد خواهد برخيزانيد * (۱۲) پس اي برادران چنين نيست که بدهکارِ جسم باشيم که بروِشِ جسم زندهگاني نمائيم (۱۳) زيرا که اگر بروِشِ جسم زندهگاني نمائيد مرگرا آماده ايد و اگر افعالِ بدنرا بروح بي جان سازيد زندهگيرا خواهيد يافت (۱۴) که اشخاصيرا که روحِ خدا محرِّك ميباشد پسرانِ خدا ميباشند (۱۵) زيرا که شما بارِ ديگر نيافته ايد روحِ بندهگيرا تا محلِّ خوف بلکه يافته ايد روحِ پسرخواندهگيرا که بسببِ اين ندا ميکنيم ما که يا ابا اي پدر (۱۶) همان روح با ارواحِ ما

شهادت میدهد که فرزندانِ خدا میباشیم (۱۷) و چون فرزندان ایم وارثان نیز میباشیم یعني وارثانِ خدا و همارث با مسیح زیرا که در مصائبش شرکائیم تا آنکه در جلالش نیز شریك باشیم * (۱۸) چون می‌سنجیم مصائب این زمانِ الآني‌را که لائقِ مقابله نیست نزدِ آن جلالی که نزدیك است که بر ما ظاهر گردد (۱۹) زانرو که [تمامیء] مخلوقات مترصّد اند در انتظارِ ظهورِ جلالِ پسرانِ خدا (۲۰) زیرا که مخلوق که مقهورِ بطالت گردیده است نه از خود گشته است بلکه بسببِ کسی است که آن‌را مقهور گردانید و حال امیدوار میباشد (۲۱) چه مخلوقات خود نیز از قَیدِ فساد خلاصي مي‌یابند و در آزاده‌گیء جلالِ فرزندانِ خدا درمي‌آیند (۲۲) که میدانیم که مجموعِ خلقت تا حال در آه کَشیدن و دردِ زِهْ میباشند (۲۳) نه آنها بتنهائي بلکه ما که نوبرِ روح‌را یافته ایم در خود آه میکشیم در انتظارِ مرتبهٔ پسرئي که آن خلاصيء بدنِ ماست (۲۴) که باُمید نجات یافتیم و چون امید خود موجود شد امید نیست زیرا که آنچه کسي‌را موجود است چرا دیگر امید در آن باشد (۲۵) لیکن اگر امیدواریم آنچه‌را که نمي بینیم بصبر منتظر مي‌باشیم * (۲۶) و حال آنکه روح هم ضعفهاي مارا معاونِ میباشد که چنانچه باید نمیدانیم که سؤال نمائیم لیکن آن روح خود با آه‌هائي که بیان ندارد شفاعت مارا مینماید (۲۷) و آن کس که تفحّص‌کنندهٔ دلهاست میداند که مَقصدِ روح چه چیز است زیرا که او بحَسَبِ خدا شفاعت مینماید مقدّسان‌را * (۲۸) و مارا محقّق است که دوستانِ خدارا تماميء وقائع انجام بخَیر خواهد انجامید بجهةِ آناني که بحَسَبِ تقدیرش خوانده شده‌گان اند (۲۹) زیرا که آن کساني‌را که او از ازل شناخت مقدّر نمود که آنها با صورتِ پسرش مشابه باشند تا که او درمیانِ برادرانِ بسیار مولودِ نخست باشد (۳۰) و کساني‌را که پیش شناخت خواند و آنان‌را که خواند تنزیه نمود و آنهارا که منزّه نمود جلال داد * (۳۱) پس چه گوئیم این چیزهارا

چون خدا از ما است کیست که بر ما است (۳۲) آن کس که حتّی این‌را
نیز کرد که پسرِ خویش‌را هم دریغ نفرمود بلکه اورا در راهِ همه‌گیء ما تسلیم
نمود پس چرا همه چیزرا با ويّ بما نخواهد بخشید (۳۳) کیست که با
برگزیده‌گانِ خدا مُدّعیگري نماید چون خدا آنهارا عادل میشمارد
(۳۴) و کیست که تحکّم تواند نماید چون مسیح مُرد بلکه برخاسته در دستِ
راستِ خدا میباشد و بجهةِ ما شفاعت مینماید (۳۵) کیست آن که مارا
از محبّتِ مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگي یا عقوبت یا گرسنه‌گي
یا عُرياني یا تحدید یا شمشیر (۳۶) چنانچه نگارش یافته است که همیشه از
جهةِ تو کُشته مي‌گردیم و چون گوسفندانِ ذبحي شمرده مي‌شویم (۳۷) بلکه
بر همه‌گيء آن چیزها فوقِ غالب نیز هستیم بوسیلهء این کس که مارا
محبوب داشت (۳۸) که من یقین دارم که نه مرگ و نه زنده‌گي و نه فرشته‌گان
و نه ریاست و نه توانائیها و نه موجودات و نه آینده‌گان (۳۹) و نه بلندي
و نه پستي و نه هیچ خلقتِ دیگر قدرت خواهد داشت که مارا از آن
محبّتِ خدا که در مسیحِ عیسيِ خداوندِ ما است جدا سازد *

(بابِ نهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) من راست میگویم در مسیح و دروغ نمی‌گویم و قلبِ من با من شهادت
میدهد بروحِ اَلقدس (۲) که مرا اندوهِ عظیم است و دلم‌را اَلَمِ پیوسته (۳) که
کاشکي من خود از مسیح محروم میشدم در راهِ برادرانِ من که خویشانِ
من از حیثیّتِ جسم اند (۴) که ایشان اِسْرائیلي میباشند و آنهارا است
پسرخوانده‌گی و جلال و عهدها و امانتِ شرع و عبادت و وعده‌ها (۵) و پدران
نیز پدرانِ ایشان اند و مسیح نیز از حیثیّتِ جسم از میانِ ایشان است
که او خداي فوقِ همه است مبارك باد تا باید آمین * (۶) لیکن چنین
نیست که کلامِ خدا ضایع شده باشد زیرا که چنین نیست که همه که از
اِسْرائیلْ هستند اِسْرائیلْ باشند (۷) یا از آنجا که نسلِ اِبْراهیمْ میباشند همه

از فرزندان باشند نه بلکه به اِسْحٰقْ نسلِ تو خوانده خواهد شد (۸) یعني چنین نیست که فرزندانِ جسمي فرزندانِ خدا باشند بلکه فرزندانِ مَوْعودي نسل شمرده میشوند (۹) و کلامِ وعده باین طور بود که من این وقت خواهم آمد و سارٰاهْرا پسري خواهد بود (۱۰) همین نه آن وبس بلکه چون رِبْقاهْ نیز از آن یك شخص حامله بود یعني پدرِ ما اِسْحٰقْ (۱۱) و هنوز متولّد نشده بودند و از نیك و بد هیچ ننموده بودند تا آنکه مقرّر شود که ارادهٔ خدا از روي اختیارِ وَيْ است نه به اعمالِ مردم بلکه بدعوئ دعوت‌کنندهٔ است (۱۲) وَيْرا گفته شد که مهتر کِهترْرا بنده‌گي خواهد نمود (۱۳) چنانچه نوشته شده است که من یَعْقوبْرا دوست داشته ام و عِیسَوْرا دشمن * (۱۴) پس چه میگوئیم آیا که در خدا ناراستي میباشد حاشا (۱۵) و نیز مُوسيٰرا گفت که هر آن کس‌را که من رحم بر او خواهم کنم رحم خواهم نمود و هر کس‌را که من لطف خواهم نمودن لطف خواهم نمود (۱۶) حاصل آنکه نه از خواهش‌کننده و نه از دونده بلکه از خداي رحم‌کننده است (۱۷) و کتاب فِرْعَوْنْرا میفرماید که من تورا بجهةِ این بلند کرده ام که قدرتِ خودرا در تو ظاهر سازم تا که بر تمامئ زمین اسمِ من شهرت یابد (۱۸) پس رحم مینماید بر هر آن کس که میخواهد و سنگ‌دل مینماید هر آن کس‌را که میخواهد * (۱۹) پس تو مرا خواهي گفت که پس چرا دیگر ملامت مینماید بجهةِ آنکه با مشیّتِ وَيْ کِه مقاومت نموده است (۲۰) لیکن اي انسان تو کیستي که با خدا معارضه میکني آیا که مصنوع بصانعِ خود تواند گفت که تو چرا مرا چنین ساختهٔ (۲۱) آیا که کوزه‌گر بر گِلِ اختیار ندارد که از یك مُشتِ گِل کوزهٔ عزیزي و کوزهٔ ذلیلي‌را مهیّا نماید (۲۲) پس چون خدا عزم نمود که غضب‌را ظاهر سازد و قدرتِ خودرا هویدا نماید پس ظروفِ غضب‌را که بجهةِ هلاك آماده شده بودند با حلمِ بسیار متحمّل گردید (۲۳) و تا آنکه ظاهر نماید وفورِ جلالِ خودرا بر ظرفهاي رحمت که

آنهارا پیش آماده نموده بود براي جلال (۲۴) و خواند نیز یعني مارا نه محض از یهود بلکه از قبائل نیز * (۲۵) چنانچه بوساطت هوشیع میگوید که آنانيرا که قوم من نبودند قوم خود خواهم خواند و اورا که محبوب نبود محبوب (۲۶) و چنین خواهد شد که در جائي که بآنها گفته شد که شما قوم من نیستید در همان جا فرزندان خداي زنده خوانده خواهید شد (۲۷) و اشعیاه بر اسرائیل فریاد مینماید که هرچند عدد بني اسرائیل چون ریگ دریا است لیکن بعضي نجات خواهند یافت (۲۸) چه محاسبه‌را جمع میزند و بصحت مفروغ مینماید که خداوند محاسبه‌را با زمین منقطع خواهد کرد (۲۹) چنانچه اشعیاه پیش خبر داده است که اگر خداوند صباؤت بجهة ما نسلي نگذاشته بود چون سدوم ميگشتیم و مانند عموراه میگردیدیم * (۳۰) پس چه گوئیم این است که قبائل که در پي عدالت نبودند عدالت‌را بچنگ آوردند آن عدالتي‌را که از ایمان است (۳۱) و اسرائیل که جستجو مینمود شریعت عدالت‌را بشریعت عدالت نرسید (۳۲) چرا که از راه ایمان جستجو نمیکردند گویا که از اعمال شرعي یافت شدني است زیرا که بر آن سنگ مصادم پا کوفتند (۳۳) چنانچه مرقوم شده است که اینك در صیون سنگ کوفتگي و کوهي مصادم مي‌نهم و هر کس که بر آن ایمان آورد پشیمان نخواهد شد *

(باب دهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) اي برادران خوشنوديء دل من و استدعاي من پیش خدا بجهة اسرائیل در نجات ایشان است (۲) زیرا که من بجهة ایشان شهادت میدهم که در راه خدا تعصب دارند لیکن نه بحسب عقل (۳) زیرا که چون از عدالت خدا واقف نبودند و خواهان اثبات عدالت خود بودند مطیع عدالت خدا نشدند (۴) چه مسیح مقصد از شریعت است با عدالت براي هر کس که ایمان مي‌آورد * (۵) و موسي آن عدالت‌را که از شریعت پیدا میشود چنین

بیان مینماید که هر کس که اینهارا بجا میآورد بسببِ اینها حیات خواهد یافت (۶) امّا عدالتِ ایمانی باین طور میگوید که در دلِ خود مگو که بآسمان چه کس صعود خواهد نمود مقصود این است که تا آنکه مسیحرا پائین آورد (۷) و یا به عمیقی چه کس فرو خواهد رفت مقصود این است که تا آنکه مسیحرا از مردهگان بر آورد (۸) لیکن چه میگوید اینکه کلام نزدِ تُست و در دهنِ تو و در دلِ تو و آن این کلامِ ایمانی است که بآن ندا میکنیم (۹) که اگر بزبانِ خود اعتراف به عیسیء خداوند کنی و در دلِ خود اعتقاد نمائی که خدا اورا از مردهگان برخیزانید نجات خواهی یافت (۱۰) زیرا که ایمان بدِل آورده شده است از برای راستی و اقرار بزبان کرده شده است از برای نجات (۱۱) زانرو که کتاب میگوید که هر آن کس که بر او ایمان آورد خجل نخواهد شد * (۱۲) زیرا که هیچ فرق نیست میانِ یَهُودْ و یُونانی از آنرو که او خداوندِ همه است همان بر همهٔ آنان که اورا میخوانند کریم است (۱۳) زیرا که هر کس که اسمِ خداوندرا میخواند نجات خواهد یافت * (۱۴) پس چگونه بخوانند آنرا که اورا باور نکردند و چگونه باور کنند آن کسرا که خبرَشرا نیافته اند و چگونه خبرَشرا بیابند بغیرِ خبردهنده (۱۵) و چگونه خبر دهند جُز اینکه فرستاده شوند چنانچه نوشته شده است که چه زیبا است پایهای آن کسانی که مژدهء صلح میدهند و خبرهای خوش می‌آرند (۱۶) لیکن همه مژدهرا مطیع نشده اند زانرو که اِشَعیاْه میگوید خداوندا ندای مارا چه کس باور کرده است (۱۷) خلاصه آنکه ایمان از شنیدن حاصل میشود و شنیدن از کلامِ خدا (۱۸) لیکن میگویم آیا نشنیده اند آری چونکه آوازِ ایشان بمجموعِ زمین بپیچید و باقصای معمورهٔ سخنهای ایشان رسید (۱۹) و میگویم که آیا اِسْرائیل ندانسته است و حال آنکه مُوسیٰ نخستین گفته است که بآنانی که قوم نبودند من شمارا بغیرت و بطائفهء بیفهم شمارا بحمیَّت خواهم آورد (۲۰) و اِشَعیاْه جرأتکنان میگوید که من بآنانی که

جویاي من نبودند یافت شدم و بر آنهائي که خواهانِ من نبودند هویدا گشتم (۲۱) و به اِسْرائیل میگوید که دستهاي خودرا کُشوده ام در تمامِ روز نـزدِ کساني که تمرّد و مخالفت مینمایند *

(بابِ یازدهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) پس میگویم که آیا خدا قومِ خودرا رانده است حاشا که من نیز اِسْرائیلي از نسلِ اِبْراهیمْ میباشم و از طائفهء بِنْیامینْ (۲) و خدا ردّ نکرده است قومِ خودرا که پیش قصد کرده بود آیا نمیدانید که کتاب در خصوصِ اِیلیاهْ چه میگوید که چگونه از اِسْرائیل شکایت میکند و میگوید (۳) خداوندا پیغمبرانِ تورا کُشته اند و مذابحِ تورا برکَنده اند و من تنها مانده ام و ایشان در قصدِ جانِ من میباشند (۴) لیکن الهام بويْ چه میگوید اینکه من بجهةِ خود هفت هزار مردرا بجا گذاشته ام که در پیشِ بَعَلْ زانو نـزده اند (۵) و بهمین قِسم حال نیز بعضي باقي مانده اند بحَسَبِ اختیارِ کَرَمي (۶) و چون بکَرَم باشد دیگر از اعمال نباشد ورنه کَرَم دیگر کَرَم نباشد و چون باعمال باشد دیگر از کَرَم نباشد ورنه دیگر عمل عمل نباشد * (۷) خلاصه آن است که آنچه اِسرائیلْ میجوید بآن نرسیده است و برگزیدهگان بآن رسیده اند و باقي کور شده اند (۸) چنانچه نوشته شده است که خدا آنهارا روحِ خوابآلوده داده است یعني چشمانِ نابینا و گوشهاي ناشنوا و چنین است تا امروز (۹) و داؤدْ نیز میگوید که سُفرهء ایشان دام و تله و سنگِ مصادم و جزا باد آنهارا (۱۰) و چشمانِ ایشان کور گردانیده شود که نه بینند و پیوسته پُشتِ آنهارا خم گردان * (۱۱) پس میگویم آیا که لغزش نمودند تا که بیفتند حاشا بلکه از لغزشِ آنها نجات بقبائل رسیده است تا که غیرت در آنها پدید آید (۱۲) پس چون لغزشِ آنها سعادتِ جهان است و نقصانِ ایشان افزونيء قبائل بچند مرتبه بیشتر کمالِ ایشان چنین خواهد بود (۱۳) و من شمارا که قبائل میباشید میگویم از آنجا که حواري بسوي قبائلم و خدمتِ خودرا

تحسین مینمایم (۱۴) تا شاید که ابنای جنسِ خودرا بغیرت آورم و بعضی از آنهارا رهائی بخشم (۱۵) و چون راندنِ ایشان سببِ برگردیدنِ جهان است باز گرفتنِ آنها چیست جُزحیات از مردهگان * (۱۶) و چون نوبر پاکیزه گردید باقی نیز چنین خواهد بود و چون بیخ منزّه گشت شاخها نیز چنین خواهند بود (۱۷) و چون بعضی از شاخها بُریده گشت و تو که زیتونِ صحرائی بودی درمیانِ آنها پیوند گشتی و در اصل و چربیء زیتون شریك گردیدی (۱۸) بر شاخها تفاخر مکن و اگر تفاخر کنی چنین نیست که تو اصلرا حامل باشی بلکه اصل تورا (۱۹) پس خواهی گفت که شاخها بُریده گشت تا که من پیوند گردم (۲۰) بلی بسببِ بیایمانی بُریده شدند و تو نیز بایمان ایستادهء بلندپروازی مکن بلکه هراسان باش (۲۱) زیرا که چون خدا بر شاخهای طبیعی دریغ نفرمود خبردارباش که مبادا بر تو نیز دریغ ندارد * (۲۲) پس ملاحظه نما مهربانی و سختیء خدارا سختی بر افکندهگان و مهربانی بر تو اگر در خوبی بمانی ورنه تو نیز بُریده خواهی گشت (۲۳) و اگر ایشان در بیایمانی نمانند پیوند خواهند گشت زیرا که خدا قادر است که ایشانرا باز پیوندد (۲۴) زیرا که چون تو از زیتونِ طبیعی بُریده شدهء بزیتونِ نیکو فوق الطّبیعت پیوسته گردیدی بچند مرتبه افزونتر ایشان که شاخهای طبیعی اند در زیتونِ خود پیوسته خواهند گردید * (۲۵) و ای برادرانِ من نمیخواهم که این راز بر شما مستور باشد که مبادا خودبین باشید که جزوی کورئی براِسْرائِیلْ طاریِ شده است مادامی که آمدنِ قبائل بکمال رسد (۲۶) آنگاه مجموعِ اِسْرائِیلْ نجات خواهند یافت چنانچه نوشته شده است که رهاننده از صِیّونْ خواهد آمد و ناراستیرا از یعقوبْ بر خواهد داشت (۲۷) و این است پیمانِ من با آنها چون گناهانِ ایشانرا نابود میسازم (۲۸) و نظر بانجیل مردود اند بجهةِ شما و نظر به برگزیدهگی محبوب اند بجهةِ پدران (۲۹) که خدا از انعامها و خواندن پشیمان نمیشود (۳۰) زیرا که چنانچه شما پیش

از این خدارا عاصي بودید و حال بعلّتِ معصیتِ آنها مرحوم گردیدید (۳۱) بهمین وضع ایشان نیز بسببِ رحم بر شما عاصي شدند تا که بر ایشان نیز رحم کرده شود (۳۲) که خدا همه‌را در عصیان شریك شمرده است تا بر همه رحم فرماید * (۳۳) زهي کُنهِ حکمتِ بي‌مُنتها و دانشِ خدائي که چه قدر قضایاي او دور از تحقیق و چه بسیار راه‌هاي او بعید از تدقیق است (۳۴) کیست که ارادهٔ خداوندرا دانست یا مُشیرَش کِه بود (۳۵) یا کیست که سبقت جُسته اورا چیزي داده باشد که باو باز داده شود (۳۶) که همه از او و باو و تا او است سُبْحَانَهُ اليَ الْاَبد آمین *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) پس اي برادران براي خاطرِ رحمتهاي خدا من از شما استدعا مي نمایم که بدنهاي خودرا وا گذارید چون قربانيء زنده و مقدّس چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادتِ عقلانيء شما (۲) و هم‌شکل باین جهان مباشید بلکه شکلِ دیگر پذیرید به تجدیدِ فهمِ شما تا که دریابید که آن رفتارِ نیکوي خوش آیندهٔ کامل که خدا خواهد کدام است * (۳) و بعلّتِ آن توفیقي که بمن داده شده است هر کس‌را که در میانِ شما میباشد میگویم که مَیندیش فوقِ آنچه باید اندیشید بلکه اندیشهٔ سنجیده نما چنانچه هر کسرا خدا پیمانه از ایمان باو پیموده است (۴) که چنانچه یك بدنِ مارا اعضاي بسیار است و جمیعِ اعضا به یك کار مشغول نیستند (۵) بهمین وضع مُجملاً ما در مسیح یك تن میباشیم و مُفصّلاً اعضاي یکدیگر هستیم (۶) هرچند استعداداتِ مختلفه در ما میباشد بحَسَبِ فضلي که بما داده است اگر آن اِخبار کردن باشد فضلَش در پیمایشِ ایمان است (۷) و اگر خدمت باشد فضیلتَش در خدمت است و اگر معلّم است در تعلیم (۸) اگر وعظ‌دهنده است در وعظ و تقسیم کننده در پاك‌دستي و پیشوا در کوشش و پرستار در خوشنودي * (۹) و در محبّت صداقت باید و بدي‌را

بغض نمائید و با نیکي ملحق شوید (۱۰) و در برادري با یکدیگر مهربان
باشید و یکدیگررا در سبقت تعظیم نمائید (۱۱) و در کوشش تأخیر ننمائید
و در روح چالاك و خداوندرا فرمان‌پذیر باشید (۱۲) در امید شاد و در
مصیبت صابر و در دعا پایدار (۱۳) حاجتِ مقدّسان‌را بر آورده غریب‌پروري‌را
پیروي نمائید (۱۴) معذّبینِ خودرا خوش گفته بلی خوش گوئید و نفرین نه
نمائید (۱۵) و شمارا است خوشي با خوش‌شده‌گان و گریستن با گریانان
(۱۶) و با یکدیگر به برابري اندیشه نمائید و بلندپرواز مباشید بلکه با افتاده‌گان
فرود آئید و خودبین مباشید * (۱۷) هیچ کس‌را بدي در مکافاتِ بدي
ننمائید و بجهتِ آنچه نزدِ کلِّ خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمائید
(۱۸) اگر ممکن باشد بقدري که از جانبِ شما باشد با همه خلق بصلح باشید
(۱۹) اي محبوبان بجهتِ خود انتقام مکنید بلکه جاي غضب‌را خالي
گذارید که نوشته شده است که مراست انتقام عوض خواهم کرد خداوند
میفرماید (۲۰) و اگر دشمنِ تو گرسنه باشد اورا لقمه بده و اگر تشنه باشد
آبَش ده که اگر تو چنین کني اخکرهاي آتش‌را بر سرِ او خواهي انباشت
(۲۱) و مغلوبِ بدي مشو بلکه بدي‌را بنیکي مغلوب کن *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) هر شخص‌را باید که قدرت‌هاي برتر [از خودرا] اطاعت نماید زیرا که
هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خداست و قدرتهائي که موجود است
از خدا مقرّر است (۲) پس آن کس که قدرت‌را مخالفت مي‌نماید تقدیرِ
خدارا مقاومت مي‌نماید و چنین مُقاوِمان حکم‌را بر خود فرود مي‌آرند
(۳) چه حُکّام بر اعمالِ نیك قاهر نیستند بلکه اعمالِ بدرا پس اگر تو
خواهي که از قدرت خائف نباشي نیکي کن که تو از آن تحسین خواهي
یافت (۴) زیرا که گماشتهٔ خدا است که تورا احسان نماید لیکن اگر بدي
نمائي خائف باش که شمشیررا عبث بر ندارد زانرو که خادمِ خداست که با

غضب ازبدکار انتقام کَشد (۵) پس باید مطیع باشید نه بعلّتِ غضب وبس
بلکه بجهتِ معرفتِ خود (۶) و بهمین قِسم باجرا ادا نمائید زیرا که خدارا
ملازمانِ حضور اند که به همین کار بمواظبت متوجه اند (۷) پس همهٔگيرا
اداي لوازم نمائید و باجخواهرا باج و صاحبِ جزیهرا جزیه و مستحقِّ ترسرا
ترس و بخداوندِ عزّت عزّت * (۸) و هیچ کسرا بدهکار مباشید جز دَینِ
محبّتِ یکدیگررا زانرو که آن کس که دیگريرا محبّت مینماید در شریعت
کامل است (۹) زیرا اینکه زنا مکن و قتل مکن و دزدي مکن و شهادتِ
دروغ مده و طمع مکن و چنانچه حکمي دیگر باشد همه مُندرج است
در این کلام که آشناي خودرا چون خود دوست دار (۱۰) و از محبّت بر
آشنایان بدي نميآید پس تکمیلِ شریعت بمحبّت است * (۱۱) خصوصاً
که وقترا یافته اید که حال وقتي است که از خواب بیدار شویم زیرا که
نجات الحال نزدیکتر شده است از آن وقتي که ایمان آوردیم (۱۲) و شب
منقضي شده است و روز نزدیك است پس کارهاي تاریکيرا دور کنیم
و سلاحِ نوررا بما بپوشیم (۱۳) و بر رسمِ روزانه بطرزِ شایسته رفتار نمائیم نه
در جشنها و مستیها و مجامعات و ملاعبات و در نزاع و جدال (۱۴) بلکه
ملبّس بعیسيء مسیحِ خداوند شوید و طامعانه فکر بجهتِ جسم ننمائید *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و ضعیفُ الایمانرا بپذیرید و با اختلافِ آراء وا مگذاریدَش (۲) که یك
شخصرا اعتقاد آن است که هر چیزرا میتوان خورد و شخصِ ضعیفُ الایمان
بُقُول میخورد (۳) و آن کس که خورنده است تحقیر نه نماید آن کسرا که
نميخورد و آن کس که نميخورد معیوب نداند خورندهرا زیرا که خدا
اورا قبول کرده است (۴) و تو کیستي که ملازمِ آقاي دیگررا تحکّم مینمائی
او اگر ایستاده است یا افتاده است نزدِ مولیء خود است بلکه خواهد
ایستاد که خدارا آن قدرت هست که اورا بر پا دارد (۵) و یك شخص

روزی‌را افضل از روزِ دیگر میداند و دیگري هر روزرا برابر میداند هر کس باید
که در فهمِ خود بر یقین باشد (۶) و آن کس که نظر در روز مي‌کند براي
خداوند نظر میکند و آن کس که نظر در روز نمي‌کند از براي خداوند نظر
نمي‌کند و آن کس که میخورد براي خداوند میخورد و شکر خدارا میکند
و آن کس که نمیخورد براي خداوند نمیخورد و نیز خدارا شکر مینماید
(۷) زیرا که هیچ کس از ما بجهتِ خود زیست نمي‌نماید و هیچ کس از ما
بجهتِ خود نمي میرد (۸) اگر زیست کنیم بجهتِ خداوند میزیئیم و اگر
مي‌میریم بجهتِ خداوند مي‌میریم پس خواه زیست کنیم و خواه بمیریم
از آنِ خداوندیم (۹) زیرا که مسیح براي همین هم مُرد و هم برخاسته زنده
شد تا که هم بر مرده‌گان و هم بر زنده‌گان خداوندي نماید * (۱۰) لیکن تو
چرا بر برادرِ خود تحکّم مي‌نمائي یا تو نیز چرا برادرِ خودرا حقیر می شماري
زانرو که همه‌گي نزدِ محکمهٔ مسیح حاضر خواهیم گشت (۱۱) چنانچه نوشته
شده است که بحیاتِ من خداوند میفرماید که هر زانو مرا خم خواهد
گشت و هر زبان بخدا اقرار خواهد نمود (۱۲) پس هر یك از ما حسابِ
خودَش‌را بخدا پس خواهد داد * (۱۳) پس بعد از این بر یکدیگر تحکّم نه
نمائیم بلکه این‌را اولي دانیم که موجبِ مصادمه یا سکندري‌را در راهِ برادر
نگذاریم (۱۴) زیرا که من میدانم و یقین دارم از عیسيٰء خداوند که هیچ چیز
از خود ناپاك نیست بلکه از براي آن کس که چیزي‌را ناپاك مي‌پندارد
ناپاك است (۱۵) لیکن اگر بسببِ خوراکي برادرَت آزرده شود دیگر رفتارَت
بمحبّت نیست براي خوراکيء خود آن کس‌را هلاك مکن که مسیح در راهِ
او مُرد (۱۶) خلاصه بر آن خوبيء شما بد گفته نشود (۱۷) که ملکوتِ خدا اکل
و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است *
(۱۸) و آن کس که در این امور مسیح‌را بنده‌گی می‌نماید خدارا خوش
مي‌آید و مردم‌را مقبول است (۱۹) پس تابعِ چیزهائي که مناسبت بصلح

و تعمیرِ یکدیگر دارند باشیم (۲۰) و صنعتِ خدارا براي خوراکی از هم مَپاش البتّه همهٔ چیز پاك است لیکن آن کس که با ایذاي غیر میخورد حرام است (۲۱) و اولي است گوشت نخوردن و شراب نه نوشیدن و نه هیچ چیزِ دیگر که بعلّتِ آن برادرَت ایذا یابد یا سکندري خورد یا سُست شود (۲۲) اگر تو ایمان داري با خود و خدا داشته باش خوشا حالِ آن شخص که خودرا ملامت نمیکند در کاري که اختیار کرده است (۲۳) و آن کس که شك دارد اگر خورد بر ويْ حکم میشود زیرا که از ایمان نیست و هر چه از راهِ ایمان نیست گناه است *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و ما که قويّالایمان میباشیم باید که ضعفِ ضُعَفارا متحمّل شویم و در قیدِ خوشيِء خود نباشیم (۲) بلکه هر یك از ما در آنچه مُفید است بجهةِ معموري باید که جویانِ خوشيِء آشنایانِ خود باشد (۳) زیرا که مسیح هم خودرا خوش نمیکرد بلکه چنانچه نوشته شده است [بوقوع انجامید] که ملامتهاي آنان که تورا ملامت مي‌نمودند بر من واقع شد (۴) و هر آنچه پیش نگارش یافته براي آگاهيِء ما نوشته شده است تا که بصبر و خاطرجمعي از کتاب امیدوار باشیم (۵) و آن خدائي که اصلِ صبر و خاطرجمعي است بشما عطا کند این‌را که نظر بوحدتِ مسیح عیسيِ با یکدیگر یك اندیشه باشید (۶) تا که به یك جان و یك زبان خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسيِء مسیح‌را تعظیم نمائید * (۷) پس شما یکدیگررا به پذیرید چنانچه مسیح مارا در جلالِ خدا راه داده است (۸) الحال میگویم که عیسيِء مسیح خادمِ اهلِ خُتنه شد بجهتِ راستيِء خدا تا که وعده‌هائي که به پدران شده بود ثابت گرداند (۹) و تا آنکه قبائل بسببِ رحمت خدارا تعظیم نمایند چنانچه نوشته شده است که من بجهتِ آن بتو در میانِ قبائل اقرار خواهم کرد و باسمِ تو تسبیح خواهم خواند (۱۰) و باز مي‌فرماید که اي قبائل

مسرور باشید با قومِ او (۱۱) و نیز سپاس کنید خدارا اي همه‌گيء طوائف
و اورا ستایش نمائید اي همه‌گيء قبائل (۱۲) و باز اِشْعَیاه میگوید بیخ یِشَي
خواهد ماند و کسي برمیخیزد که مسلّط شود بر قبائل و بوَي قبائل امیدواري
خواهند یافت (۱۳) و خدا که اصلِ امید است شمارا از کمالِ سُرور و آرام
در ایمان مملوّ گرداند تا در امیدواري افزوده شوید در قوّتِ روحِ‌القدس *
(۱۴) و من خود یقین دارم اي برادران که شما خود از خوبیها پُر میباشید
و از هر گونهء معرفتي مملوّ و قادر بر آن اید که یکدیگررا نصیحت نمائید
(۱۵) لیکن من کاغذِ مختصري بي‌تکلّفانه بشما نوشتم که شمارا یادآوري نمایم
بعلّتِ توفیقي که خدا بمن داده است (۱۶) تا که من در میانِ قبائل گماشتهء
عیسيء مسیح باشم یعني ملازمتِ مژدهء خدارا نمایم و تا آنکه هدیّهء قبائل
مقبول شود که بروح‌القدس مُشرّف گردد (۱۷) پس مراست تفاخر بعیسيء
مسیح در کارهاي خدائي (۱۸) زیرا که مرا آن جرأت نیست که تکلّم نمایم
جُز بآنچه مسیح بوساطتِ من براي اطاعتِ قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً
(۱۹) به اظهارِ آن قوّت بر اُمورِ عجیب و غریب بقوّتِ روحِ خدا بحدّي
که از اُورِشَلیم دَوْر زده تا به اِلّرِقُوْن در هر جا مژدهء مسیح‌را باتمام رسانیدم
(۲۰) و خواهانِ این عزّت بودم که در جائي که اسمِ مسیح نبود خبر بانجیل
دهم تا که بر اساسِ غیري عمارت نه نمایم (۲۱) بلکه آن شود که نوشته شده
است که آن کساني که خبرش بآنها نرسیده است خواهند دید و آنهائي که
نشنیده اند خواهند فهمید * (۲۲) از براي این بکرّات از آمدنِ نزدِ شما
باز ماندم (۲۳) لیکن حال چون در این حُدود دیگر جائي باقي نیست
و آرزوي آمدن بنزدِ شمارا از سالهاي بسیار دارم (۲۴) چون به اِسپانیّه
میروم بنزدِ شما خواهم آمد زیرا که امیدوارم که در عبور شمارا ملاقات نمایم
و از شما بدرقه یابم بعد از آنکه قدري از ملاقاتِ شما سیر شوم (۲۵) اکنون
جهتِ خدمت نمودنِ مقدّسان باُورِشَلیم می‌روم (۲۶) زیرا که اهلِ مَقِدُونیّه

و اَخَائِیَّه چنین بخاطر رسید که قدري بذل کنند بجهتِ مفلسان از مقدّساني
که در اُورشَلِیمْ میباشند (۲۷) بلي ایشان خود راضي شدند هرچند بده‌کارانِ
ایشان میباشند زیرا که چون قبائل در روحانیّات شریكِ ایشان گشتند
آنهارا نیز باید که در جسمانیّات ایشان‌را خدمت نمایند (۲۸) پس چون
این کاررا باتمام رسانم و این منفعت‌را نزدِ آنها ختم نمایم از اینجا بسوي
شما تا به اِسْپانِیَه خواهم رفت (۲۹) که میدانم این‌را که اگر بسوي شما آیم
با کمالِ برکتِ مژده‌ٔ مسیح خواهم آمد * (۳۰) و اي برادرانِ من از شما
استدعا مینمایم که از براي خاطرِ خداوندِ ما عیسيٰ مسیح و از براي محبّتِ
روح که شما بجهتِ من نزدِ خدا در دعا سعي نمائید (۳۱) تا آنکه از
بي‌ایمانان که در یَهُودِیَّه هستند رستگار شوم و آنکه خدمتِ من در اُورشَلِیمْ
مقدّسان‌را پسند افتد (۳۲) تا با سُرور نزدِ شما آمده انشاء اللّه با شما استراحت
نمایم خدائي که اصلِ آرام است با همه‌ٔ شما باد آمین *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و خواهرِ ما فِیبِي‌را که خادمه‌ٔ کِلِیسیاي کَنْکرِیَّه هست بشما مي‌سپارم
(۲) که شما بجهتِ خداوند اورا بنهجِ شایسته‌ٔ مقدّسان بپذیرید و در هر
عمل که شمارا میخواند مُعاونِ او باشید زیرا که او خود مُعاونِ بسیاري بوده
است بلکه مُعاونِ من خود نیز * (۳) و پرِسْکِلَّه و اَکُولَه‌را سلام نمائید که در
امرِ مسیح عیسيٰ رفیقِ من مي‌بودند (۴) و بجهتِ جانِ من گردنِ خودشان‌را
نهادند و نه همین من از ایشان ممنونم بلکه تمامئ کِلِیسیاهاي قبائل
(۵) و کِلِیسیائي‌را که در خانه‌ٔ ایشان است سلام نمائید و محبوبِ من
اِپِینِتُس‌را که بجهتِ مسیح نوبرِ اَخَائِیَّه هست سلام رسانید (۶) و سلام رسانید
مَریَم‌را که براي ما بسیار مشقّت کَشید (۷) و سلام نمائید خویشان
و هم‌محبسهاي من اَنْدرُنِیقُس و یُونِیَّه‌را که در میانِ حواریان مشهور اند
و پیش از من داخلِ مسیح گشتند (۸) اَمْپِلِیاس‌را که محبوبِ من است در

خداوند سلام رسانید (۹) اُوربانُسْ‌را که در امرِ مسیح رفیقِ ما بوده و دوستِ من اِسْتخس‌را سلام باد (۱۰) و اَپِلّیس‌را که در مسیح آزموده است سلام رسانید و اشخاصي که از اهلِ اَرِسْتُبُولُس میباشند سلام رسانید (۱۱) و خویشِ من هِیرودیُون‌را سلام برسانید و از اهلِ نَرْکِس آن کساني که در خداوند اند سلام رسانید (۱۲) طِرُفینَه و طِرُفوسَه‌را که در امرِ خداوند زحمت می‌کشند سلام بگوئید و پِرْسِسِ محبوبه‌را که در امرِ خداوند بسیار مشقّت کَشید سلام رسانید (۱۳) و رُوفُس‌را که در خداوند برگزیده شده است و مادرِ او و مادرِ مرا سلام رسانید (۱۴) و اَسِنْکرِطُس و فِلیگُون و هِرْماس و پَطْرُباس و هِرْمِیس و برادراني‌را که با ایشان اند سلام برسانید (۱۵) و فِلُلگُس و یُولیَّه و نیریُوس و خواهرش‌را و اُلِمْپاس و تماميء مقدّساني‌را که با ایشان اند سلام برسانید (۱۶) و یکدیگررا ببوسهء مقدّسانه سلام نمائید و کِلیسیاهاي مسیح شمارا سلام مي‌نمایند * (۱۷) و اي برادرانِ من از شما استدعا مي‌نمایم که با خبر باشید از آناني که جدائیها و ایذاهارا خلافِ اعتقادي که شما آموخته اید عمل نمایند و از آنها اعراض نمائید (۱۸) زیرا که چنین کسان خداوندِ ما عیسيء مسیح‌را بنده‌گي نمي‌نمایند بلکه شکمِ خودرا مي‌پرستند و بکلامِ محبّت‌آمیز و سخنِ شیرین دلهاي ساده‌گان‌را مي‌رُبایند (۱۹) و مطیع بودنِ شما بهمه‌گي رسیده است پس خوشوقت میباشم در بارهٔ شما ومي خواهم که شما در نیکوئي‌ها عاقل باشید و در بدیها ساده (۲۰) و خدائي که اصلِ آرام است شیطان‌را بزودی در زیرِ قدمهاي شما خواهد مالید و توفیقِ خداوندِ ما عیسيء مسیح با شما باد آمین * (۲۱) تِیمُوثِیوسِ رفیقِ من در هر امر و لُوکِیوس و یاسُون و سُوسِپَطِر خویشانِ من سلام شمارا میرسانند (۲۲) و منِ کاتبِ حروف تِرتِیوس در خداوند شمارا سلام میگویم (۲۳) و گایُوس که مرا و تمام کِلیسیارا مهمان‌دار است شمارا سلام میرساند و اِراسْتُسِ کلانترِ شهر و کُوارْطُسِ برادر شمارا سلام میرسانند (۲۴) که توفیقِ خداوندِ ما عیسيء مسیح با همهء شما باد آمین *

(۲۵) پس آن کسي‌را که قادر است که شمارا استوار نماید بر حَسَبِ مژدهٔ
من و نداي بعیسيِ مسیح موافقِ اظهارِ آن سِرّي که از قدیم الاَیّام مستتر بود
(۲۶) و الحال آشکارا گردیده است و بوساطتِ رسائلِ انبیا و حکمِ خداي لَمْ یَزَل
از براي اطاعت بایمان بر همه‌گيِ قبائل هویدا شده است (۲۷) آن خداي
وحیدِ حکیم‌را بوساطتِ عیسيِ مسیح تا بابد جلال باد آمین *

تمام شد نامهٔ پَوْلُسِ حواري باهلِ رُوم

نامهٔ اوّلِ پَوْلُسِ حواري باهلِ قُرِنْتُس

مشتمل بر

شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) پَوْلُسِ حواريِ خوانده شدهٔ عیسيِ مسیح بمشیّتِ خدا با سُوسْتِنِیسِ
برادر (۲) بکلیسیاي خدا که در قُرِنْتُس است به مُنَزَّهان در مسیح عیسيِ
و مقدّسانِ خوانده شده با همه‌گيِ آناني که در هر جا اسمِ خداوندِ ما عیسيِ
مسیح‌را مي خوانند که هم خداوندِ ایشان است و هم مارا (۳) که توفیق و آرام از
جانبِ پدرِ ما خدا و عیسيِ مسیح خداوند بر شما باد * (۴) [امّا بَعد] پیوسته
شکر مینمایم خداي خودرا در بارهٔ شما بجهةِ توفیقِ خدا که در مسیح عیسيِ
بشما داده شده است (۵) زیرا که در هر چیز در وَيِ مستغني شده اید از
کمالِ بیان و کمالِ علم (۶) بنوعي که شهادتِ مسیح در نزدِ شما ثابت شده
است (۷) بنهجي که شما در هیچ کرامت قاصر نیستید و ظهورِ خداوندِ ما